

عشق جهانی

| چگونه با عشق به امام، زندگی عاشقانه را تجربه کنیم؟ |



رضای رحمتی |
کاری از مرکز تخصصی تبلیغ دارالحکمه





سیدنا محمد بن عبد اللہ سے تعلق



عشق جهانی

چگونه با عشق به امام، زندگی عاشقانه را تجربه کنیم؟



عشق جهانی

چگونه با عشق به امام، زندگی عاشقانه را تجربه کنیم؟

به سفارش: دبیرخانه نهضت ملی زندگی با آیه‌ها و اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی

کاری از: مؤسسه تخصصی تبلیغ دارالحکمه

نویسنده: رضای رحمتی

ویراستار: حسین حبیبی فهیم

مدیر هنری: محمد صادق صالحی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰۰



سامانه شمع

shabaketabligh.ir

۰۲۵-۳۲۹۰۹۵۵۰

مرکز پخش کتب اداره راهبری محتوای تبلیغی

آدرس: قم، بلوار امین، کوچه ۸، فرعی سوم، پلاک ۲

ایتای اداره راهبری: mohtava@rahbary_eitaa.com

شماره تماس: ۰۲۱۹۱۳۰۳۲۲، داخلی ۴

شماره همراه: ۰۹۳۰۷۸۱۳۰۵۷



برای شرکت در نظر سنجی کتاب اسکن کنید

۱۳ دیباچه

مبحث اول

۱۹ از عشق حسینی، تا قرار

- ۲۱ زبان انسانیت، زبان مشترک جهانی
- ۲۱ چرا زَپِر آمریکایی طرفدار مردم غزه شده است؟
- ۲۲ ادبیات جهانی، ادبیات انسانیت
- ۲۳ چگونه با ادبیات انسانی، حجاب را تبلیغ کنیم؟
- ۲۵ زبان عاشقی، زبان مشترک انسانی
- ۲۵ زبان عاشقی، در احسن القصص قرآن
- ۲۶ عشق به امام، راز سوره یوسف علیه السلام
- ۲۶ مبدأ عشق به امام کجاست؟
- ۲۷ عشق جهانی به اباعبدالله الحسین علیه السلام
- ۲۹ هیئت، محل عشق‌بازی با امام و عاشقان امام علیه السلام
- ۳۰ عاشقی، صفت برجسته یاران حسینی
- ۳۰ قرار عاشقی با امام عاشقی
- ۳۰ عاشق نباشی، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهی
- ۳۱ جامعه عاشق امام، تا پای جان می‌ایستد
- ۳۲ شب اول، شب قرار عاشقانه است
- ۳۳ علامت صداقت در عشق چیست؟
- ۳۳ نقش مسلم بن عقیل در سنجش صداقت ما در عشق به امام علیه السلام
- ۳۳ عشق متقابل امام حسین علیه السلام و مسلم بن عقیل به یکدیگر

مبحث دوم

۳۷ زندگی به طعم عاشقی

- ۳۹ چرا عاشقانه زندگی نمی‌کنیم؟
- ۴۰ چگونه بدون زندگی عاشقانه می‌خواهیم دعوت به دین کنیم؟!



- ۴۱ دین، برنامه‌ای برای زندگی عاشقانه
- ۴۱ مضطر بودن به زندگی عاشقانه
- ۴۲ مسئله این است: عشق کجاست؟
- ۴۲ زن و شوهر چگونه عشقشان را ابدی کنند؟
- ۴۳ عشق به امام، محور زندگی عاشقانه
- ۴۴ چگونه عشق به امام، سر از سیاست در می‌آورد؟
- ۴۵ مرزبندی با دشمن و نفرت از او، لازمه عشق به امام
- ۴۶ مسئولین، حافظان مرزهای معنوی با دشمنان
- ۴۷ آسیب‌های مرزبندی نکردن با دشمن در فضای مجازی
- ۴۷ آسیب‌های مرزبندی نکردن با دشمن در اقتصاد و آموزش و پرورش
- ۴۸ مرزبندی با دشمن در سبک زندگی
- ۴۹ مرزبندی نکردن با دشمن، بدتر از قتل و عمل منافی عفت!
- ۴۹ چگونه جوانان حامی فلسطین در صف حسینی‌ها هستند؟
- ۵۰ مسلمان‌نماهای شریک در خون مظلومان غزه
- ۵۱ حسین بن علی علیه السلام و آموزش مرزبندی با دشمن در کربلا
- ۵۲ مرزبندی با دشمنان معشوق، اذن دخول به سرزمین عشق

مبحث سوم

۵۳ برای زندگی عاشقانه جمعی قیام کن!

- ۵۵ زندگی عاشقانه جهانی با امام علیه السلام
- ۵۵ عشق جمعی، لازمه عشق به امام جهانی
- ۵۶ قیام، لازمه ساختن یک زندگی جمعی عاشقانه
- ۵۷ چرا باید برای ساخت زندگی عاشقانه جمعی قیام کرد؟
- ۵۷ مدل زندگی عاشقانه جمعی چگونه است؟
- ۵۸ خدمت به امت امام، با عشق به امام علیه السلام
- ۵۹ خانواده، محلی برای تمرین زندگی جمعی عاشقانه
- ۶۰ فداکاری، شاخص زندگی جمعی
- ۶۰ منظور از زندگی جمعی عاشقانه چیست؟
- ۶۱ فداکاری برای همدیگر، لازمه قیام برای زندگی عاشقانه جمعی
- ۶۲ گذشتن از منافع فردی کوچک، برای رسیدن به منافع جمعی بزرگ
- ۶۲ مدرسه، محل تمرین فداکاری برای زندگی عاشقانه جمعی
- ۶۳ فدای مردم شدن، لازمه فدا شدن برای امام علیه السلام
- ۶۴ فرق عاشورا و اربعین در عشق به امام در چیست؟
- ۶۴ حبیب بن مظاهر، مظهر زندگی جمعی عاشقانه با امام علیه السلام
- ۶۷ جلوه‌ای از عشق به امام علیه السلام در عشق رقیه علیها السلام به بابا





مبحث چهارم

عشق پیروز

- ۶۹
۷۱ قابلیت‌های جهانی عشق به اباعبدالله الحسین علیه السلام
۷۲ با عشق جهانی، جهان را فتح می‌کنیم
۷۳ چرا اربعین جهانی شد؟
۷۳ عشق جهانی، عشق پیروز و شکست‌ناپذیر
۷۴ قرآن چگونه عشق پیروز را در زندگی عاشقانه معنا می‌کند؟
۷۶ قرآن کتاب زندگی است؛ با قرآن زندگی کن!
۷۷ چگونه بچه‌ها عشق پیروز را تجربه می‌کنند؟
۷۸ ایمان به یاری خدا، شرط برتری و پیروزی
۷۹ نصرت خدا در عرصه علمی
۸۱ نصرت خدا در عرصه دفاعی و موشکی
۸۳ نصرت خدا در کربلا

مبحث پنجم

۸۷ پای عشقت پایست!

- ۸۹ مشقت و سختی در زندگی عاشقانه با محوریت عشق به امام
۹۰ بلامحوری در زندگی عاشقانه
۹۱ رنج را در زندگی بپذیریم
۹۱ رنج شیرین ازدواج
۹۲ بلاها اتفاقی نیستند!
۹۳ مقاومت در بلا، شرط شکست‌ناپذیری عشق به امام علیه السلام
۹۴ قانون جذب کمک خدا
۹۴ کمک خدا هم بی حساب و کتاب نیست!
۹۶ پیشرفت فقط در سایه کمک الهی
۹۶ اوج مشکلات در کربلا و کمک خدا به اباعبدالله الحسین علیه السلام
۹۷ قاعده مقاومت، برای جذب قانون کمک خدا
۹۷ نقش حس قناعت در اقتصاد مقاومتی
۹۸ ثروتمند فقیر
۹۸ نقش زندگی غربی در حال بد فرد و جامعه
۹۹ تدبیر در معیشت، نشانه دین‌داری
۹۹ امید به خدا یا امید به دشمن، کدام واقعی است؟





مبحث ششم

۱۰۱ امتحان عاشقی

- ۱۰۳ زندگی یعنی امتحان
 ۱۰۳ از بالا به زندگی ات نگاه کن!
 ۱۰۴ «با خدا بودن»، یعنی زندگی در میان امتحانات الهی
 ۱۰۵ آرام بخش بودن امتحانات الهی
 ۱۰۵ امکانات پیروزی، در کنار امتحانات الهی
 ۱۰۶ دشمن رسوا، از بزرگ‌ترین امدادهای الهی در فتنه‌های آخرالزمان
 ۱۰۷ اوایل انقلاب، دشمنی آمریکا برای همه روشن نبود
 ۱۰۸ دوران غیبت، دوران خالص‌سازی عشق جامعه به امام علیه السلام
 ۱۰۹ شباهت ولی عصر علیه السلام به نوح علیه السلام در طولانی شدن فرج
 ۱۱۰ چرا خالص‌سازی آخرالزمان، پیش از ظهور رخ می‌دهد؟
 ۱۱۳ امتحان‌ها و فتنه‌های قبل از ظهور در چه بستری شکل می‌گیرد؟
 ۱۱۵ کریلا محل امتحان عشاق
 ۱۱۷ امتحان عاشقی قاسم بن الحسن علیه السلام

مبحث هفتم

۱۱۹ مثل معشوق شدنم آرزوست!

- ۱۲۱ یگانگی در عشق
 ۱۲۱ یگانگی دو معنا دارد:
 ۱۲۳ نقش امام علیه السلام در به یگانگی رسیدن جامعه
 ۱۲۴ قهر نبوی صلی الله علیه و آله از جامعه، به خاطر تفرقه‌پراکنی
 ۱۲۵ یگانگی، شعار زندگی عاشقانه حول محور امام علیه السلام
 ۱۲۵ عصر ظهور، دوران رسیدن جامعه به یگانگی با امام علیه السلام
 ۱۲۶ گلابه امیرالمؤمنین علیه السلام از جامعه زمانشان
 ۱۲۶ سخت‌گیری امام رضا علیه السلام نسبت به تفرقه‌افکنان
 ۱۲۸ اختلاف‌افکنی، باعث نفرین امام علیه السلام
 ۱۲۸ گناه اختلاف‌افکنی، در حد شرک به خداست!
 ۱۲۹ خانواده، محل تمرین رسیدن به یگانگی در یک زندگی عاشقانه
 ۱۳۰ کاهش قدرت و قوت مقابل دشمن، نتیجه شوم یگانگی نداشتن
 ۱۳۱ زندگی جمعی عاشقانه، ضامن سلامت و استقامت جامعه
 ۱۳۱ روضه





مبحث هشتم

۱۳۳ فواید اجتماعی زندگی عاشقانه جمعی

- ۱۳۵ فواید عشق یا فدا شدن
- ۱۳۶ چرا دین داران، کمتر از منافع دین داری سخن می گویند؟
- ۱۳۷ ادبیات قرآن، ادبیات دعوت به منافع
- ۱۳۸ گناه کار، غافل از منافع خویش
- ۱۳۹ تقابل اخلاص با منفعت طلبی
- ۱۳۹ تقابل دین داری منفعت طلبانه با دین داری عاشقانه
- ۱۴۱ کدام منفعت طلبی بد است؟
- ۱۴۲ قدرت و پیشرفت جامعه، مهم ترین آثار زندگی عاشقانه جمعی بر محور امام علیه السلام
- ۱۴۳ برخی از دستاوردهای دولت شهید جمهور زیر سایه شعار مقاومت
- ۱۴۵ عنصر مقاومت در کربلا
- ۱۴۸ روضه

مبحث نهم

۱۵۱ قدرت عشق جمعی، حول عشق جهانی

- ۱۵۳ عشق جهانی، عشق سیاسی است
- ۱۵۴ یک اشتباه ذهنی بسیار بزرگ!
- ۱۵۶ ولی خدا به مثابه داور و مرتبی
- ۱۵۷ ولایت مداری یعنی مسئولیت پذیری
- ۱۵۸ هیئت های عزاداری، نمونه عالی بلوغ شیعه در کار جمعی
- ۱۵۹ چرا ولایت هنوز درست فهمیده نشده؟
- ۱۶۱ عصر ظهور، عصر مسئولیت پذیری مردم
- ۱۶۲ تضعیف جامعه توسط طاغوت و ضعف ذاتی طاغوت ها
- ۱۶۳ برخورد روان کاوانه قرآن
- ۱۶۴ روش برخورد خدا با دشمنی یهود
- ۱۶۴ نقاط ضعف دشمن
- ۱۶۸ چرا خدا به جریان باطل فرصت جولان می دهد؟
- ۱۶۹ روضه

مبحث دهم

۱۷۱ زنده باد عشق!

- ۱۷۳ قوی شدن، سرانجام حتمی زندگی عاشقانه جمعی با محوریت امام علیه السلام
- ۱۷۴ شهادت طلبی، ریشه قدرت جامعه
- ۱۷۵ شهادت، مرگ است یا زندگی و زنده شدن؟
- ۱۷۶ چه کسی مرده است؟
- ۱۷۸ بیداری دل ها، اولین اثر خون شهید





- ۱۷۹ خون شهید گره‌گشاست
۱۸۰ تأثیرات خون شهدای خدمت
۱۸۰ تأثیرات خون شهدای غزه
۱۸۱ شب عاشورا، شب قرار عشاقانه برای فدا شدن در راه امام علیه السلام
۱۸۲ مدعی را گو مزن لاف عاشقی

۱۸۵ کتابنامه



دیباچه

انسان در طول تاریخ، تمام همتش پاسخ به نیازهایش بوده، چرا که انسان ذاتاً موجودی نیازمند آفریده شده است. خطر مهلکی که در کمین انسان است، از یک سو تشخیص نادرست نیازهایش است و از سوی دیگر تجویز پاسخ‌های نادرست به این نیازها. ارمغان انبیا الهی برای عبور دادن انسان‌ها از این گردنه‌ی پرخطر، چیزی نیست مگر تعالیمی از جنس وحی الهی. قرآن کریم آن تحفه‌ی گران‌بهای بی‌ظنیرِ شفا بخش هدایت‌کننده‌ای است که بواسطه حضرت محمد ﷺ از طرف خدای متعال برای انسان فرستاده شده است. انسان به سرمنزل آرامش، اطمینان و رضایت‌مندی در این دنیا نمی‌رسد مگر به واسطه استمداد و بهره‌مندی عملی از این کتاب با عظمت.

مهم‌ترین عامل عدم بهره‌مندی انسان‌ها از قرآن، طغیان‌گری آنان است؛ طغیانی که ریشه در احساس بی‌نیازی انسان از خداوند دارد. آری؛ انسان گمان می‌کند بی‌نیاز است و عقل و توان خودش جهت مدیریت حیات دنیوی و اخروی اش کافی است، اما این گمان باطل است و مایه تباهی و بدبختی اش در دنیا و آخرت می‌شود.

تنها، سخن خدای متعال است که می‌تواند قلب انسان سرکش را تسخیر کند و او را نسبت به خداوند و فرامینش متواضع و خاشع نماید و در نهایت او را به بندگی خدای واحد درآورد و از قید و بند سایر ناخدایانِ خدانما برهاند.

قرآن کریم، حقایقی را به انسان تعلیم می‌دهد که انسان قرن بیست و یکم، با وجود تمام پیشرفت‌های مادی بشری که به دست آورده است هیچ‌گاه توان و امکان دانستن آنها را نداشته و ندارد، حقایقی که اگر برای انسان آشکار شود و به آنها عمل کند، سبب قدرتمندی و رستگاری اش می‌شود. لذا فقط کسانی می‌توانند از گمراهی آشکار خارج شوند و به سوی تباهی نروند، که مورد تعلیم کتاب خدا قرار گرفته باشند.

قرآن، کتاب حکیم، کتاب کریم و کتاب هدایتی است که هرکسی با آن نشست و برخاست نماید، بینایی او افزوده می‌شود و قلب او به نور هدایت روشن و توانش برای پیمودن راه حق مضاعف می‌شود.

«زندگی با آیه‌ها» نهضتی است که با همدلی، همراهی، همفکری و مشارکت همه ظرفیت‌های مردمی و حاکمیتی به دنبال قرآنی شدن جامعه است و می‌خواهد آیات منتخب ناظر به موضوعات کاربردی و مورد نیاز امروز نهضت اسلامی را، برای عموم افراد جامعه، خصوصاً دانش‌آموزان، متناسب با نیاز و سلیقه ایشان به صورت گسترده و مؤثر تبیین نماید. این نهضت با هدف بلاغ مبین^{۳۰} فرافز زندگی‌ساز در ماه مبارک رمضان ۱۴۰۳ آغاز و الحمدلله با استقبال و مشارکت بیش از ۱۰ میلیون نفر روبرو شد؛ به نحوی که در طلوعه سال ۱۴۰۳ رهبر فرزانه انقلاب اسلامی دومرتبه از جمله در خطبه‌های نماز عید فطر، با تعبیری همچون «جلوه‌ی قرآن در سراسر این ماه، چشم‌گیر بود»، «از نقاط برجسته ماه مبارک امسال، برنامه‌ها و تفاوت‌های قرآنی بود» و «از همیشه درخشان‌تر و زیباتر جلوه کرد» از فعالیت‌های قرآنی تعریف و تمجید نمودند.

از آنجا که نهضت زندگی با آیه‌ها در راستای تبیین معارف زندگی‌ساز قرآن کریم و عمل به آیه «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُرُونَهُ» (۱۷۸ آل عمران) به دنبال بلاغ مبین آیات زندگی‌ساز قرآن کریم است، طبیعتاً جریان‌سازی کنش‌گران بلاغ مبین، اعم از ائمه جماعات مساجد، مبلغین، فعالان قرآنی و ... بسیار لازم و ضروری است. یکی از بزرگترین فرصت‌های بلاغ مبین به برکت سیدالشهداء (علیه السلام)، محرم و مجالس عزاداری سید و سالار شهیدان است و کتاب حاضر جهت استفاده از این فرصت بی‌نظیر برای تبیین مؤثر ۱۰ فرافز



نورانی قرآن کریم نگاشته شده است.

با توجه به جنگ غزه که مقام معظم رهبری فرمودند: «امروز مسئله‌ی بزرگ دنیای اسلام مسئله‌ی غزه است» و عملیات موفقیت آمیز وعده صادق که مصداقی از زندگی با آیه‌های قرآن کریم در کلان کشور بود و شاهد برکات آن بودیم، به نظر پرداختن به آیات قتال و جهاد و سنت‌ها و وعده‌های نصرت الهی در قطعیت پیروزی و تطبیقش با عملیات‌های طوفان الاقصی و وعده صادق بسیار مؤثر خواهد بود. بازخوانی و بازیابی ایده مقاومت از طریق فرصت بی نظیر قیام مردم غزه و عملیات وعده صادق و شکل‌گیری تحولات جهانی و نمایان شدن کارآمدی منطق مقاومت و دستاوردهایش و جهانی شدن گفتمان مقاومت و تأکید بر وحدت و انسجام جامعه به عنوان ثمره و لازمه مقاومت و مبارزه، خط محتوایی مدنظر در محرم است. تمرکز بر این نمونه عملی از زندگی با آیه‌ها در لایه حکمرانی کلان کشور که مردم تجربه‌اش کردند خیلی جذاب است. به اذعان همه مهم‌ترین پیشران معرفتی جامعه غزه برای خلق این حماسه‌ها، چیزی جز تمسک فراگیر به آیات قرآن کریم نیست؛ به بیان دیگر غزه امروز باشکوه‌ترین تمثال برای نمایان کردن "زندگی با آیه‌ها" است. از این فرصت باید استفاده کرد برای ایجاد یک حس عمومی در بین مردم که «مقاومت رمز پیشرفت» است؛ اینکه هزینه‌ها و تبعات سازش بیشتر از مقاومت است. اینکه «مقاومت رکن غیرقابل حذف زندگی» است. علاوه بر این رویکرد محتوایی، برای نشان دادن اینکه امام حسین علیه السلام، نماد و اسوه‌ای تمام عیار برای "زندگی با آیه‌ها" بوده‌اند، می‌توان به سیره امام در مسیر خود از مدینه به مکه و کربلا، که بارها و بارها در حوادث مختلف به آیات قرآن استناد می‌کردند اشاره کرد و نشان داد که سیره و رفتار ایشان، تجلی عینی و عملی "زندگی با آیه‌ها" است.

این کتاب که پیش‌روی شماست، عشق جهانی نام دارد که به «چگونه با عشق به امام؛ زندگی عاشقانه را تجربه کنیم؟» پرداخته است. یکی از نیازهای اساسی روح انسان، عاشق شدن است، اگرچه عشق گمشده مردم است اما معمولاً مصداق عشق به اشتباه گرفته می‌شود و این آغاز انحراف از عشق زلال و ناب است، حقیقت عشق را می‌توان در رابطه با امام تجربه



کرد. بلکه اوج عاشقی را تنها با امام می توان تجربه کرد و فدا شدن عاشق، که علامت صدق عشق است، در عشق به امام بروز پیدا کرده است.

کربلا محل تجلی عشق به امام است که اینگونه هنوز تپنده و الهام دهنده به آیندگان می باشد کما اینکه امیرالمومنین در وصف یاران ابا عبدالله الحسین علیهم السلام هنگام عبور از کربلا در بازگشت از جنگ صفین چنین فرمودند: «هاهنا مَصَارِعُ عَشَاقٍ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ؛ اینجا قربانگاه عاشقان شهیدی است که نه شهدای گذشته و نه شهدای آینده به پای آنها نمی رسند» (تهذیب، ج ۶، ص ۷۳)

با توجه به ماه محرم و علاقه دوستان حضرت، می توان از فرصت عشق به امام، و شرح و بسط آن و پیوند آن با مقاومت و مفاهیم پیوسته آن، پرداخت. یعنی از دریچه میل مخاطب یعنی عشق به امام برای ورود به آنچه که ممکن است قدری سخت تصور شود یعنی مقاومت، بهره می جوئیم. امیدوایم که این اثر گام کوچکی برای آن هدف بزرگ و زمینه سازی برای ظهور عشق جهانی باشد.

پیام هایی که ذیل مقاومت مطرح می گردد با محوریت ۱۰ آیه قرآن است که عبارتند از:

مبحث اول: «در مسیر مقاومت بر عهد خود، تا ابد ایستاده ایم»

مبحث دوم: «ناگریز بودن از درگیری با طواغیت و لزوم مرزبندی با ظالم»

مبحث سوم: «قیام لله، هزینه دادن و ترک منافع شخصی، لازمه مقاومت است»

مبحث چهارم: «در مسیر مقاومت ناامیدی و سستی ممنوع و پیروزی قطعی است»

مبحث پنجم: «مقاومت، شرط نصرت الهی و پیشرفت است»

مبحث ششم: «مقاومت؛ امتحان جامعه است»



مبحث هفتم: «وحدت و انسجام جامعه؛ ثمره و لازمه مقاومت و مبارزه است»

مبحث هشتم: «مبارزه و مقاومت رمز پیشرفت و مقدمه ظهور است»

مبحث نهم: «دست برتر با جریان باطل نیست و آینده تاریک در انتظار جریان باطل است»

مبحث دهم: «ترویج فرهنگ زنده بودن شهید و بشارت‌ها و امدادهای شهدا»



قدرشناسیم

در پایان از استاد محترم حجت الاسلام و المسلمین علیرضا پناهیان که در این سال‌های طولانی حق استادی به گردن بنده دارند و همواره نگاه راهبردی ایشان در تبلیغ دین و دین‌شناسی، در تمام محتوای تبلیغی بنده جریان داشته است، تشکر و قدردانی می‌کنم؛ همچنین از مدیر محترم اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات حجت الاسلام محمد جنتی‌محب، مدیر اداره راهبری محتوای تبلیغی حجت الاسلام رضا زندوکیلی، و رئیس سازمان دارالقرآن‌الکریم حجت الاسلام علی تقی‌زاده و شبکه ملی هم‌قلم که کمال همکاری را در نشر و تولید این محصول داشته‌اند، سپاسگزارم، در ادامه نیز از زحمات همسرم خانم فلاح مهرآبادی کمال تشکر و قدردانی را دارم.

رضارضای رحمتی
۲۵ خرداد ۱۴۰۳

مجموعه حاضر با تلاش شبکه ملی تولیدکنندگان محتوای تبلیغی «هم‌قلم» و موسسه تخصصی دارالحکمه تألیف شده است. بر خود لازم می‌دانیم از حجت الاسلام رضارضای رحمتی و تمام عزیزانی که ما را در تألیف این کتاب یاری رسانده‌اند، صمیمانه قدردانی کنیم.

دبیرخانه نهضت ملی زندگی با آیه‌ها
دبیرخانه شبکه ملی تولیدکنندگان محتوای تبلیغی
«هم‌قلم»



مبحث اول

از عشق حسینی، تا قرار

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»

از مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدشان با خدا (برای فرار نکردن از میدان جنگ)، صادقانه ایستادند. برخی شان پیمانشان را به انجام رساندند (و شهید شدند) و برخی منتظر شهادت اند. اینان به هیچ وجه تغییر عقیده ندادند.

احزاب، ۲۳

بر عهد تو، تا پای جان ایستاده ایم



زبان انسانیت، زبان مشترک جهانی

اگرچه زبان آدم‌ها متفاوت است و حکمت‌های متعددی در این کثرت زبان‌ها وجود دارد، اما همه ما یک زبان مشترک داریم و آن «زبان انسانیت» است. زبانی انسانیت، زبانی است که می‌توانیم به وسیله آن، با همه جهان حرف بزنیم. این زبان انسانیت، فراملیتی و فراسرزیمینی است و ربطی به قومیت و ملیت خاصی ندارد. چرا دانشجویان در آمریکا علیه جنایات اسرائیل در غزه قیام کردند، با این‌که عواقب این رفتار سیاسی خودشان را می‌دانند؟ آیا آنها عاشق اسلام و مسلمین هستند؟ نه، ممکن است عاشق اسلام و مسلمین هم بشوند، اما الان مسئله، مسئله انسانیت است. کشتن زنان و کودکان در هیچ مرام و ملیتی پذیرفته نیست. این زبان انسانیت است که امروز علیه اسرائیل به سخن درآمده است.

چرا زیر آمریکایی طرفدار مردم غزه شده است؟

بن‌هگرتی^۱ معروف به «مک‌لیمور» رپر و موسیقی‌دان آمریکایی بیش از پنج میلیون دنبال‌کننده در اینستاگرام و ده میلیون هم در شبکه اجتماعی یوتیوب دارد. ترانه معروف این آهنگ‌ساز در یوتیوب حدود ۸۰۰ میلیون بار دیده شده است و اکنون او از تمام شهرتش برای حمایت از فلسطین استفاده می‌کند و تاکنون ۸٫۵ میلیون دلار کمک برای کودکان غزه جمع‌آوری کرده است.^۲



1. Ben Haggerty (Macklemore).

2. <https://eitaa.com/akhbarefori/222659>

این رپر آمریکایی همزمان با تشدید حملات ویرانگر رژیم صهیونیستی به غزه گفت: «بایدن! خون روی دستانت است. ما می‌توانیم همه چیز را ببینیم». این آهنگ همراه با ویدئویی منتشر شد که شامل تصاویری از افسران مسلح است که به زور، معترضان را در محوطه دانشگاه‌های آمریکا پراکنده و دستگیر می‌کنند و با کلیپ‌های سیاستمداران و شرکت‌های آمریکایی با صحنه‌هایی از ویرانی غزه و حمله مداوم رژیم صهیونیستی درهم آمیخته است.^۱ این همان «زبان انسانیت» است که این چنین بیداری بخش و هشیارکننده جامعه جهانی است.

ادبیات جهانی، ادبیات انسانیت

زبان دین هم، زبان انسانیت است^۲ و ما باید در ادبیات جهانی، فراوان از آن استفاده کنیم. قرآن کریم می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۳؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیینها غالب گرداند؛ هرچند مشرکان کراهت داشته باشند.

اگر قرار است دین ما جهانی بشود، ابزار این جهانی شدن یا فرآیند این جهانی شدن چگونه است؟ آیا با زبان زور، دین ما جهانی می‌شود؟ یعنی عموم مردم جهان با ضرب و زور، دین جهانی را می‌پذیرند و تسلیم می‌شوند، یا نه، زبان دیگری موجب می‌شود که دین ما جهانی شود؟ قرآن کریم فرموده است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۴؛ در قبول دین، اکراهی نیست؛ (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.

اگر اکراه و اجباری در پذیرش دین نیست، پس با کدام زبان، دین جهانی می‌شود؟ با زبان انسانیت.

1. <https://www.khabarfoori.com/fa/tiny/news-3071626>

۲. روم، ۲۰.

۳. توبه، ۳۳.

۴. بقره، ۲۵۶.



چگونه با ادبیات انسانی، حجاب را تبلیغ کنیم؟

باید در دعوت به دین، بسیار روی زبان انسانیت کار کنیم. متأسفانه ادبیات دینی ما قدری از ادبیات انسانی فاصله گرفته است. آن اندازه که روی ارزشی و تکلیفی بودن دین و باید و نبایدهای دین و اعتقادی بودن آن تأکید می‌کنیم، باید بیش از این‌ها و بلکه قبل از این‌ها به انسانی بودن دین توجه داشته باشیم. اگر بخواهیم کسی را به دین دعوت کنیم، زبانی که دین ما را جهانی و مورد پذیرش همگان قرار می‌دهد، زبان انسانیت است.

ما بدون زبان مشترک نمی‌توانیم جهانی شویم. زبان مشترکی که می‌تواند ما را جهانی کند و با جهان گفت‌وگو کنیم، زبان انسانیت است. نه تنها با جهان، بلکه با جوان خودمان هم که می‌خواهیم حرف بزنیم، نیاز داریم با ادبیات انسانی با او سخن بگوییم. مثلاً درباره حجاب، که یک مسئله در جامعه ماست، چگونه از حجاب با جوانان حرف بزنیم؟ ما می‌گوییم حجاب ارزش است؛ ارزش‌ها را پاس بدارید؛ بعد آن جوان هم می‌گوید: نخواهیم ارزش‌ها را پاس بداریم، چه کسی را باید ببینیم؟! علیه تو و ارزش‌های تو قیام می‌کند و می‌گوید این ارزش‌های توست؛ من هم برای خودم ارزش‌هایی دارم. اما وقتی شما به ادبیات خدا در موضوع حجاب، به قرآن مراجعه می‌کنید، می‌بینید که خدا در قرآن در مسئله حجاب، با ادبیات و زبان انسانی سخن می‌گوید و می‌فرماید: **﴿إِنَّ اتَّقِيُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾**^۱؛ صدایتان را نازک نکنید؛ کسی که بیمار دل است، به شما طمع می‌کند. این یعنی یک ادبیات انسانی!

چرا در دانشگاه‌ها حجاب را هنوز یک ارزش تلقی می‌کنند؟ آیا کارکردهای اجتماعی و روان‌شناختی در جنس زن و مرد درباره حجاب قابل تبیین نیست؟ فقط چون حکم خداست، باید بگوییم چشم؟! استاد پناهیان می‌گوید: «من این را در یکی از دانشگاه‌های کانادا در شهر «تورنتو» گفتم. یک استاد دانشگاه ایرانی گفت: من شما را به ناهار دعوت می‌کنم. بعد از ناهار، گفت: فلسفه این ناهار این است که من به شما بگویم، حجاب را کارکردگرایانه



توضیح دادید. خاطره‌ای در دانشگاه ما اتفاق افتاده که می‌خواهم به شما بگویم:

دانشجویی آمد کنفرانس بدهد، اما لباسش هنگام ارائه کنفرانس، عریان‌تر از وقت‌های دیگر بود. من پنج نمره به خاطر لباسش کم کردم. گفت: چرا کم کردی؟ گفتم: به خاطر لباس. گفت: چون شما مسلمانید، تبعیض دینی قائل شدید. نزدیک به بیست نفر از این‌ها جلوی در ریاست دانشگاه تجمع کرده بودند و می‌گفتند: ایشان از لباس من خوشش نیامده، چون مسلمان است و از حجاب خوشش می‌آید. دانشگاه من را احضار کرد و گفت: چرا این کار را کردی؟ گفتم: ایشان لباسش را این جور کم کرده بود و با این کار، میزان نقد را در کلاس من کاهش داد. تشخیصم این است که اگر دختران دانشجوی با این لباس سر کلاس بیایند، نقد علمی در دانشگاه کاهش می‌یابد و جاذبه‌های فرعی غلبه پیدا می‌کند. دانشگاه هم گفت که این استاد درست می‌گوید. بخش‌نامه کردند که از آن به بعد هر دختری می‌خواهد کنفرانس بدهد، باید لباس رسمی بپوشد. محیط علمی این‌طور است.

چرا ما حجاب را این‌طور تبیین نکردیم؟ مگر حجاب آن فوایدی که در قرآن هم ذکر شده را ندارد؟! حجاب موضوعی است که باید صرفاً تعبدی به آن نگاه کنیم؛ یعنی فهم خودمان به درک این مطلب نمی‌رسد؟ آیا اسلام خواسته تا فهم ما نرسد؟! اگر حجاب برای ما فایده داشته باشد، دیگر نمی‌توانیم قربة الی الله آن را انجام بدهیم؟ این خلوص عوامانه چیست که به ما آموزش می‌دهند؟ شاید ما دین و معنویت را درست تعریف نمی‌کنیم، یا دین را کمتر کارکردگرایانه تعریف کرده‌ایم.^۱ یعنی از ادبیات انسانی و زبانی مشترک بین انسان‌ها فاصله گرفته‌ایم. ما امام جهانی خودمان را باید با زبان مشترک جهانی بیان کنیم؛ یعنی اول زبان انسانیت را بشناسیم، بعد هر مسئله دینی که می‌خواهیم توضیح دهیم.

۱. علیرضا پناهیان، مگر حجاب عقلانی است؟، دسترسی در:



زبان عاشقی، زبان مشترک انسانی

با این مقدمه می‌خواهم به این مهم اشاره کنم که یکی از زبان‌های مشترک بین انسان‌ها، که همه با این زبان ارتباط برقرار می‌کنند، زبان عاشقی است. در هر فرهنگی می‌بینید که حجم عظیمی از کتاب و آثار هنری صرف تصویرگری رابطه عاشقانه می‌شود. حالا این عشق محدود به رابطه زن و مرد نیست؛ بلکه گاهی عشق یک مادر به فرزندش یا عشق یک پدر به پسرش به تصویر کشیده می‌شود. اتفاقاً در قرآن، برجسته‌ترین تصویر از یک رابطه عاشقانه که خدا از زبان عاشقی برای هدایت مردم حرف می‌زند، در سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام است.

زبان عاشقی، در احسن القصص قرآن

چرا سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام «احسن القصص» نام گرفته است؟ **«يَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»**^۱ چون زلیخا عاشق یوسف شد؟ یا چون یوسف از زندان بیرون آمد و عزیز مصر شد؟ اینها که چیز ویژه‌ای نیست و این نوع داستان‌ها را دیگران هم می‌توانند درست کنند و در برخی فیلم‌ها نیز می‌بینیم. استنکاف حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و نه گفتن او به زلیخا هم چیز خیلی ویژه‌ای نیست و کسان دیگری هم بوده‌اند که در شرایط مشابهی قرار گرفته و پاکدامنی خود را حفظ کرده‌اند.

پس راز این داستان چیست؟ راز داستان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، عشق یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام به اوست است که یک پیغمبر معصوم در اثر عشق به فرزندی که می‌دانست زنده است، آن قدر گریه کرد تا نابینا شد. فرمود: **«وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ»**^۲ و وقتی پیراهن یوسف را از فرسنگ‌ها دورتر داشتند برای یعقوب می‌بردند، گفت: بوی یوسفم می‌آید. اطرافیان‌ش به او گفتند: تو مجنون شده‌ای!^۳ بعد پیراهن یوسف را به چشمش زد و بینا شد!^۴ نمی‌توانید بگویید چون یوسف مقدس‌تر از یعقوب بود، یعقوب با پیراهن او شفا گرفت. در واقع این معجزه محبت است و خدا این مسئله را پنهان نمی‌کند و در این جا صراحتاً بیان فرموده است.

۱. یوسف، ۳.

۲. یوسف، ۸۴.

۳. همان، ۹۴.

۴. همان، ۹۶.



خداوند در داستان یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به ما چه می‌گوید؟ داستان عشق یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام به یوسف حتماً باید نماد یک حقیقت بزرگ باشد؛ باید نماد جریانی باشد که در طبیعت حیات بشر تداوم دارد و آن حقیقت بزرگ، عشق امام به امتش می‌باشد. یک امام به امت خودش چنین عشق می‌ورزد و خدا در داستان یوسف، این حقیقت بزرگ را آشکار کرده است. داستان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در خدمت این حقیقت است و این مهم‌ترین راز این داستان است.

عشق به امام، راز سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام

آیا تابه حال توانسته‌اند داستان یا افسانه‌ای بسازند که پدری در اوج عصمت و سعۀ صدر و عظمت روحی، آن قدر عاشق فرزندش باشد که در فراغ فرزندش از شدت گریه کور شود و بعد بوی پیراهن او را از فرسنگ‌ها دورتر استشمام کند و با پیراهنش بینا بشود؟ این عشق خیلی عجیب است؛ به حدّی که افسانه‌ها هم به آن نمی‌پردازند، چون باورکردنی نیست؛ اما چون یک حقیقت است، خداوند آن را بیان فرموده است.

آیا این حقیقت، تکرارناپذیر است؟ اگر تکرارپذیر است، چگونه خواهد بود؟ بله، این حقیقت در عشق امام به امتش هم وجود دارد. عشق امام به امتش، در واقع شمه‌ای از عشق خداوند به بندگانش است و شمه‌ای از محبت و علقه بین عبد و مولاست. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به شیعیان خود فرموده‌اند: «**وَاللَّهِ إِنَّا أَرْحَمُ بِكُمْ**»^۱ به خدا سوگند ما از خودتان به شما مهربان‌تریم. این عشق امام به امتش است؛ ولی عشق خدا به بندگانش از عشق و محبت امام به امتش هم بالاتر است.^۲

مبدأ عشق به امام کجاست؟

روزی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در مسجد کوفه بعد از نماز جمعه، یکی از دوستان خود را دیدند که حالش خوب نبود. حضرت به او فرمودند: کسالت داری؟ عرض کرد: بله

۱. راوندی، دعوات، ص ۲۴۷.

۲. علیرضا پناهیان، محبت خدا، نزدیک‌ترین راه (۴)، دسترسی در:



آقا جان، کسالت دارم، ولی برای دیدن شما و خواندن نماز با شما آمدم. حضرت فرمود: آیا می دانی وقتی شما مؤمنین و دوستان و شیعیان ما مریض می شوید، ما هم به خاطر شما مریض می شویم؟ آیا می دانید وقتی محزون می شوید، ما هم به خاطر شما محزون می شویم؟ عرض کرد: آیا این حال شما فقط برای کسانی است که در این شهر با شما هستند، یا در مورد همه دوستان شما در گوشه و کنار زمین هم هست؟ حضرت فرمود: هیچ مؤمنی در شرق و غرب عالم نیست، مگر این که ما با او هستیم:

«قَالَ زُمَيْلَةُ وَعُكْتُ وَعَكَأ شَدِيداً فِي زَمَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ... فَقَالَ لِي يَا زُمَيْلَةُ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ يَمْرُضُ مَرَضاً إِلَّا مَرَضْنَا لِمَرَضِهِ وَلَا يَحْزَنُ حَزْناً إِلَّا حَزْنَا لِحُزْنِهِ وَلَا دَعَا إِلَّا أَمْتاً عَلَيَّ دَعَائِهِ وَلَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعَوْنَا لَهُ ... لَيْسَ يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ وَلَا مُؤْمِنَةٌ فِي مَسَارِقِ الْأَرْضِ وَمَعَارِبِهَا إِلَّا وَهُوَ مَعَنَا وَنَحْنُ مَعَهُ كَذَا»^۱.

امام باقر علیه السلام نیز در جریانی مشابه روایت فوق، به تعدادی از یاران نشان فرمودند: «إِذَا أَنَا مِنْ أَصْحَابِهِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ، وَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لِأُحِبُّكُمْ، وَأُحِبُّ رِيحَكُمْ وَأَزْوَاحَكُمْ»^۲؛ به خدا سوگند که من، شما و بوی شما و روح شما را دوست دارم.

بنابراین مبدأ عشق تو به امام، عشق امام به دوست. اول امام عاشق تو می شود، بعد تو عاشق امام می شوی. این گره خوردن دل ها فقط کار خداست. فرمود: «لَوْ أَنْفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا لَأَلَّفْتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ»^۳؛ اگر تمام آنچه روی زمین است، صرف می کردی تا میان دل های آنان الفت دهی، نمی توانستی! ولی خداوند در میان آن ها الفت ایجاد کرد.

عشق جهانی به ابا عبد الله الحسين علیه السلام

چرا عزاداری امام حسین علیه السلام جهانی شده است؟ خدا چه چیزی در دل ها

۱. دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲. شیخ طوسی، الامالی، ص ۷۷۲.

۳. انفال، ۶۳.



انداخته که همه ناخواسته عاشق حسین علیه السلام می‌شوند؛ یک عشق جهانی، فراملیتی و فراقومیتی. پیغمبر فرمود: «إِنَّ حُبَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام قَدْ رَفِيَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْكَافِرِينَ فَلَا تَرَى لَهُمْ دَامًا»؛ محبت و عشق امام حسن و امام حسین علیهما السلام هم در دل مؤمنین و هم در دل منافقین و هم در دل کفار وارد می‌شود و این هیچ مذمتی برای حسن و حسین علیهما السلام نیست. البته این نشانه اتمام حجت امام حسین علیه السلام است، نه این که ایشان طوری رفتار کرده باشد که منافقین هم خوششان بیاید؛ بلکه بدین معناست که حتی منافق هم نمی‌تواند از امام حسین علیه السلام بدش بیاید. در آخر روایت می‌فرماید: «هیچ مذمت کننده‌ای برای حسن و حسین علیهما السلام پیدا نمی‌کند»؛ یعنی کسی امام حسین علیه السلام را مذمت نمی‌کند، ولی سال‌ها بر منابر، علی علیه السلام را لعن می‌کردند. در این مجال نمی‌خواهم به علت این تفاوت پردازم؛ بلکه تنها به آن بخش از حدیث توجه کنید که همه می‌توانند حسین علیه السلام را دوست داشته باشند.

چرا عزاداری امام حسین علیه السلام جهانی شده است؟ چرا عزاداری زبان مشترک بین دین‌داران و غیردینداران شده است؟ چرا با حجاب و بی‌حجاب در عزاداری امام حسین علیه السلام شرکت می‌کنند؟ چون این جازبان انسانی مشترکی پیدا شده که باید روان‌شناسان و جامعه‌شناسان برای ما تحلیل کنند. یک جوان روسی با دیدن اخبار شبکه یورونیوز با عاشورا آشنا شده؛ یعنی در اینترنت عزاداری‌ها را دیده و برایش سؤال شده: این حسین کیست که خودشان را به خاطرش می‌زنند؟! با نوحه‌های فارسی آشنا شده و زندگی‌اش شده همین نوحه‌ها. هیچ‌یک از کلمات نوحه‌ها را هم نمی‌فهمد. از او پرسیدم: چه احساسی از گوش دادن به این نوحه‌ها پیدا می‌کند؟ می‌گفت: وقتی هدفون را روی گوشم می‌گذارم و به دانشگاه می‌روم و برمی‌گردم، فصل‌ها برایم عوض می‌شود. زمستان سرد سیبری تبدیل می‌شود به بهار، به تابستان! یک حال دیگری پیدا می‌کنم.^۲

هیئت، محل عشق‌بازی با امام و عاشقان امام علیه السلام

کارکرد اربعین را ببینید! چه زبان مشترکی برای همه جهان درست کرده است.

۱. این شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۲۸۳.



هیئت هم محل تقویت و تعامل این زبان مشترک عاشقانه است؛ یک عشق جهانی، نه یک رابطه عاشقانه فردی؛ بلکه فراتر از این یک عشق جهانی، همه برای او بمیریم؛ همه برای او قیام کنیم؛ همه برای او جان بدهیم. این عشق جهانی، برای دشمنان بشریت خطرناک است. هیئت و مجلس امام حسین علیه السلام جایی است که شما دور عشق مشترک جمع می‌شوید و برای یک عشق مشترک اشک می‌ریزید. به خاطر این عشق مشترک، عاشقِ عاشقانِ معشوقِ خودت می‌شوی. فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً»؛ هوای خدا را داشته باشید که حواسش به شما هست و برادرانی باشید که به همدیگر خیر می‌رسانند و هوای همدیگر را دارند. بعد فرمود: «مُتَحَاتِبِينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاجِمِينَ»؛^۱ در راه خدا به هم عشق بورزید و دل‌سوزی کنید. حالا که این‌طور شدید «تَرَؤُرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَذَاكُرُوا أُمَّرَتًا وَ أَحْيَوُهُ»؛^۲ به زیارت و ملاقات هم بروید و از ولایت و امامت ما گفت‌وگو کنید و امر ما اهل بیت را زنده نگه دارید. انگار شرط حضور در هیئت، یعنی جمعی که قرار است حول ولایت یاد اهل بیت علیهم السلام کنند، آن عشق‌ورزی برای خداست.

فرمودند: در هیئت و مجلس عزا اشک بریزید. آدمی که عاشق نباشد، نمی‌تواند برای امامش اشک بریزد: «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ»؛^۳ من کشته اشک چشمم. هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند، مگر این‌که دوست دارد برای من اشک بریزد. حتی ادای اشک ریختن را هم می‌پذیرند و شما را در حلقه عشاق اباعبدالله علیه السلام قبول می‌کنند؛ چراکه فرمود: «مَنْ تَسَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»؛^۴ اندک است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان شمرده نشود.

عاشقی، صفت برجسته یاران حسینی

صفت برجسته یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا همین عاشقی است.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. همان.

۳. ابن قولویه قمی، کامل‌الزیارات، ص ۱۰۸.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۷.



امیرالمؤمنین در وصف یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام هنگام عبور از کربلا در راه بازگشت از جنگ صفین فرمودند: «هاهنا مصارعُ عشاقِ شهداءٍ لا يسبقُهُم من كانَ قبلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ منَ بَعْدِهِمْ»؛^۱ این جا قربانگاه عاشقان شهیدی است که نه شهدای گذشته و نه شهدای آینده به پای آنها نمی‌رسند. بدون عشق به امام، نمی‌توانیم قدم از قدم برداریم. عشق به امام، شرط همراهی با امام است، وگرنه در بزنگاه‌ها فرار را بر قرار ترجیح خواهیم داد.

قرار عاشقی با امام عاشقی

اولین ویژگی و شاید مهم‌ترین ویژگی عشاق اباعبدالله الحسین علیه السلام این است که در قرار عاشقی با اباعبدالله علیه السلام تا آخر می‌ایستند. مگر می‌شود عشق به امام داشت، اما قرار عاشقی نگذاشت. حضرت در بالین مسلم بن عوسجه و هنگام شنیدن خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی این آیه را خواندند: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۲. عهده‌ی که در آیه ۱۵ سوره احزاب بیان شده است: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدَّبَارَ»؛ صادق کسی است که در پای عهد خود می‌ایستد و در میدان مبارزه با دشمن فرار نمی‌کند. عاشق نباشی، فرار را بر قرار می‌گذاشتی، ترجیح خواهی داد.

عاشق نباشی، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهی

نقل است که ضحاک به همراه مالک بن نضر ارجبی، در میانه راه کاروان حسینی به سوی کوفه، با امام حسین علیه السلام ملاقات کردند و امام آن دو نفر را به یاری خود خواند. وقتی آنان عذر خواستند، امام علت را جویا شد. مالک بن نضر گفت: من بدهی و نان خور دارم؛ اما ضحاک دعوت امام را مشروط قبول کرد و گفت: من هم فردی عیالوارم و به مردم مقروضم؛ اما اگر به من اجازه دهی، هنگامی که هیچ جنگجویی که از تو دفاع کند، در کنارت نیافتم، بازگردم و فقط تا آن جا برایت بجنگم که برایت سودمند باشد و بتوانم از تو دفاع کنم. امام حسین علیه السلام

۱. شیخ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۷۳.

۲. احزاب، ۲۳.



پذیرفت.^۱

ضحاک در صبح روز عاشورا در حمله اول شرکت کرد و شجاعت بسیاری از خود نشان داد و نماز ظهر را هم همراه امام به جای آورد. او وقتی دید سپاه بنی‌امیه به دستور عمر بن سعد اسب‌های یاران امام علیه‌السلام را هدف قرار داده و آن‌ها را از پای درمی‌آورند، اسب خود را در خیمه‌ای پنهان کرد و پیاده به نبرد با دشمن رفت.^۲

ضحاک خود نقل کرده که در مقابل امام علیه‌السلام، دو نفر از دشمن را که پیاده می‌جنگیدند، به قتل رساند و دست یکی دیگر را از تنش جدا کرد و حضرت هم در حق او دعا کردند و فرمودند: «سست نگریدی و دستت بریده نباد. خداوند از اهل بیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بهترین پادشاه‌ها را به تو ارزانی دارد.»^۳

ابومخنف از عبدالله بن عاصم الفأثسی، به نقل از ضحاک بن عبدالله آورده است: وقتی دیدم یاران امام حسین علیه‌السلام کشته شده‌اند و نوبت به وی و خاندانش رسیده و با وی به جز سوید بن عمرو خثعمی و بشیر بن عمرو حضرمی باقی نمانده‌اند، خدمت ابا عبدالله آمدم و عرض کردم: یا بن رسول‌الله! به خاطر دارید که بین من و شما چه شرطی بود؟ حضرت فرمود: آری، من بیعت خود را از تو برداشتم؛ ولی تو چگونه می‌توانی از بین سپاه دشمن فرار کنی؟ ضحاک گفت: من اسب خود را در خیمه‌ای پنهان کرده‌ام و به همین جهت بود که پیاده می‌جنگیدم.^۴ عاشقی که تا آخر پای قرارش نایستد، اصلاً عاشق نیست.

جامعه عاشق امام، تا پای جان می‌ایستد

جامعه عاشق امام، تا پای جان می‌ایستد. به قول شاعر: «جگر شیر نداری، سفر عشق مکن». شرط همراهی امام همین بود. ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام فرمود:

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷.

۲. همان، ج ۵، ص ۴۴۵.

۳. همان، ص ۲۵۰.

۴. همان، ج ۵، ص ۴۴۵.



«مَنْ كَانَ بَاذِلًا فَيَتَنَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»؛^۱ هر کس آمادهٔ جانبازی و بذل خویش است و آماده ملاقات با خداست، با من همراهی کند. تا پای جان ایستادن، قرار عاشقانه حضرت با عشاق خودش است. البته فکر نکنید امام به همین سادگی می‌پذیرد که شما برای او جان بدهید. مگر نبود شب عاشورا که فرمود: بروید! هیچ‌کدام از شما نمانید. نمی‌خواهم جان بدهید. اما بعد عاشق‌ها دیوانه شدند و هر کدام مجنون وار می‌گفتند: می‌خواهیم هزاران بار برای تو بمیریم و زنده شویم. چه عشقی، چه عاشقانی و چه معشوقی! بقیه عشق‌ها همه دروغین است. بی‌خود می‌گویند فدایت شوم! پای منافعش که برسد، عشقش را فدای منافعش می‌کند. تنها عشقی که حقیقی است، عشق به امام است.

شب اول، شب قرار عاشقانه است

امشب شب اول محرم است. بیاییم یک قرار عاشقانه با امام حسین علیه السلام بگذاریم و در پای این قرار عاشقانه بایستیم؛ مثل شهدای کربلا؛ مثل مسلم بن عقیل. چه قراری ببینیدیم؟ آیا تا آخر با امام حسین علیه السلام می‌مانیم؟ خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَصَىٰ نَجَبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛^۲ از میان مؤمنین برخی مردان هستند که صادقانه پای عهدشان تا آخر می‌ایستند و بعضی از ایشان شهید شده‌اند و برخی منتظر شهادتند. یعنی منتظران شهادت، هم‌سطح شهدا هستند؛ چون تا آخر ایستاده‌اند. مهم تا آخر ایستادن است. ارزشی که خدا در این آیه به گروهی از مؤمنین می‌دهد، مربوط به شهید بودنشان نیست؛ بلکه مربوط به تا آخر ایستادن است. بعضی از ایشان شهید شدند و برخی منتظر شهادت مانده‌اند. چرا خدا گروهی از مؤمنین را جدا می‌کند؟ چون همهٔ مؤمنین اهل تا آخر ایستادن نیستند. اکثر رزمندگان صدر اسلام بعد از آن‌ها همه جهاد در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کم آوردند و نابود شدند.

۱. سید بن طاووس، اللهوف، ص ۶۱.

۲. احزاب، ۲۳.



علامت صداقت در عشق چیست؟

علامت صداقت در عشق چیست؟ پای قرار ایستادن تا آخر، تا پای جان. فدای شهدای خدمت بشوم؛ چقدر قشنگ انتخاب شدند برای مسیر عاشقی. چه قرارهای عاشقانه‌ای با خدا و اهل بیت علیهم‌السلام گذاشتند. تا فردا شب به این فکر کنیم که آیا ما در قرارمان که یک قرار عاشقانه است، ایستاده‌ایم و می‌ایستیم یا خیر؟ صداقت و عدم صداقت این قرار عاشقانه را یک عاشق دیگر می‌سنجد و آن مسلم بن عقیل است.

نقش مسلم بن عقیل در سنجش صداقت مادر عشق به امام علیه‌السلام

مردم کوفه با امام حسین علیه‌السلام قرار گذاشتند. چه قرار؟ این که همه منتظر امامند. می‌گفتند: «فَإِنَّ النَّاسَ مُنْتَظِرُونَ لَكَ لَا إِمَامَ لَهُمْ غَيْرَكَ، فَالْعَجَلُ، ثُمَّ الْعَجَلُ، ثُمَّ الْعَجَلُ، وَالسَّلَامُ»^۱ هر کسی نداند این نامه‌های کوفی‌ها است، فکر می‌کند این نامه از دل چاه جمکران درآمده است!

امام حسین علیه‌السلام مسلم و نائب خودش را فرستاد تا ببینید این‌ها پای قرارشان هستند یا خیر؟ فرمود: «وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ أَمْرُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِمَحَالِكُمْ وَأَمْرُكُمْ وَرَأْيِكُمْ، فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ أَمَّجَ رَأْيِي مَلَيْكُمْ وَذَوِي الْفَضْلِ وَالْحِجَابِ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتَ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقَدُّمُ عَلَيْكُمْ وَشَيْكَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۲ اکنون من برادرم و پسرعمویم و فرد مورد اعتمادم از میان خاندانم را به سوی شما می‌فرستم. اگر برایم بنویسد که رأی و نظر اکثر شما و خردمندان و بزرگانتان، با آنچه فرستادگان شما خبر دادند و در نامه‌هایتان خواندم، مطابقت دارد، به زودی به سوی شما خواهم آمد، ان شاء الله.

عشق متقابل امام حسین علیه‌السلام و مسلم بن عقیل به یکدیگر

چقدر امام حسین علیه‌السلام عاشق مسلم است! می‌فرماید: برادر مورد اعتمادم را به سوی شما فرستادم. وقتی خبر شهادت مسلم را به امام حسین علیه‌السلام دادند،

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۱.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۳.



بچه‌های مسلم اصرار کردند که آقا! شما برگردید؛ کوفه برای شما خطرناک است. حضرت فرمود: «فَنظَرُ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ مَا تَرَوْنَ فَقَدْ قُتِلَ مُسْلِمٌ»؛^۱ نگاهی به خانواده مسلم بن عقیل کرد و فرمود: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ»؛^۲ دیگر نمی‌خواهم بعد از شهادت مسلم و هانی زنده بمانم!

به نقل تاریخ، وقتی خبر شهادت مسلم را به اباعبدالله الحسین علیه السلام دادند، حضرت چگونه برخورد کرد؟ «قَالَ الرَّاوي: وَ ارْتَجَّ الْمَوْضِعَ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَسَالَتِ الدُّمُوعُ عَلَيْهِ كُلَّ مَسِيلٍ ... قَالَ: فَاسْتَعَبَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاكِياً»؛^۳ زمین آن جا برای شهادت مسلم بن عقیل از گریه و فریاد به لرزه درآمد و اشک‌ها چون سیل جاری شدند... و اشک از چشمان امام حسین علیه السلام سرازیر شد. ای به قربان اشکت حسین جان! همه عالم برای تو اشک می‌ریزند و تو برای مسلم.

آدم نمی‌داند از عشق امام حسین علیه السلام به مسلم بگوید یا از عشق مسلم به امام حسین علیه السلام. از کجا می‌گویی مسلم عاشق امام حسین علیه السلام است؟ می‌گویند عاشق و معشوق شبیه هم می‌شوند. وقتی مسلم را با نیرنگ دستگیر کردند، جنگ جانانه‌ای کرد و آن قدر از دشمن کشت که دشمن مرتب نیروی کمکی می‌خواست. امیر کوفه گفت: مگر چه شده؟! یک نفر را می‌خواهید دستگیر کنید. مأمورانش گفتند: ما را در کام شیر فرستادی. به هر شکلی بود، مسلم را اسیر کردند. در وقت اسارت تشنه بود. وقتی به نزدیک دارالاماره رسید، چشمش به ظرف آبی افتاد؛ گفت: می‌شود جرعه‌ای آب بدهید؟ وقتی آب به دست مسلم دادند، هر بار که می‌خواست آب را به دهان نزدیک کند، آب پراز خون می‌شد.^۴ مسلم فهمید که باید بالب تشنه جان بدهد؛ شبیه معشوقش اباعبدالله الحسین علیه السلام.

وقتی مسلم نزد عبیدالله رسید، می‌گریست. عبیدالله گفت: چرا گریه می‌کنی؟ کسی که در این کارها می‌افتد، باید منتظر کشته شدن هم باشد. مسلم صدا

۱. دلیلی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۷۵.

۲. همان.

۳. سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۳۴.

۴. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۷۶.



زد: ای عبیدالله! به خدا قسم که برای کشته شدن خودم گریه نمی‌کنم. گفت: پس برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: دلم برای این می‌سوزد که نامه نوشته‌ام تا حسین علیه السلام به کوفه بیاید. می‌ترسم امام حسین علیه السلام دست زن و فرزندان را بگیرد و به طرف شما مردم بی‌وفا بیاید.

هنگامی که می‌خواستند مسلم را شهید کنند، فرمود: ای عبیدالله! سه وصیت دارم: وصیت اولم این است که وقتی مرا کشتید، بدنم را روی خاک‌ها نزنید و دهنم کنید. وصیت دومم این است که هفتصد درهم در کوفه قرض دارم؛ زره مرا بفروشید و قرض‌هایم را ادا کنید. وصیت آخرم این است که یک نامه به امام حسین علیه السلام بنویسید تا به کوفه نیاید؛ این‌ها سر قرارشان نیستند.^۱

۱. «فَقَالَ [مُسْلِمٌ]: إِنَّ عَلِيَّ بِالْكُوفَةِ سَبْعِمِئَةِ دَرَاهِمٍ مُذْ قَدِمْتُهَا، فَأَقْضِهَا عَنِّي، وَانظُرْ جُثَّتِي فَاطْلُبْهَا مِن ابْنِ زَيْنَادٍ فَوَارِهَا، وَابْعَثْ إِلَى الْحُسَيْنِ مَن يَرُدُّهُ»، بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۳۹.



مبحث دوم

زندگی به طعم عاشقی

آیه

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾

برای هر ملتی، پیامبری فرستادیم تا بگوید: «خدا را بندگی کرده و از طاغوت دوری کنید.»

نحل، ۳۶.

ناگریز بودن از درگیری با طواغیت؛ لزوم مرزبندی با ظالم

چرا عاشقانه زندگی نمی‌کنیم؟

زندگی با طعم عاشقی، نوعی زندگی است که هرگز قابل مقایسه با زندگی‌های دیگر نیست. اگر کسی تجربه زندگی عاشقانه را داشته باشد، دیگر از زندگی بدون عاشقی بی‌زار است و پژمرده و افسرده می‌شود و دیگر نمی‌تواند زندگی کند. اما زندگی عاشقانه، یک زندگی زنده است و مردگی در آن راه ندارد و تمام عمر مثل دوران نوجوانی، سرزنده و بانشاطی. علیه زندگی بدون عشق قیام کنیم! مرگ بر زندگی بدون عشق! تو با چه عشقی زندگی می‌کنی؟

مسئله اول من و شما باید این باشد که آیا عاشقانه زندگی می‌کنیم؟ بعضی‌ها فکر می‌کنند که زندگی عاشقانه، برای یک فصل خاص از زندگی مثلاً جوانی است و وقتی آدم در سرازیری زندگی افتاد، دیگر باید با زندگی عاشقانه خداحافظی کند و به اصطلاح، عاقلانه زندگی کند. اتفاقاً عاقلانه‌ترین نوع زندگی، زندگی عاشقانه است؛ وگرنه در همان حالی که زنده ایم، می‌میریم. باید علیه زندگی غیرعاشقانه قیام کنیم. زندگی غیرعاشقانه یک زندگی غیرعقلانی است؛ چون ما برای عشق و عاشقی خلق شده ایم و ساختار روح ما این‌گونه طراحی شده است؛ طالب عشق است. چطور می‌توانیم زندگی عاشقانه را نادیده بگیریم؟!

چگونه بدون زندگي عاشقانه مي خواهيم دعوت به دين كنيم؟!

من مي خواهم عاشقانه زندگي كنم؛ تمام عمرم؛ آيا ممكن است؟ چرا ممكن نباشد. فقط آدم هاي افسرده، آدم هاي كوچك از زندگي عاشقانه صرف نظر مي كنند. خصوصاً ما مذهبي ها اگر عاشقانه زندگي نكنيم، ديگران كه هيچ، بچه هاي خودمان را هم نمي توانيم به دين دعوت كنيم. بچه ها اگر پيش شما هم نگويند، پيش خودشان كه مي گویند: «اين چه نوع زندگي است كه يك ذره بوي عشق نمي دهد؟! بچه هايمان را از دين بي زار و گريزان نكنيم به اين دليل كه عاشقانه زندگي نمي كنيم. پيغمبر ﷺ فرمودند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ»؛^۱ برترين مردم كساني هستند كه عاشق عبادتند. علاقه قلبي دارند و با بدنشان عبادت مي كنند و ذهن و دلشان را هم براي عبادت خالي مي كنند. وقتي اين طور شد، ديگر براي اين آدم عاشق مهم نيست كه در دنيا سختي بگذرد. چرا سختي هاي دنيا اذيتش نمي كند؟ چون جاي ديگري دلش لبريز شده است. ديگر سختي و آساني دنيا برايش مهم نيست. چرا سختي هاي دنيا ما را خيلي بيش از اندازه اذيت مي كند؟ البته يك مقدار كه بايد اذيت بشويم و به هر حال، دنيا خوشي و ناخوشي دارد؛ اما چرا خيلي اذيت مي شويم؟ چون دلمان را جاي ديگر شارژ نكرده ايم. تمام دنيا هم نمي تواند دل ما را شارژ كند. بعد خيلي ناراحت و عصباني مي شويم و به هم مي ريزيم. تمام كمبودهاي خودمان را مي خواهيم با دنيايي كه اصلاً تو خالي است، پر كنيم؛ خب نمي شود.

اما اگر دلت را يك جاي ديگر پر كردي، راحت از دنيا عبور مي كني و نداري هاي دنيا اين قدر انسان را به هم نمي ريزد. تو با عشق زندگي كن، ديگر بعدش مهم نيست. چرا ما دين داران عاشقانه زندگي نمي كنيم؟ اين سؤال بزرگ غير دينداران از ماست. امام صادق عليه السلام فرمود: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ»؛^۲ مردم را دعوت كنيد با دعوت غير زباني. دعوت غير زباني يعني چه؟ يعني با سبك زندگي

۱. كليني، الكافي، ج ۲، ص ۸۳.

۲. جمعي از دانشمندان، اصول سته عشر، تدوين ضياء الدين محمودي، ص ۳۵۹.



خودتان؛ با سبک بندگی خودتان. باید یک روزی هم به حساب این دوگانه کاذب برسیم. اصلاً چیزی به نام زندگی و بندگی جدای از هم نداریم. دین برنامه زندگی است، یعنی برنامه‌ای است برای کل زندگی شما؛ از اقتصاد و بازار، تا فرهنگ و تنظیم روابط اجتماعی، تا سلامت جسمی. چقدر روایت درباره سلامت جسمی داریم. چه کنیم که اصلاً کارمان به دکتر و دارو نیفتد؟ چه بخوریم؛ چه نخوریم؛ چگونه بخوریم؛ چگونه نخوریم؟ اینها همه جزو دین است. دین برنامه کل زندگی را به ما می‌دهد.

دین، برنامه‌ای برای زندگی عاشقانه

شاید بتوانیم بگوییم دقیق‌ترین تعریف از دین، همین باشد که: اولادین برنامه است؛ ثانیاً برنامه زندگی است. منتها برنامه‌ای برای زندگی عاشقانه. ما باید زندگی عاشقانه را در متن دین تجربه کنیم. جای دیگر خبری نیست. خدا هم همین طور طراحی کرده است. فرمود: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ خداوند ایمان را محبوب مؤمنین قرار داد و آن را در قلب آنها زینت بخشید و زیبا قرار داده است؛ زیبایی و جذابیتی که انسان را مست و مسحور می‌کند. رفقا! روی این آیه درنگ کنیم و به سادگی عبور نکنیم. از خودمان بازخواست کنیم که اگر زندگی ما و بندگی ما عاشقانه نیست، خدا که ایمان را این‌گونه طراحی کرده است. پس چرا من عاشقانه زندگی و بندگی نمی‌کنم؟

مضطرب بودن به زندگی عاشقانه

ما مضطرب و ناچاریم به زندگی عاشقانه؛ وگرنه خوب زندگی و بندگی نخواهیم کرد و آبروی دین را خواهیم برد. در قیامت هم حسرت خواهیم خورد که چرا می‌توانستیم و اصلاً برای این زندگی عاشقانه ساخته شده بودیم، اما عاشقانه زندگی نکردیم. به قول حافظ: «عاشق شوار نه روزی کار جهان سرآید». چگونه می‌توانیم عاشقانه زندگی کنیم؟ عشق، محور می‌خواهد. کدام محور قدرتمندتر و بزرگ‌تر از عشق به امام؟ آیه را یادتان است که فرمود: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ من ایمان را در قلب شما محبوب و خواستنی قرار دادم. این



ایمان چگونه محبوب دل هاست؟ ایمان مانند یک لباس است. این لباس وقتی در تن مؤمن برود، زیبایی خودش را نشان می‌دهد؛ وگرنه این که پیوسته بگوییم ایمان زیباست، زیبایی ایمان به قلب ما نفوذ نمی‌کند. یک علی بن ابی طالبی باید باشد، امیرمؤمنین، بزرگ مؤمنین، تا تمام ایمان را به ما در قامت خودش نشان دهد. آن وقت است که زیبایی ایمان را می‌بینیم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «حَبَبُ الْإِيمَانِ»؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام^۱.

مسئله این است: عشق کجاست؟

همه دوست دارند در همه عمرشان عاشقانه زندگی کنند، ولی عشق حقیقی کجاست؟ مسئله این است که ما عاشق چیزهایی می‌شویم که خیلی کوچک‌تر از ظرفیت دل ما هستند؛ دلی که قرار است جای عشق‌های بزرگ باشد، نمی‌تواند با عشق‌های کوچک سیر شود. همیشه عطش عشق دارد. دیدی دختر و پسر عاشقی را که وقتی به هم می‌رسند، دیگر سرد می‌شوند. عشق آنها تاریخ مصرف پیدا می‌کند؛ چون عشق را متوقف به همدیگر کردند و عشقشان این‌جا تمام می‌شود. البته اگر این عشق را به عشق بزرگ‌تر گره می‌زدند، دیگر این عشق هم پایان‌ناپذیر بود.

زن و شوهر چگونه عشقشان را ابدی کنند؟

بانویی می‌پرسد: چه کنم که همیشه شوهرم عاشق من بماند؟ خانم محترم! پای عشق دیگری را وسط بکش! می‌گوید: یعنی چه که پای عشق دیگری را وسط بکش؟! یعنی به خاطر عشق سومی، همسرت را دوست بدارد و بگذارد همسرت به خاطر عشق مشترکی که بین شماست، شما را دوست داشته باشد. حالا اگر مرد عشقش را با عشق به خدا گره بزند، چقدر عاشق همسرش می‌شود؟ فرمود: «كَلَّمَا أَزْدَادَ الْعَبْدُ إِيْمَانًا أَزْدَادَ حُبًّا لِلنِّسَاءِ»^۲؛ هرچقدر ایمان بنده به خدا بیشتر شود - همان ایمانی که در قلب تو عشق و محبتش حک شده است - علاقه تو به همسرت بیشتر خواهد بود. یک تحلیل عمیق روان‌شناسانه دارد: عشق

۱. قمی، التفسیر، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲. ابن‌اشعث، الجعفریات، ص ۹۰.



بزرگ، چگونه عشق‌های کوچک را حمایت می‌کند؟ اگر دیدید آقایی عشقش به همسرش کم شده، اشکالی در ایمانش هست. اشکال اینجاست که عشق سومی را به میان نیاورده؛ عشقی که تمام‌شدنی نیست، و آن عشق به خداوند است. اگر چنین کند، آن وقت این عشق، از جنس دیگری خواهد شد که تمامی ندارد.

عشق به امام، محور زندگی عاشقانه

ما برای زندگی عاشقانه، نیاز به یک محور داریم: عشق به امام، محور زندگی عاشقانه است. طراحی خدا برای زندگی عاشقانه این است. چرا عشق به امام، محور دین خداست؟ شخصی به محضر امام باقر علیه السلام وارد شد، درحالی که کف پاهایش چاک خورده و زخمی شده بود. حضرت دلیلش را پرسیدند؛ گفت: آقا جان! شتر من لاغر بود و او را با زحمت و مشقت آوردم. بعد گفت: «**وَ مَا حَمَلَنِي عَلَىٰ ذَلِكِ إِلَّا حُبُّ لَكُمْ وَ سَوْقُ إِلَيْكُمْ**»؛^۱ باعث این همه مشقت، چیزی جز محبت شما و اشتیاق دیدار شما نبود. بعد سرش را پایین انداخت گفت: «**جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءَ إِنِّي رُبَّمَا خَلَوْتُ فَأَتَانِي الشَّيْطَانُ فَيَذَرُنِي مَا قَدْ سَلَفَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُعَاصِي فَكَأَنِّي آيسُ ثُمَّ أَذْكَرُ حَيِّي لَكُمْ وَ انْقِطَاعِي إِلَيْكُمْ**»^۲ آقا جان، فدایت شوم! گاهی در خلوتم شیطان مرا یاد گناهان گذشتهام می‌اندازد؛ به قدری که انگار از رحمت خدا نومید می‌شوم، ولی بعداً دوستی خود با شما و توجه به سوی شما را یاد می‌کنم. حضرت بلافاصله فرمود: «**يَا زِيَادُ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ**»؛^۳ یعنی آیا دین چیزی جز دوستی و دشمنی است؟ سپس سه آیه از قرآن (حجرات: ۷؛ حشر: ۹؛ آل عمران: ۳۱) تلاوت کردند که رابطه دین با محبت را توضیح می‌داد.

خدا آب و گل دین را با عشق سرشت. عالمی از حکمت و عقلانیت پشت سر این تدبیر خداست. دین یعنی برنامه زندگی. علامه طباطبائی رحمته الله علیه این تعریف از دین را می‌پذیرند.^۴ مقام معظم رهبری علیه السلام در تفسیر این آیه که

۱. فرات کوفی، تفسیر قرآن، ص ۴۳۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. علامه طباطبائی رحمته الله علیه: «دین در عرف و اصطلاح قرآن، همان سنتی است که در زندگی جریان دارد؛ چنان که



دین خدا بر همهٔ ادیان پیروز می‌شود، فرمودند که این دین، یعنی سبک زندگی.^۱ محور این دین که برنامهٔ زندگی است، چیست؟ عشق به امام. خدا یک دین جداگانه نفرستاد؛ یک امام جداگانه نفرستاد؛ بلکه این دین را به گونه‌ای طراحی کرد که دیگر هیچ زلزله‌ای این دین را تکان ندهد. اصل دین را با محوریت عشق به امام قرار داد و این سازه به این سادگی‌ها تکان نمی‌خورد.

شما می‌بینید که سازه اربعین چه قدرتمندانه تمام تمدن غرب را به چالش می‌کشد. شعار محوری آن هم «حُبُّ الْحَسَنِ يَجْمَعُنَا» است. این اجتماع حول عشق به امام شکل گرفته است. ای مردم عالم! حواستان باشد. ما قدرت عشق امام را در اربعین می‌بینیم؛ قدرت عشق به امام را در انقلاب اسلامی می‌بینیم. امروز اگر انقلاب اسلامی محور جریانی شده است که ابرقدرت‌های جهان را به چالش کشیده، چون در مرکز آن، ولایت قرار دارد.

چگونه عشق به امام، سر از سیاست در می‌آورد؟

عشق به امام، یک مسئله کاملاً سیاسی است. ابعاد سیاسی عشق به امام را بعداً به تفصیل توضیح خواهیم داد. شما عاشق کدام امام هستید؟ بعضی‌ها عشق به امام را هزینه معنویت و تفریح معنوی شخصی خودشان می‌کنند. اصلاً این طور نیست. عشق به امام داشته باشی، بعد کارَت به منازعات سیاسی کشیده شود؟!

در جمله «يُضِدُّوْنَ عَنِ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ يَبْغُوْنَهَا عَوْجًا» (از راه خدا بازمی‌داشتند و طلب می‌کردند انحراف آن را) و نظایر آن تکرار شده. پس دین یعنی آن سنتی که باید در جامعه عملی شود، به طور کلی برای خداست، و هر کس چیزی بر آن اضافه کند، در حقیقت به خدا افترا بسته؛ هر چند از اسناد آن به خدا سکوت کند، و یا حتی به زبان، این اسناد را انکار نماید) (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۵۲۶).

۱. مقام معظم رهبری: «اکنون باید پرسید دین چیست؟ به آیینی که افراد در اداره زندگی دارند، دین گفته می‌شود. شکل زندگی را آیین و دین می‌گویند. دین و آیین یک معنا دارند و به هر شکل و قواره‌ای می‌شود دین داشت؛ مثلاً آنها که در آزمون زندگی می‌کنند، دین دارند. آیین‌ها هر چه هست، آن آیین [شکل زندگی یا همان سبک زندگی]، دین آنهاست. البته آیینی را که خدا آورده، می‌شود آیین الهی و آیینی را که غیر او آورده، اگر از طرف بشر باشد، آیین بشری و اگر از طرف طاغوت است، طاغوتی می‌نامند و به این معنا، شما در هیچ جا نمی‌توانید افراد را بدون دین بیابید. دین خدایی برای این آمده که مردم هر شکل و برنامه‌ای که در زندگی دارند، رها کرده، این دین و شکل را قبول نمایند. نبی اکرم ﷺ که می‌آید، حرف حساب او این است که هر طور زندگی می‌کردید، باید کنار بگذارید. آن برنامه برود و این برنامه‌ای که من آورده‌ام، جای آن را بگیرد» (ر.ک: تفسیر سوره بقره).



چگونه؟ فرمود: کنار عشق به امام، بغض هم باید داشته باشی. از چه کسی؟ سازه دین اگر از عشق ساخته شده، لازمه عشق، نفرت از دشمنان معشوق است. این جاست که ماجرای عشق، سیاسی می شود، نه عشق فردی این جاست که ماجرای عشق به امام، جهانی می شود و در حد و اندازه های جهانی جلوه گر می شود و دشمنان بزرگی پیدا می کند. ما هنوز نتوانسته ایم عشق به امام را در سازه های سیاسی و اجتماعی بازتعریف کنیم.

مرزبندی با دشمن و نفرت از او، لازمه عشق به امام

در همان جا که فرمود: «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ در ادامه می فرماید: «وَكْرَهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ»؛ کفر و فسق و گناه را منافرتان قرار داده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: منظور از نفرت از کفر و فسق و گناه، دشمنان ما هستند که با جزئیات بیان می کنند و بنده در این جا کلی عرض کردم.

کسی که عاشق امام شد، عشق به امام، کارش را به مرزبندی با دشمنان معشوق می رساند. چطور می توانید عاشق امام بشوید، اما نفرت از دشمنان امام پیدا نکنید؟! می خواهم توجه شما را به یکی از سیاسی ترین آیات قرآن جلب کنم تا مسئله مرزبندی با دشمنان معشوق بهتر و بیشتر روشن شود.

فرمود: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا»؛ ما در هر امتی رسولی برانگیختیم تا دو اتفاق بیفتد: یکی «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ خدا را بپرستند، و «وَأَحْتَبُوا الطَّاعُونَ»؛^۲ و از طاغوت اجتناب کنند. ما همیشه در آموزش های دینی مان عبادت خدا را کم و بیش به همان شیوه غیرعاشقانه و با استدلال های خشک و ملال آور توضیح می دهیم. اما آیا اجتناب از طاغوت به عنوان هدف محوری تمام انبیا در مدارس ما آموزش داده می شود؟ اگر این آموزش داده نمی شود، پس چه چیزی از دین آموزش داده می شود؟! بعد می گوییم چرا بچه ها ضد دین می شوند؟ اصلاً اجتناب از طاغوت یعنی چه؟

۱. حجرات، ۷.

۲. نحل، ۳۶.



ما حتی با همان ادبیات عشق به امام، مرزبندی با دشمنان معشوق را هم توضیح نمی‌دهیم. جامعه‌ای که با محور عشق به امام مدیریت می‌شود، باید به شدت این مسئله یعنی مرزبندی با دشمنان معشوق را شفاف و روشن بیان کنند؛ وگرنه متهم به این هستند که طاغوت را عبادت می‌کنند، نه خدا را. راه سومی نیست. یا از طاغوت اجتناب می‌کنید و در مدیریت خودتان مرزبندی دقیق با دشمنان معشوق دارید، یا این‌که دچار التقاط هستید. التقاط یعنی عبادت طاغوت، و عبادت طاغوت یعنی مدیریت با روشی که طاوغیت عالم امروزه جوامع را مدیریت می‌کنند.

مسئولین، حافظان مرزهای معنوی بادشمنان

آقای مسئول! شما فقط حافظ مرزهای زمینی و هوایی جامعه نیستی؛ بلکه حافظ مرزهای معنوی هم هستی. مرز معنوی ما کجاست؟ معنوی نه به معنای غیرواقعی و نادیدنی؛ بلکه یعنی اجتناب از طاغوت و مرزبندی با دشمن. آقای بهجت رحمته‌الله علیه بارها یک مسئله را به صورت خاص پی‌گیر بودند و آن اختلاط زندگی ما با کفار و دشمنان است. یک بار می‌فرمودند:

اِنَّهُ مَا عَلَيَّ عليه السلام که فرمودند: با کفار اختلاط نکنید، در حقیقت برای حفظ دنیای ما بود و می‌خواستند دنیای ما را برای خود ما تأمین کنند... کار به جایی کشیده که کفار نفت و ثروت‌های طبیعی و ذخایر زمینی و معادن ما را به غارت می‌برند، بعد به‌عنوان تصدق و آقایی و یا به‌عنوان وام با بهره‌های کلان با تَلَطُّف و مهر و عطوفت به ما می‌دهند! اکنون ما مسلمانان اسیر و عبید آنها، در زیر دست و چکمه آنها خوار و ذلیل هستیم، ولی هنوز نمی‌فهمیم برای چه این‌گونه شکست خورده‌ایم؟! آیا از عملکرد خود ماست و یا مثلاً از پیریدن کلاغ؟! علیه السلام

بعد می‌گویند آقای بهجت رحمته‌الله علیه سیاسی نبود! سیاسی‌تر از این هم مگر می‌شود که در معادلات قدرت بفهمی از کجا ضربه خوردی؟! علیه السلام



آسیب‌های مرزبندی نکردن با دشمن در فضای مجازی

یکی از جاهایی که مرزبندی با دشمن رعایت نشد، فضای مجازی بود. از یاد نمی‌بریم که زمانی مسئولینی بر سر کار آمدند که فضای مجازی را رها کردند؛ فضای مجازی که عرصه حکمرانی دشمنان بود؛ یعنی مرزهای ما با دشمنان را بی‌دفاع و بی‌پناه گذاشتند نتیجه چه شد؟ چقدر بچه‌های ما در این قتلگاه فضای مجازی کشته شدند. فرمود: «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُمْ»؛^۱ به کدامین گناه کشته شدند؟! حجاب و عفتشان رفت. آیا خدا از سر تقصیرات این مسئول می‌گذارد؟ آیا نباید ترک فعل این مسئول در دوران وزارت و ریاستش جرم‌انگاری شود؟

عشق به امام، بدون مرزبندی با دشمنان امام معنا ندارد. دنیای ما خراب می‌شود. آخرت که سر جایش، آقای بهجت می‌فرمود:

به ما گفتند با کفار اختلاط و اتحاد و هوهویت پیدا نکنید: «لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ»؛^۲ کفار را دوست خود نگیرید. ولی ما با آن‌ها اختلاط پیدا کردیم و آن‌ها اول دین ما را گرفتند که دنیا به ما بدهند، و بعد دنیا را هم از ما گرفتند. بین ما مسلمان‌ها و کفار سَدِّ آهنین بود، چطور شد که این سَدِّ رашکستند؟^۳

آسیب‌های مرزبندی نکردن با دشمن در اقتصاد و آموزش و پرورش

یکی دیگر از جاهایی که مرزبندی با دشمن رعایت نشد، اقتصاد است. نقشه راهی که ولیّ جامعه برای ما در عرصه اقتصاد ترسیم کرد، اسمش «اقتصاد مقاومتی» است. مسئولین در دولت‌ها چقدر به این نقشه راه عمل کردند؟ چقدر نقشه‌هایی که از ناحیه دشمنان بشریت آمده را کنار گذاشتند و مرزبندی را رعایت کردند؟ یکی از مرزبندی‌هایی که پیغمبر ﷺ در مدینه با دشمنان انجام داد، این بود که یک بازار مستقل از یهودیان تأسیس کرد. آیا بانکداری به این شکل امروزی، اختلاط با کفار نیست؟!

۱. تکویر، ۹.

۲. نساء، ۱۴۴.

۳. در محضر آیت‌الله بهجت، ج ۱، ص ۳۲.



اجرای سند صهیونیستی ۲۰۲۰ نسبتش با مرزبندی با دشمن چه بود؟! چه کسانی از میان مسئولین اصرار داشتند که این سندهای بالادستی قدرت‌های سلطه‌جو اجرا شود؟!

دشمن همیشه هست و تا ما را از هویت دینی خود برنگرداند، دست بردار نیست. فرمود: «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ». ^۱ ما در یک جنگ تمام‌عیار اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هستیم. اصل جنگ این جاست که دشمن می‌خواهد از برنامه زندگی خودتان دست بردارید. جنگ اصلی این جاست که دشمن می‌خواهد نه از مرزهای خاکی و آبی، بلکه از مرزهای زندگی من و شما در حوزه اقتصاد، تعلیم و تربیت، فضای مجازی و بسیاری از عرصه‌های دیگر نفوذ کند، که متأسفانه کرده است و ما آثار مخرب آن را به قول آیت‌الله بهجت رحمته‌الله حس می‌کنیم. بعد می‌گوییم چرا مشکلات اقتصادی ما حل نشد؟!

مرزبندی با دشمن در سبک زندگی

شما عاشق آن امامی هستید که در اوج مرزبندی با دشمن قرار داشت. مرز جامعه‌عشاق‌الحسین با دشمنان در حیطه فکری، عملی و زندگی کجاست؟ چرا این قدر در دین ما حساس هستند که در هیچ چیز شبیه کفار نشویم؟ فرمود: «أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِقَوْمِكَ لَا يَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا يَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَلَا يَتَشَكَّلُوا بِمَشَاكِلِ [بِأَشْكَالٍ] أَعْدَائِي فَيَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي»؛ ^۲ خداوند به یکی از پیامبران وحی فرمود که به قومش بگوید: همچون دشمنان خدا لباس نپوشند؛ مثل آنان غذا نخورند؛ به شکل ایشان درنیایند؛ زیرا در این حال، همچون آنان، دشمن خدا خواهند بود. لباس و خوراک دو نماد سبک زندگی است. هر چیز دیگری هم همین‌طور است؛ از معماری و شهرسازی تا اداره‌جات.

۱. بقره، ۲۱۷.

۲. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۱۱.



مرزبندی نکردن با دشمن، بدتر از قتل و عمل منافی عفت!

علامه طباطبائی رحمته الله علیه می فرماید: خداوند در قرآن از دو موضوع به شدت نهی کرده؛ به گونه ای که از زنا و شرب خمر و قمار و قتل نفس هم به این شدت نهی نکرده است، و آن: ربا و تسلط دادن کفار بر جامعه اسلامی است.^۱ آیا در جامعه ما چنین اعتقادی است که اگر مسئولی به کفار تسلط بدهد، بدتر از عمل منافی عفت و قتل است؟ تسلط دادن به کفار، به سادگی صورت می گیرد؛ بی سرو صدا و با اسناد بالادستی، مثل سند ۲۰۳. اگر می گوییم شرط عشق به امام، مرزبندی با دشمنان امام است، منظور مرزبندی در فکر و در روش مدیریت و حکمرانی است که همه شئون زندگی ما را در برمی گیرد.

اگر این مرزبندی نباشد، در سبک زندگی، از صف حسینی ها جدا می شویم و در صف دشمنان حسین علیه السلام قرار می گیریم. فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را ولی (و دوست و تکیه گاه خود) انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند، و کسانی از شما که با آنان دوستی کنند، از آنها هستند. همانا خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند.

چرا می گوییم جامعه عشاق الحسین باید با دشمنان حسین علیه السلام مرزبندی کند؟ چون اگر مرز مشخص نباشد، جزو آنها می شویم و دیگر از اهل بیت علیهم السلام نخواهیم بود و از حسین علیه السلام جدایمان می کنند.

چگونه جوانان حامی فلسطین در صف حسینی ها هستند؟

مقام معظم رهبری رحمته الله علیه این رهبر قرآنی و حکیم ما چقدر زیبا و دقیق در نامه به

۱. علامه طباطبائی رحمته الله علیه: «خدای سبحان درباره هیچ یک از فروع دین چنین شدتی را به کار نبرده است، مگر در امر ربا و این که: مسلمانان، دشمنان دین را بر خود حاکم سازند، و اما بقیه گناهان کبیره هر چند قرآن کریم مخالفت خود را با آنها اعلام نموده و در امر آنها سختگیری هم کرده، ولیکن لحن کلام خدا ملایم تر از مسئله ربا و حکومت دادن دشمنان خدا بر جامعه اسلامی است، و حتی لحن قرآن در مورد زنا و شرب خمر و قمار و ظلم و گناهی بزرگ تر از این، چون کشتن افراد بی گناه، ملایم تر از این دو گناه است» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۲۸).



دانشجویان باوجدان حامی مردم فلسطین در دانشگاه‌های آمریکا فرمودند: «شما اکنون در طرف درست تاریخ - که در حال ورق خوردن است - ایستاده‌اید. شما اکنون بخشی از جبهه مقاومت را تشکیل داده‌اید».^۱

شما از ما هستید؛ چون مرزبندی کردید و پیرو ما بودید. ابراهیم نبی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: **﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾**؛^۲ هر کس از من پیروی کند، از من است. یعنی در جبهه حسینی‌ها قرار می‌گیرد. این‌ها در رفتار حسینی هستند؛ همان حسینی که فرمود: **«مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا، مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»**؛^۳ هر کس حکمران ستمکار را ببیند که حرمت‌های الهی را زیر پای می‌گذارد و پیمان خدا را می‌شکند و با سنت پیامبر خدا مخالفت می‌کند و در میان مردمان به گناه و تجاوز عمل می‌کند و با کردار و گفتار، بر او نیاشوبد. حق خداست که او را در همان جایی داخل کند که آن فرمانروا را داخل می‌کند.

آیا امروز اسرائیل با همکاری آمریکا و هم‌پیمانانش، همان حکمرانان ظالمی نیستند که در بین بندگان خدا با گناه و تجاوز عمل می‌کنند؟!

مسلمان‌نماهای شریک در خون مظلومان غزه

روی تمام این دولت‌های به‌ظاهر اسلامی سیاه است. این‌ها با اسرائیل و آمریکا هیچ فرقی ندارند. این‌ها همان اسلام آمریکایی را ترویج می‌دهند. اگر حکام اسلامی به جای یاری طلبیدن از دشمنان اسلام و معامله با آنها، در راه اطاعت از خداوند گام بردارند و از مظلومان دفاع کنند، بسیاری از مشکلات جهان اسلام حل خواهد شد. فراموش کردن سیره امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و مرزبندی نکردن با دشمنان، نه تنها باعث بدبختی‌های جهان اسلام می‌شود، بلکه ظلم و ستم را در جامعه رواج می‌دهد و به اسلام ضربه می‌زند.

۱. نامه به دانشجویان حامی مردم فلسطین در دانشگاه‌های ایالات متحده آمریکا، ۱۴۳۳/۰۳/۱۰، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=56567>

۲. ابراهیم، ۳۶.

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۳.



در کشور ما جریان غرب‌گرای ساکت در برابر جنایات اسرائیل هیچ فرقی با قاتلین زن‌ها و بچه‌های غزه ندارد؛ چراکه فرمود: «السَّاكِتُ أَخُو الرَّاضِي وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانَ عَلَيْنَا».^۱ امروز حتی زپر‌ها و بسیاری از کسانی که شاید با فضای دینی آشنا هم نیستند، فریاد می‌زنند، ولی می‌بینید استاد دانشگاه یا حوزه غرب‌زده ساکت است. خدا با ساکت مثل قاتلین برخورد نمی‌کند؟! فرمود: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»؛^۲ افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد. البته این قاعده خدا یک استثنا هم دارد؛ این‌که با حفظ مرزبندی با دشمن، با دشمن تعامل کن. این‌ها با هم جمع‌شدنی است. این حرف به این معنا نیست که کلا با دنیا قهر کنیم؛ بلکه به این معناست که مقهور و مرعوب دنیا نشویم. می‌شود در عین تعامل، مرزبندی را هم حفظ کرد.

حسین بن علی علیه السلام و آموزش مرزبندی با دشمن در کربلا

حضرت امام حسین علیه السلام از اول، مرز خودش را با دشمن مشخص کرد. امام با شعار «هیاهات منّا الذلّة» حاضر نشد زیر بار ذلت اطاعت از یزید و یاران ستمگر او برود و به جای یاری طلبیدن از قدرتمندان و زورگویان زمان خود، تنها به خداوند تکیه کرد و در راه اطاعت از او جان خود را فدا نمود؛ چرا که راهی جز این نیست. امام حسین علیه السلام با ظلم و ستم مرزبندی شفاف و قاطع داشت؛ همان‌طور که هنگام خروج از مکه، با فرستادگان حکومت درگیر شدند و این آیه را تلاوت می‌کردند: «لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا عَمَلٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ»؛^۳ عمل من برای من، و عمل شما برای شماست! شما از آنچه من انجام می‌دهم، بیزارید و من (نیز) از آنچه شما انجام می‌دهید، بیزارم!

تا به این نقطه نرسیم که این مرزبندی با دشمن، در مدیریت زندگی مردم، یک اصل حسینی و الهی است که عامل پیشرفت ماست و مرزبندی نکردن و به قول

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲. آل عمران، ۲۸.

۳. یونس، ۴۱.



آیت‌الله بهجت رحمته‌الله اختلاط با کفار، عامل بدبختی و پسرفت ماست، نباید چشم‌انتظار ظهور حضرت بقیة‌الله باشیم؛ چون دولت مهدوی زمانی می‌آید که ما از تمام مدل‌های مدیریت جهان ناامید شویم که بتوانند گره‌گشا باشند. فرمود: «إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَ لَمْ يَبْقَ أَهْلٌ بَيْنَتْ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا لَيْتَلَا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا بِمِثْلِ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ دولت ما اهل بیت علیهم‌السلام، آخرین دولت است و هیچ مدعی صاحب‌دولتی نیست، مگر این که پیش از ما به حکومت می‌رسد (و بعد ما به حکومت می‌رسیم) تا نگویند اگر ما هم بودیم، مثل این دولت اهل بیت عمل می‌کردیم، و این معنای آیه است که فرمود: عاقبت از آن پرهیزکاران است.

مرزبندی با دشمنان معشوق، اذن دخول به سرزمین عشق

امشب می‌خواهیم وارد کربلا شویم؛ اذن دخول کربلا چیست؟ اذن دخول در حرم عشق به امام چیست؟ مرزبندی با دشمنان معشوق است؛ مرزبندی در موضع‌گیری؛ مرزبندی در زندگی عاشقانه‌ای که اصل و اساسش را با امام می‌شود تجربه کرد و جای دیگر خبر نیست. اذن دخول کربلا همین است. امام وقتی نام کربلا را شنید، فرمود: «هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ هَاهُنَا مَنَاحُ رِكَابِنَا وَ مَحْطُ رِجَالِنَا وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا بِهَذَا حَدِّ ثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛^۲ این جا محل غم و بلاست؛ این جا خوابگاه مرکب‌های ماست؛ محل فرودآوردن بارها و توشه‌های ماست؛ این جا قتلگاه مردان ما و محل ریختن خون‌های ماست. جدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این‌گونه به من خبر داده است.

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۷.

مبحث سوم

برای زندگی عاشقانه
جمعی قیام کن!

آیه

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفُرَادَى﴾

بگو: فقط يك نصیحت به شما می‌کنم: دوبه دو یا تنهایی برای خدا
قیام کنید.

سبأ، ۴۶.

قیام لله، هزینه دادن و ترک منافع شخصی، لازمه مقاومت

زندگی عاشقانه جهانی با امام عَلَيْهِ السَّلَام

تفاوت عشق‌های معمولی با عشق به امام این است که در رابطه عاشقانه معمولی همیشه به دنبال یک رابطه فردی و خصوصی بین عاشق و معشوق می‌گردیم؛ اما در عشق به امام، این قدر خودخواهی نیست. یک معشوق جهانی داریم و یک معشوق جمعی داریم که گرد عشق او جمع شده‌ایم. یک ملت دور این عشق جمع می‌شوند، نه فقط یک فرد.

تو به تنهایی یک زندگی عاشقانه با امامت آغاز کنی، پذیرفته نیست؛ بلکه باید یک جامعه را عاشق امام، و یک جهانی را به عشق جهانی یعنی عشق به امام دعوت کنی. این حرف‌ها بی‌دلیل و هدف نیست. در دوران ظهور بقیة الله الاعظم عَلَيْهِ السَّلَام محور حکمرانی جهانی امام عشق به مولاست. عشق به حضرت، یک عشق جهانی است.

عشق جمعی، لازمه عشق به امام جهانی

عشق به امام جهانی، عشق جمعی می‌طلبد. در آستان ظهور هم چنین خواهد شد. فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُهُمْ وَعَلَتْ كَلِمَتُهُمْ وَاجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِمْ»؛ هنگامی که قائم قیام کند و پرچم اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام بالارفت، یعنی حکمرانی آنها برقرار شد، امت بر محبت ایشان اجماع کنند.^۱

۱. شیخ طوسی، الامالی، ج ۱، ص ۳۵۱.

آقا من به تنهایی عاشق شما هستم و می‌خواهم به تنهایی با شما یک زندگی عاشقانه برقرار کنم. اما این‌جا عشق، جمعی است؛ این‌جا عشق، جهانی است. تو باید برای ساختن یک زندگی عاشقانه جمعی قیام کنی. ما یک زندگی عاشقانه فردی با امام نداریم. نه این‌که نداریم، بلکه کافی نیست. امام زمان عجل الله تعالی فرجه برای شیخ مفید نامه نوشت و فرمود: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ مَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا»؛ اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعتشان دهد، در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد، و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت؛ دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما. یعنی من از شما اجتماع قلوب می‌خواهم تا حول آن عهد و قراری که با ما گذاشتید، صادقانه بایستید. اصل ماجرای من و شما این است که آیا دل‌هایتان برای یک عشق جهانی به هم گره خورده است؟

قیام، لازمه ساختن یک زندگی عاشقانه

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به کوفیان فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبَدَانِهِمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ»؛^۲ ای مردمی که بدن‌هایتان کنار هم هست، اما دل‌هایتان یکی نیست! ما می‌خواهیم زندگی عاشقانه با امام را تجربه کنیم، اما این زندگی عاشقانه و به عشق امام، به تنهایی و فردی ممکن نیست؛ بلکه جمعی است و باید برای زندگی جمعی عاشقانه حول امام عشق قیام کنیم. این قسمت سخت ماجراست. آیا حاضریم برای ساختن یک زندگی جمعی عاشقانه قیام کنیم؟ کاری که امام علیه السلام کردند. فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفُرَادَى»؛^۳ بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، و آن این‌که دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید. عاشق واقعی، اهل قیام است؛ قیام برای ساختن زندگی عاشقانه جمعی، نه یک زندگی عاشقانه فردی. به تنهایی یا جمعی برپای خیزد

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

۳. سبأ، ۴۶.



و جامعه را حول عشق به امام جمع می‌کند و یک زندگی عاشقانه به عشق امام درست می‌کند؛ چیزی که در اربعین می بینید. اربعین قیام برای ساختن یک زندگی عاشقانه جمعی حول امام است.

بنابراین باید برای ساختن یک زندگی عاشقانه، همه باهم قیام کنیم. زندگی عاشقانه حول یک محور عشق جمعی، بلکه عشق جهانی، همان کار بزرگی است که امروز روی زمین مانده است.

چرا باید برای ساخت زندگی عاشقانه جمعی قیام کرد؟

چه نیازی به قیام برای ساختن یک زندگی عاشقانه جمعی است؟ چون موانعی برای زندگی عاشقانه جمعی وجود دارد. تو قیام نمی‌کنی که فقط دشمنان معشوقه را نابود کنی؛ بلکه قیام می‌کنی تا یک زندگی عاشقانه حول امام ایجاد کنی. این قیام، تا ظهور بقیة الله الاعظم عَلَيْهِ السَّلَام وجود دارد. مسئله ما امروز این جاست که اصلاً زندگی جمعی ما را نابود کردند؛ نمی‌گذارند زندگی عاشقانه جمعی ما شکل بگیرد. هر کس در فردیت خودش خفه می‌شود.

چگونه می‌توانیم برای یک زندگی عاشقانه جمعی، با محوریت عشق به امام قیام کنیم؟ اول باید عشق به جامعه حول امام را با تمام ذرات وجودمان تجربه کنیم. کافی نیست که فقط عاشق امام باشی تا بتوانی زندگی عاشقانه با امام را تجربه کنی؛ بلکه باید برای ساختن زندگی جمعی عاشقانه قیام کنی؛ یعنی عاشق مردمی باشی که دور امامت جمع شده‌اند. این قیام، قیام سختی است؛ سخت‌تر از قیام برای نابودی دشمنان، و ما در این مرحله ایستادیم.

مدل زندگی عاشقانه جمعی چگونه است؟

فرمود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»؛ آن امت و جامعه جهانی محمدی، ویژگی اش این است که اول نسبت به دشمنان مرزبندی و حساسیت و شدت عمل دارند. «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛^۱ یکدلی و دلسوزی بین آنها بالاست. این همان زندگی جمعی عاشقانه حول امام و ولی خداست. اسم رمز شکل‌گیری جامعه جهانی مهدوی همین فراز است.



امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «يَحْتَقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْإِجْتِهَادُ فِي التَّوَاضُّعِ، وَ التَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ، وَ الْمُتَوَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ، وَ تَعَاوُفٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ مُتَرَاحِمِينَ، مُعْتَمِينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعَسَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱ مسلمانان باید که در پیوند با یکدیگر تلاش کنند (یعنی همان زندگی عاشقانه جمعی)، و در مهرورزی به یکدیگر، همکاری نمایند و به نیازمندان کمک کنند، و با یکدیگر با عطف باشد، تا همان گونه که خداوند عز و جل به شما دستور داده است، نسبت به هم مهربان و رحیم باشید، و برای آن چه از امور آنان که از شما فوت شده است [و نتوانسته اید گرفتاری آنان را برطرف سازید و به وظیفه خود درقبالشان عمل کنید]، اندوهگین شوید؛ درست همان طور که گروه انصار در زمان پیامبر خدا بودند. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین زندگی جمعی عاشقانه ای را برای جامعه آن زمان فراهم کرد.

چنین بود که می فرماید: «كَمَ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهَا كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۲ جامعه پیغمبر با کمترین امکانات، بیشترین پیروزی و موفقیت را کسب کرد و با دست خالی، بر تمام ابرقدرت های زمانش پیروز شد. با دست خالی، اما دلی لبریز از عشق به همدیگر، به عشق پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

خدمت به امت امام، با عشق به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ

امروز باید برای ساختن چنین زندگی عاشقانه ای قیام کنیم. آیا حاضریم به عشق امام، به امت این امام خدمت کنیم؟ معلى بن خنيس از اصحاب امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید: از امام درباره حق مؤمن پرسیدم؛ فرمودند: «فَقَالَ سَبُّمُؤْنٍ حَقًّا أَلَا أُخْبِرُكَ إِلَّا بِسَبِّعَةِ قَاتِي عَلَيْكَ مُشْفِقٌ أَحْسَى أَلَا تَحْتَمِلُ»؛ هفتاد حق است که جز هفت حق را به تو نمی گویم؛ زیرا به تو مهربانم و می ترسم تحمل نکنی. معلى بن خنيس می گوید: عرض کردم: چرا، ان شاء الله. (شما چطور؟ حاضرید بشنوید؟ هرکس حاضر نیست بشنود، چون بعد از آن باید آن گونه که امام فرموده، زندگی

۱. فتح، ۲۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. بقره، ۲۴۹.



کند). فرمود: «لَا تَشْبَعُ وَ يَجُوعُ وَ لَا تَكْتَسِي وَ يَغْرَى وَ تَكُونُ دَلِيلَهُ وَ قَبِيضَهُ الَّذِي يَلْبَسُهُ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ وَ تُحِبُّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَ جَارِيَةٌ بَعَثْتَهَا لِتَهْتَدَ فِرَاشَهُ وَ تَسْعَى فِي حَوَاجِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ»؛ تو سیر نباشی و او گرسنه، و پوشیده نباشی و او برهنه، و راهنمای او باشی و پیراهنی که می پوشد و زبان گویای او باشی و برای او بخواهی آن چه را برای خود می خواهی، و اگر خدمتکاری داری، او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتب کند و در شب و روز، در حوائج او کوشا باشد. سپس فرمود: «فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلَتْ وَ لَآئِكَ بِوَلَايَتِنَا وَ وَلَايَتِنَا بِوَلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛^۱ پس چون چنین کردی، ولایت خود را به ولایت ما، و ولایت ما را به ولایت خدای عز و جل رسانده‌ای.

آقا! ولایت شما چه ربطی به خدمت‌رسانی به دوستان و عاشقان شما دارد؟! اگر عاشق امام، عاشق مردمی که امام برای آنها امام است نباشد، چه می‌شود؟! این‌که عرض کردم قیام برای ساختن زندگی جمعی عاشقانه حول امام، سخت است، به همین دلیل است.

البته برای عاشق امام، این قیام آسان است؛ اما بالاخره باید قیام کرد. قیامی از این جنس، برای ساختن چنین جامعه‌ای. چرا شهید رئیسی برای خدمت به مردم سر از پا نمی‌شناخت؟ فقط یک عاشق مردم می‌تواند این‌طور برای مردم خدمت کند. رئیسی اگر رئیس‌جمهور هم نبود، باز چنین عشقی به مردم داشت.

امروز مأموریت ما قیام برای ساختن زندگی عاشقانه جمعی است. قیام یعنی برهم زدن. باید زندگی جدیدی را از نو ساخت و این نیاز به مشارکت مردم دارد. فرمود: «كُلُّكُمْ رَاعٍ فَسْؤُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ»؛^۲ همه شما مسئولید برای ساختن چنین زندگی عاشقانه جمعی.

خانواده، محلی برای تمرین زندگی جمعی عاشقانه

قیام برای ساختن چنین زندگی عاشقانه جمعی، از خانواده آغاز می‌شود. خانواده

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۰۱، ح ۲۴۱۶.



محلّی است برای تمرین زندگی جمعی عاشقانه. چشمهٔ عشق از درون خانواده می‌جوشد و به جامعه سرازیر می‌شود. هر قدر عشق در خانواده کم‌رنگ شد، همان سرمایه اولیه‌ای که خداوند متعال به عنوان هدیه شب عروسی به آقا داماد و عروس خانم می‌دهد، کاسته می‌شود. فرمود: ﴿جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾؛^۱ و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد. آری، زندگی جمعی عاشقانه از خانه آغاز شده، به جامعه سرازیر می‌شود. بعد می‌بینید که میلیون‌ها جوان حاضر نیستند زندگی جمعی عاشقانه را آغاز کنند. آن قدر ازدواج راتلخ و سخت کرده‌ایم که دیگر جوان حاضر نیست مسئولیت بپذیرد. حتی جوان‌هایی که شرایط مالی و دیگر شرایط ازدواج را دارند، به سمت ازدواج نمی‌روند.

فداکاری، شاخص زندگی جمعی

وقتی خانواده کانون زندگی عاشقانه جمعی شد که لازمهٔ آن، فداکاری و از خود گذشتن و تبدیل به ما شدن است، آن وقت بچه‌ها یاد می‌گیرند که چطور در زندگی جمعی عاشقانه برای همدیگر فداکاری کنند. وقتی دختر و پسر ببینند پدر و مادر به دنبال خودخواهی‌های خودشان هستند، بوی عشق در این خانواده به مشام نمی‌رسد. ما چطور می‌توانیم به او بگوییم: بیا برای زندگی جمعی عاشقانه قیام کن و جامعه را برای چنین زندگی عاشقانه‌ای آماده کن؟!

زندگی جمعی از زندگی خانوادگی آغاز می‌شود. طبیعتاً ممکن است آدم دوست نداشته باشد با برخی از افراد فامیل رابطه داشته باشد، ولی یکی از دستورهای خداوند «صلهٔ رحم» و رعایت حال همسایه است. این قدر نسبت به همسایه توصیه فرموده‌اند که برخی پرسیدند: نکند همسایه از ما ارث هم می‌برد؟! فرمودند: نه.

منظور از زندگی جمعی عاشقانه چیست؟

فکر نکنید همین که برای یک مراسم مذهبی دور هم جمع شده‌ایم، زندگی ما جمعی شده است. زندگی جمعی باید در مساجد شکل بگیرد. چارهٔ زندگی جمعی،



مسجد است؛ منتها نه این مساجد. الان کسانی که در مساجد حاضر می‌شوند، نمازخوان هستند، ولی زندگی جمعی ندارند، چه برسد به زندگی جمعی عاشقانه. درست است که الان در مسجد کنار همدیگر هستیم، ولی این بیشتر شبیه همراهی مسافران یک اتوبوس است که در کنار هم هستند و وقتی به مقصد رسیدند، هر کسی به دنبال کار خودش می‌رود.

زندگی کنونی ما، آن زندگی جمعی عاشقانه مورد نظر نیست. چقدر از مشکلات و گرفتاری‌های هم مطلع هستیم و چقدر به هم کمک می‌کنیم؟ آیا رفاقت ما در حدی است که به لحاظ مالی با هم راحت باشیم؟ نه، چون این زندگی جمعی بدون عشق سخت است و نیاز به از خودگذشتگی دارد و ما معمولاً حوصله و علاقه به این کارها نداریم؛ لذا ترجیح می‌دهیم به زندگی فردی خودمان بپردازیم و برای زندگی عاشقانه جمعی قیام نکنیم.

فداکاری برای همدیگر، لازمه قیام برای زندگی عاشقانه جمعی

فدا شدن و فداکاری برای همدیگر لازمه قیام برای زندگی عاشقانه جمعی است. این قسمت سخت ماجراست. اما این قسمت سخت ماجرا چطور آسان می‌شود؟ تو با عشق به امام، عاشق خلق جهان شو.

«يَا رَبِّ ارْنِي دَرَجَاتِ مُحَمَّدٍ وَ أُمَّتِهِ. قَالَ: يَا مُوسَى، إِنَّكَ لَنْ تُطِيقَ ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَرِيكَ مَنَزِلَةً مِنْ مَنَازِلِهِ جَلِيلَةً عَظِيمَةً فَضَّلْتُهُ بِهَا عَلَيْكَ وَعَلَى جَمِيعِ خَلْقِي. قَالَ: فَكَشَفَ لَهُ عَنْ مَلَكُوتِ السَّمَاءِ فَنَظَرَ إِلَى مَنَزِلَةٍ كَادَتْ تَتَلَفُّ نَفْسُهُ مِنْ أُنُورِهَا وَ قُرْبِهَا مِنْ اللَّهِ عِزِّ وَ جَلِّ، قَالَ: يَا رَبِّ، بِمَا ذَا بَلَغْتَهُ إِلَى هَذِهِ الْكِرَامَةِ؟! قَالَ: جُحُوقِ إِخْتِصَّصْتُهُ بِهِ مِنْ بَيْنِهِمْ وَ هُوَ الْإِيثَارُ»^۱ حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از خدا خواست که مقام امت آخر را به او نشان دهد. خداوند فرمود: نمی‌شود؛ مقام آنها خیلی بالاست و تو نمی‌توانی. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه داشت: به قدری که می‌توانم، نشانم بده. خدا به قدری که توانست، به او نشان داد و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ عیش کرد و بعد از به هوش آمدن پرسید: چرا امت آخر این قدر مقامشان بالاست؟ حضرت فرمود: به خاطر یک خصلت، و آن «ایثار» است.

۱. وزام بن ابی‌فراس، مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۷۳.



ما هنوز به این مرتبه نرسیده‌ایم. ایثار گاهی بالاتر از جان دادن در راه خداست؛ چون آدم جانش را راحت به خدا می‌دهد، ولی ایثار به برادران دینی سخت است. برخی حاضرند ده مرتبه برای خدا جان بدهند، ولی به این راحتی برای برادران دینی خود هزینه نمی‌کنند! امت پیامبر ﷺ در صدر اسلام، در جان فشانی در راه خدا رؤسید شدند، اما وقتی به مرحلهٔ دوم رسیدند، غالباً نتوانستند.

گذشتن از منافع فردی کوچک، برای رسیدن به منافع جمعی بزرگ

شاخص زندگی عاشقانهٔ جمعی، فداکاری است. گاهی این فداکاری یعنی گذشتن از منافع فردی کوچک برای رسیدن به منافع جمعی بزرگ. خیلی‌ها حاضر نیستند برای منافع جمعی بزرگ‌تر، از منافع فردی کوچک خود بگذرند؛ درحالی‌که شاید خودشان هم منافع بیشتری را کسب خواهند کرد. مثلاً در حوزه کسب و کار، آدم‌ها ترجیح می‌دهند کسب و کارشان را حتی با سود کمتر، به صورت فردی پیش ببرند. اگر به همین شخص بگویید: اگر دو نفر دیگر را سر کار بیاوری و حقوق بدهی و از این منافع کوچک فردی ات دست برداری، تجربه و علم می‌گوید سودت چند برابر می‌شود. اما می‌گوید: نه، من به همین کم راضی‌ام! می‌ترسد دوستش یا فامیلش را سر کار بیاورد، مبادا سودش کم شود؛ درحالی‌که سودش هم بیشتر می‌شود.

مدرسه، محل تمرین فداکاری برای زندگی عاشقانهٔ جمعی

اگر بچه‌ها را به صورت فطری اسیر سبک زندگی فردی غیرعاشقانه نکنیم، کم‌کم علاقه‌مند و عاشق هم‌کلاسی‌های خودشان می‌شوند. چرا خدا در آغاز نوجوانی، عنصر عشق را در دل نوجوان قرار می‌دهد؟ برای تجربه زندگی عاشقانه. بچه‌ها خیلی جمع‌گرا هستند؛ انگار همه چیز آمادهٔ زندگی عاشقانه جمعی است. عنصر دیگر در روحيات نوجوانان، فداکاری و اهل بذل و بخشش بودن برای دوستانشان است. دیگر چه چیزی برای این‌که بچه‌های ما آمادهٔ یک زندگی عاشقانه جمعی باشند، لازم است؟ اما در مدرسه چه می‌کنیم؟ خیلی عجیب است که گروه تشکیل نمی‌دهیم! گروه‌گرایی را در تعلیم و تربیت آن‌ها تقویت نمی‌کنیم؛ بلکه سرکوب می‌کنیم. آن‌ها را دعوت به زندگی فردی می‌کنیم.



امام صادق علیه السلام در روایت شریفی می‌فرماید: «وَإِنَّ بُعْدَ ائْتِلَافِ قُلُوبِ الْفَجَّارِ إِذَا التَّقْوَا وَإِنْ أَظْهَرُوا التَّوَدُّدَ بِاَلْسِنَتِهِمْ، كَبُعْدِ الْبَهَائِمِ مِنَ التَّعَاطُفِ، وَإِنْ طَالَ ائْتِلَافُهَا عَلَى مَذُودٍ وَاحِدٍ!»^۱ دیرپیوندی دل‌های بدکاران، هرگاه که یکدیگر را ببینند، گرچه به زبان اظهار دوستی کنند، هم چون دوری چارپایان در مهربانی ورزیدن به یکدیگر است؛ گرچه مدتهای بسیار بر سر یک آخور باشند.

زندگی غیرعاشقانه جمعی چنین زندگی‌ای است؛ مانند چهارپایانی که در یک چراگاه مشغول چرا هستند و کاری به هم ندارند. آنها در کنار همدیگر می‌چرند، ولی با هم ارتباط برقرار نمی‌کنند. وقتی در مدرسه، این مدل زندگی فردی که کسی به کسی کار ندارد و هر کس برای خودش درس می‌خواند و هر کس بدون دیگری زندگی علمی دارد، در جریان است، چه توقعی دارید که زندگی عاشقانه جمعی شکل بگیرد؟!

مدرسه چگونه می‌تواند فداکاری را به عنوان شاخص زندگی جمعی عاشقانه در نظامات آموزشی خود بگنجد؟ مثلاً بچه‌های ضعیف و قوی یک تیم شوند، بعد قوی‌ها فداکاری کنند و برای ضعیف‌ها تلاش کنند که آبروی تیم و گروه علمی را حفظ کنند. هم بچه‌های ضعیف صد برابر بهتر تلاش می‌کنند و هم بچه‌های قوی، فداکار می‌شوند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه چنین مدل زندگی عاشقانه جمعی را بر محور فدا شدن برای همدیگر و فداکاری پایه‌ریزی کردند. وقتی مهاجرین از مکه به مدینه آمدند، هر کدام از مردم مدینه می‌بایست نصف خانه‌های خود را در اختیار مهاجرین قرار می‌دادند. آیا این، کم چیزی است؟ امت اسلامی این طور شکل گرفت.

فدای مردم شدن، لازمه فدا شدن برای امام علیه السلام

دیدنی عاشق و معشوق به هم می‌گویند: «فدایت شوم؟» اگر می‌خواهی فدای معشوق شوی، امام، اول جامعه و جمع را به تو نشان می‌دهد. آیا حاضری برای آنها فدا بشوی؟ تا عاشق آن نشده باشی که نمی‌توانی فدای آنها بشوی. به امام باقر علیه السلام عرض کردند: قیام کنید، چون شما این همه شیعه دارید. اگر ۳۱۳

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۷۳.



نفر برای آغاز قیام می‌خواهید، ما پنجاه‌هزار نفریم! حضرت فرمودند: آیا راحت و بدون هیچ مشکلی از پول هم می‌گذرید؟ گفتند: نه. فرمود: اینها که در دادن پول بخیل هستند، پس در دادن خون، بخیل‌تر خواهند بود: «يَجِيءُ أَحَدُهُمْ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ؟ فَقَالَ لَا؛ قَالَ فَهَمَّ بِدَمَائِهِمْ أَبْجَلُ!»^۱ در عهد امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ افراد از پول همدیگر برای رفع نیازشان برمی‌دارند و کسی مانع نمی‌شود: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُرَايِلَةُ وَيَأْتِي الرَّجُلُ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ لَا يَمْنَعُهُ»^۲؛ پس هنوز وقت ظهور نشده است. آیا الان ما این‌طور هستیم؟

فرق عاشورا و اربعین در عشق به امام در چیست؟

در واقعه عاشورا عشاق ابا عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ جمع شدند و به عشق امام جان دادند. این یک بخش ماجراست؛ اما بخش دوم ماجرا این است که عشاق ابا عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ جمع شدند و به عشق امام، برای عشاق ابا عبدالله از جان و مال خود می‌گذارند و فداکاری می‌کنند. این بخش دوم، مقدمه بخش اول و تکمیل‌کننده قیام عاشورا است. این‌طور است که به قول حضرت ولایت، خودت را با فداکاری برای محبین ما به ولایت ما وصل کردی.

حبیب بن مظاهر، مظهر زندگی جمعی عاشقانه با امام عَلَيْهِ السَّلَامُ

حبیب بن مظاهر عاشقی که به دنبال زندگی جمعی عاشقانه حول امام است. حبیب چند کار زیبا و ماندگار در کربلا از سر عشق به ابا عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ کرده است. او عاشق امامش بود و یک عمر به عشق حضرت زندگی کرد. نقل است که میثم تمار بر اسب خود سوار بود و حرکت می‌کرد. حبیب بن مظاهر اسدی در محل اجتماع بنی‌اسد به او برخورد و هر دو با یکدیگر به گفت‌وگو پرداختند. حبیب گفت: گویی پیرمردی را می‌بینم که در منطقه دارالرزق، خربزه می‌فروشد و به جرم دوستی اهل بیت پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دار آویخته شده و بر چوبه دار، شکمش شکافته می‌شود (منظورش میثم تمار بود).

میثم نیز گفت: من نیز مردی را می‌بینم که برای یاری فرزند دختر پیامبرش

۱. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۴.

۲. همان.



قیام می‌کند و به شهادت می‌رسد و سرش را در کوفه می‌گردانند. پس از این گفت‌وگواز یکدیگر جدا شدند.

مردم حاضر در اجتماع گفتند: ما دروغ‌گوتر از این دو ندیده بودیم! فضیل بن زبیر می‌گوید: هنوز اجتماع به هم نخورده بود که زُشید هجری وارد شد و آن دو را خواست. به او گفتند: آن‌ها همین‌جا بودند و لحظه‌ای پیش از یکدیگر جدا شدند و ما شنیدیم آن دو چنین و چنان می‌گفتند. رشید گفت: خداوند میثم را مضمول رحمت خویش گرداند؛ فراموش کرد این جمله را درباره حبیب بگوید: به جایزه کسی که سر او را بیاورد، یکصد درهم افزوده می‌شود و سپس بازگشت. مردم به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند که این یکی از آن دو دروغ‌گوتر است!

فضیل می‌گوید: دیری نگذشت که دیدیم میثم تمار در کنار خانه عمرو بن حرث به دار آویخته شد و سر حبیب را که در رکاب حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود، به کوفه آوردند و هر چه آن دو گفته بودند، با چشم خود دیدیم!

ببینید حبیب که عاشق حسین علیه السلام است، چطور رفیقش را عاشق حسین علیه السلام کرد. حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه را در بازار کوفه دید و پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم رنگ بخرم و محاسنم را رنگ کنم. گفت: چند مرتبه که شستی، پاک می‌شود؛ اما رنگی به بازار آمده که هیچ‌وقت پاک نمی‌شود؛ می‌خواهی برای تو بخرم تا به محاسن بزنی؟ گفت: در کدام بازار؟ گفت: در کربلا.

در روز عاشورا هنگام به میدان رفتن مسلم بن عوسجه فرارسید و بعد از اذن امام حسین علیه السلام وارد میدان شد تا این‌که در نبردی دلیرانه خون‌آلود بر روی زمین افتاد. در این لحظه امام حسین علیه السلام به همراه حبیب بن مظاهر بر بالین وی آمدند، درحالی‌که اندک رمقی در بدن داشت:

بِرُحْسَنٍ وَ جَمَالٍ وَ نِگَهٍ یَارَ اسیرم

ترسم به وصالش نرسم، آه بمیرم

امام خود را بر بالین مسلم رساند و ضمن ابراز احساسات به وی فرمود: «ای مسلم!



خدا تو را رحمت کند»؛ سپس این بخش از آیه را تلاوت فرمودند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛^۱ برخی از مؤمنان پیمان خود را به آخر بردند و برخی دیگر در انتظار به سر می‌برند و هرگز در عهد و پیمان خود تغییر و تبدیل ندادند.

اما حبیب بن مظاهر با آهی جانسوز و اشکی روان به مسلم گفت: «عَزَّ عَلَيَّ مَضْرُوعَكَ يَا مُسْلِمًا أَبَشِرُ بِالْحَيَّةِ»؛^۲ چه سخت است بر من که به خاک افتادن تو را شاهد باشم؛ تو را بهشت مژده باد. اما مسلم لب‌ها را تکان داد و چشم گشود و با صدای بریده بریده و آهسته گفت: خدا به تو مژده نیکو دهد. اما این دو رفیق راه تا آخرین لحظات از یاری‌رسانی و پند به یکدیگر دست بر نمی‌دارند. حبیب بن مظاهر به مسلم گفت: اگر نه این بود که لحظاتی دیگر به دنبال تو خواهم آمد، بسیار دوست می‌داشتم که آنچه دلت می‌خواهد و برایت مهم است، به من وصیت می‌کردی. مسلم نیز رو به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «تو را سفارش به امام حسین علیه السلام می‌کنم».

می‌توانی برای جامعه خود حبیب باشی و همه را دور حسین علیه السلام جمع کنی؟ حبیب یک کار دیگر هم برای جمع کردن عاشقان اباعبدالله الحسین علیه السلام کرده است: اجازه گرفت و سراغ قبیله خودش یعنی بنی‌اسد رفت و به آن‌ها گفت: ای بنی‌اسد! بهترین ارمانی که پیشوای قومی به مردم عطا می‌کند، نزدتان آورده‌ام. اکنون حسین بن علی علیه السلام و پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از مؤمنین در نزدیک شما فرود آمده است. دشمنانش وی را در محاصره گرفته‌اند تا او را به قتل برسانند. نزد شما آمده‌ام تا از او حمایت و پشتیبانی کنید و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را حفظ نمایید. به خدا سوگند که اگر او را یاری کنید، خداوند سربلندی دنیا و آخرت را به شما عنایت خواهد کرد و از آن‌جا که شما قبیله من و برادرانم و نزدیک‌ترین افراد به من هستید، خواستم این افتخار نصیب شما بشود. اما نشد که این جمع به کربلایی‌ها برسند و جا ماندند؛ اما حبیب تلاش خودش را کرد تا جمع را برای امام و به دور امام و به عشق امام جمع کند.

۱. احزاب، ۲۳.

۲. ابن‌نحاحی، مثیر الأحران، ص ۶۳.



جلوهای از عشق به امام علیه السلام در عشق رقیه علیها السلام به بابا

شب سوم محرم است و صحبت از عشق به امام شد. عاشق امام اگر می‌خواهی، مثل رقیه، ما را غم این سه ساله به دور حسین علیه السلام جمع کرده است. درست است که رقیه عاشق بابا بود، اما این بابا فقط بابا نبود؛ این بابا امام هم بود. نمی‌دانم عشق رقیه به بابا بگویم یا به امام؟ ولی جوری عاشق بود که بابا با سر به دیدار او آمد. عشق دختر به بابا را اصلاً نمی‌شود توضیح داد. دختر به بابا علاقه ویژه دارد. ان شاء الله خدا به آنهایی که دختر کوچولو ندارند، دختری عنایت کند تا مزه حیات را بچشند.

یک روز که به خانه آمدید و به دختر خردسال سه چهار ساله‌تان گفتید: دخترم! بابا خسته است و می‌خواهم سرم را بگذارم روی پاهای تو تا خستگی در کنم، این دختر بین اهل خانواده افتخار می‌کند و سرش را بالا می‌گیرد. به مادر با افتخار نگاه می‌کند که ببین! بابا سرش را روی پای من گذاشته. این خاطره برایش جاودانه خواهد بود. بعد بلافاصله دختر شروع می‌کند با موها و سر و صورت بابا بازی کردن. فقط مواظب باشید این خاطره را در شرایطی ثبت کنید که پیشانی‌تان زخم نداشته باشد، یا مشکلی پیش نیامده باشد؛ چون قلب دختر فشرده می‌شود. دختر پدر را حامی خودش می‌داند، بعد می‌بیند سر و صورت حامی‌اش زخم شده؛ نمی‌داند چه کار کند؛ چون باورش نمی‌آید.

پدرها دردها و زخم‌هایشان را از هر کسی نخواهند پنهان کنند، از دختر کوچولوها باید پنهان کنند. دختر یک دفعه ناامید می‌شود و به یأس می‌رسد. همه امید این بچه باباست. روان‌شناس‌ها می‌گویند: بچه‌های کوچولو بزرگ‌ترها را مظهر قدرت و ابرقدرت خود می‌دانند. هر مشکلی می‌بینند، از بابا می‌خواهند آن را حل کند؛ مثلاً وقتی می‌بینند ماشین در جوی افتاده و باید جرثقیل آن را بیرون بیاورد، می‌گویند: بابا! می‌شه این ماشین را برداری؟ تصور بچه از بابای خودش این جور است.

حالا با این اوصاف، می‌گویند تا روپوش را از روی سر اباعبدالله الحسین علیه السلام کنار زند، رقیه علیها السلام قلبش ایستاد و دیگر رشته حیاتش گسسته شد. بچه‌ای که از کنار هر حادثه‌ای می‌تواند به آسانی رد شود؛ از کربلا تا شام کتکش زدند، دوام



آورده؛ پایش تاول زده، دوام آورده؛ گرسنگی و تشنگی کشیده، دوام آورده، دیگر نتوانست تحمل کند. می‌گویند شروع کرد با سر بریده راز و نیاز کردن. راز و نیاز هم معمولاً زبان حال است. مگر می‌تواند دیگر حرف بزند؟!

ناگهان در خرابه شام دیدند که رقیه ع آرام شد. ابتدا فکر کردند که از گریه خوابش برده؛ اما وقتی سراغ این سه ساله اباعبدالله الحسین ع آمدند، دیدند جان به جان آفرین تسلیم کرده است.

اللعنة الله على القوم الظالمين



مبحث چہارم

عشقِ پیروز



آیه

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

و[در جهاد با دشمن] سستی نکنید و [از پیش آمدها و حوادث و سختی‌هایی که به شما می‌رسد] اندوهگین مشوید، چون شما حقیقتاً برتر هستید، به شرطی که واقعاً ایمان داشته باشید!

آل عمران، ۱۳۹.

در مسیر مقاومت ناامیدی و سستی ممنوع؛ پیروزی قطعی است

قابلیت‌های جهانی عشق به ابا عبدالله الحسین علیه السلام

عشق به ابا عبدالله الحسین علیه السلام عشقی است که قابلیت جهانی شدن دارد و ما واقعاً در معرفی این عشق جهانی، کوتاهی کرده‌ایم. تعجب می‌کنم که چرا این عشق جهانی را محدود به خودمان و جمع‌های خودمان کرده‌ایم، درحالی‌که این عشق، ظرفیت جهانی شدن دارد. بی‌انصافی نیست که مردم جهان تشنه‌ی تجربه‌ی یک زندگی عاشقانه هستند، اما در این تشنگی می‌سوزند و ناکام از دنیا می‌روند؟

زندگی عاشقانه، گمشده‌ی امروز بشریت است. برای این گشوده، هزاران فیلم می‌سازند و هزاران قصیده می‌سرایند.

چون میسر نیست بر من کام او

عشق بازی می‌کنم با نام او

چرا این قدر فیلم‌های عشق و عاشقی طرفدار دارد؟ چرا شعرهای حافظ دلباخته‌های جهانی دارد و جهان شیفته حافظ است؟ چون عنصر اصلی اشعار او عشق است و مردم تشنه‌ی عشق هستند. کجا باید این کام تشنه را سیراب کنند؟ وقتی عشق مشتری جهانی دارد، جنس قلبی عشق هم پیدا می‌شود.

وقتی شما جنس اصلی عشق، آن هم عشق جهانی را به جهان عرضه نمی‌کنید، معلوم است عشق‌های دروغین مشتری پیدا می‌کند؛ چون اساساً اصل عشق آن قدر شیرین است که جنس قلبی و بُنجل آن هم خریدار دارد. می‌گوید به

جهنم! تو یک کام از این عشق به من بده؛ ولو قلابی؛ هرچند زودگذر؛ هرچند دروغین؛ ولی بگذار حس عاشقی را در زندگی خودم تجربه کنم.

با عشق جهانی، جهان را فتح می‌کنیم

یادتان باشد که ما عشق جهانی داریم و با این عشق جهانی می‌توانیم دل جهانیان را فتح کنیم. اساساً حکومت امام، ریشه در حکومت بر دل‌ها دارد. روی همین اصل بود که هارون، وقتی که پیشوای هفتم ع را کنار کعبه دید، به حضرت گفت: تو هستی که مردم پنهانی با تو بیعت کرده، به پیشوایی برمی‌گزینند؟ امام فرمود: «أَنَا إِمَامُ الْقُلُوبِ وَأَنْتَ إِمَامُ الْجُسُومِ»؛^۱ من بر دل‌ها و قلوب مردم حکومت می‌کنم و تو بر تن‌ها و بدن‌های آنان.

امامت و حکمرانی بر دل‌ها، یک مدل حکمرانی است که در علوم سیاسی جای بحث از آن خالی است. حکومت بر دل‌ها چگونه حکمرانی‌ای است؟ بین مردم و حاکمان چه رابطه‌ای حکمرانی می‌کند؟ رابطه قلبی و دلی.

جهان را با توپ و تانک و موشک و بمب هسته‌ای نمی‌توان فتح کرد. جهان را با عشق می‌توان فتح کرد؛ با فتح دل جهانیان. وقتی معشوقی داری که ۱۴۰۰ سال است برای او اشک می‌ریزی، کدام معشوق چنین قدرتی برای جذب اشک از عاشق دارد؟ حال، ما می‌توانیم این عشق را جهانی کنیم و نمی‌کنیم! جای بسی تعجب است.

چرا اربعین جهانی شد؟

چرا اربعین جهانی شد؟ چون در اربعین شما یک عشق جهانی را با دل‌ها به اشتراک می‌گذارید و دل‌ها با این عشق جهانی ارتباط عمیق برقرار می‌کنند.

عده‌ای از اروپا برای شرکت در اربعین دعوت شده بودن. یکی از آن‌ها مستندسازی بود که از اسپانیا آمده بود. از او پرسیدند: آیا در اروپا اجازه می‌دهند که شما اربعین را معرفی و تبلیغ کنید؟ گفت: ابداً به ما اجازه نخواهند داد! این فرد، مسلمان نبود و هیچ عرق انقلابی خاصی هم نداشت؛ بلکه به عنوان یک مشاهده‌گر و

۱. ابن حجر هبتمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۹۲.



یک جست و جوگر به اربعین آمده بود. پرسیدند: چرا اجازه نمی دهند که اربعین در جهان غرب معرفی شود؟ بالاخره یک پدیده مهمی است؛ مثلاً ببینید که این ۲۰ میلیون نفر، چطور پذیرایی می شوند؟ خود مردم دارند به صورت رایگان از همدیگر پذیرایی می کنند! صدها میلیون وعده غذای رایگان، توسط خود مردم در این جا توزیع می شود. مستندساز اروپایی گفت: بله، من همه اینها را دیده ام. گفتم: پس چرا نمی گذارند اینها- لااقل به عنوان یک خبر جالب - پخش بشود، درحالی که اگر در جایی مثلاً کارناوالی راه می افتد و مردم به همدیگر گوجه فرنگی می زنند، این را همه دنیا می بینند، یا مثلاً جایی مراسم گاو بازی برگزار می کنند، همه دنیا می بیند، اما چرا نمی گذارند این مراسم عظیم انسانی دقیق پخش بشود و جزئیاتش را همه ببینند؟ یک مقدار فکر کرد و گفت: «اگر این ها پخش بشود، تمدن غرب سقوط می کند!» گفتم: چرا؟ گفت:

برای این که آن جا همه چیز بر مبنای منفعت مالی تعریف شده است، ولی این جا همه چیز بر اساس از خودگذشتگی است و شما توانستید این را در این جا ایجاد کنید.^۱

این از خودگذشتی، بر مبنای یک عشق جهانی شکل می گیرد. هیچ قدرتی جز قدرت عشق نمی تواند آدم را از منافع خودش ببرد و فداکار تربیت کند.

عشق جهانی، عشق پیروز و شکست ناپذیر

پس ما یک عشق جهانی داریم و یک عشق جمعی. زندگی عاشقانه، با محوریت عشق به امام، یک عشق جمعی است؛ یعنی یک مدل زندگی عاشقانه اجتماعی است. بنابراین یک زندگی جمعی عاشقانه را می طلبد که در این باره سخن گفتیم.

اما یکی دیگر از ویژگی های زندگی جمعی عاشقانه حول یک عشق جمعی و جهانی یعنی عشق به امام، این است که عشق به امام، عشقی است که در آن شما همیشه پیروزید و یک عشق شکست ناپذیر است. در این رابطه عاشقانه شما هیچ گاه

۱. پناهیان، سخنرانی در تجمع عاشقان اربعین، دسترسی در:



احساس شکست عشقی را تجربه نمی‌کنید؛ برخلاف عشق‌های زمینی که اصلاً قابل مقایسه نیست، اما از باب این که قدری قیمت و قدر عشق به امام را بفهمیم، مجبوریم به عشق‌های زمینی مثال بزنیم.

در بسیاری از عشق‌های زمینی، یک آسیب جدی وجود دارد و آن «شکست عشقی» است. به قدری این آسیب روحی بزرگ است که بعضی بی‌خیال عشق می‌شوند و می‌گویند: از کجا معلوم که پس فردا ما در این رابطه عاشقانه شکست نخوریم؟ آدم‌هایی که شکست عشقی می‌خورند، گاهی کارشان به خودکشی می‌رسد. افسردگی و بسیاری از بیماری‌های روحی و روانی دیگر هم سراغشان می‌آید. جمع‌گریز می‌شوند و به خودشان یا دیگران آسیب می‌زنند. اما در تجربه زندگی عاشقانه با امام، شما به هیچ‌وجه شکست عشقی را تجربه نخواهید کرد؛ بلکه عشق به امام، یک عشق پیروز است.

امام حسین علیه السلام یک نامه کوتاه، اما پرمعنا به جوانان بنی‌هاشمی که با حضرت در سفر کربلا همراه نشدند، می‌نویسند و می‌فرمایند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، أَمَا بَعْدُ: فَإِنَّ مَنْ لِحَقِّي بِي إِشْتَهَدَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ!»؛ از حسین بن علی به محمد بن علی (محمد حنفیه، برادر ایشان که در مدینه بود): بدان، هر کس از شما بنی‌هاشم که در این سفر به من ملحق شوید، آخر کار شهادت است و هر یک از شما که از همراهی من خودداری کنید، بدانید که خبری از فتح ظاهری نیست. تمام!

اگر در راه عاشقی قدم گذاشتی، فدا شدن عاشق برای معشوق، اوج آروزی اوست. هر کس که در راه عاشقی حسین بن علی علیه السلام قدم نگذاشت، به پیروزی نمی‌رسد. عشق پیروز یعنی همین.

قرآن چگونه عشق پیروز را در زندگی عاشقانه معنا می‌کند؟

قرآن عشق پیروز را در زندگی عاشقانه این‌گونه معنا می‌کند و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ



تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا أَحَدَى الْمُحْسِنِينَ»^۱؛ آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟! (یا پیروزی یا شهادت). چرا ما در زندگی عاشقانه با امام، عشق پیروز را تجربه می‌کنیم؟ نه تنها در رابطه با امام، شکست عشقی نداریم، بلکه در کل این مسیر زندگی عاشقانه، شکست نداریم. چرا این طور است؟ چون ما به منبع عظیم و قدرتمند عشق و صلیم که خود خداست. وقتی زندگی عاشقانه با امام را خود خدا طراحی کرده است، در طراحی این زندگی، به منبع قدرت و اقتدار وصل می‌شوی. چگونه این زندگی جمعی عاشقانه که دل‌ها با هم به عشق امام گره خورده، شکست را تجربه کند؟!

وقتی در این مسیر قدم گذاشتید، بدانید که این مسیر فراز و نشیب‌های فراوانی دارد، اما همیشه پیروزی از آن شما و جامعه شماست. فرمود: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا»؛ سست نشوید و غمگین نگردید! دو صفت را مطرح می‌کند: یکی سستی و دیگری غصه و غم. هر دوی این‌ها در زندگی عاشقانه با امام معنا ندارد، چرا؟ چون «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»؛ شما برترید. البته یک شرط دارد؛ آن چیست؟ «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲؛ اگر ایمان داشته باشید.

جنس برتری شما متفاوت است. چه چیزی به شما پیروزی و برتری می‌دهد؟ این‌که به خدا اعتماد کنید و نصرت خدا را قدرتمندترین عنصر اثرگذار در زندگی بدانید؛ همان طور که این واقعیت بزرگ وجود دارد و کافی است آن را ببینیم؛ یعنی در اعماق قلبمان رسوخ کرده باشد و فقط پذیرش ذهنی نداشته باشیم و با تمام وجود این واقعیت را بپذیریم.

با این آیه‌ها باید زندگی کنیم؛ چون قرآن اساساً کتاب زندگی است؛ کتاب زندگان است. نمی‌دانم چرا فقط در مجلس ختم پای رحل قرآن می‌نشینیم؟! آیه‌های قرآن، برنامه زندگی است و نشانه‌های یک زندگی خوب را به من و شما نشان می‌دهد. بعد این نشانه‌ها را کنار گذاشته‌ایم و می‌خواهیم بدون قرآن، خوب زندگی کنیم! امکان دارد؟! فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا

۱. توبه، ۵۲.

۲. آل عمران، ۱۳۹.



دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۱؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد! دعوت خدا و پیغمبر به چیست؟ به یک زندگی که شما را زنده می‌کند. تازه در این زندگی، مزه زنده بودن و زندگی واقعی را می‌چشید. رفقا! با قرآن زندگی کنید؛ نه این که بگذارید لب طاقچه تا خاک بخورد یا شب قدر بر سر بگذارید یا فقط در مراسم ختم، چند آیه بخوانیم. این ظلم به خودمان و به قرآن است.

قرآن کتاب زندگی است؛ با قرآن زندگی کن!

ویل دورانت در کتاب معروف خود «تاریخ تمدن» درباره قرآن می‌نویسد:

این کتاب آسمانی، اخلاق و فرهنگ مسلمانان را به برکت خویش ترقی بخشید و اصول نظم اجتماعی و وحدت جمعی را در میان آنها استوار کرد. به علاوه به پیروی مقررات بهداشت، ترغیبشان کرد؛ عقلولشان را از بسیاری اوهام‌ها و خرافات و از ظلم و خشونت رهایی داد؛ مردم زبون را از حرمت و عزت نفس برخوردار کرد و در جامعه مسلمانان (اگر از رفتار برخی از خلفای دوران بعدی صرف نظر کنیم) اعتدال و تقوایی به وجود آورد که در هیچ یک از مناطق جهان که قلمرو انسان سفیدپوست بوده، نظیر نداشته است. قرآن به مردم تعلیم داد که بدون شکایت و ملالت، با مشکلات زندگی روبه‌رو شوند؛ محدودیت‌های آن را تحمل کنند؛ در عین حال آنها را به توسعه و پیشرفتی برانگیخت که از عجایب تاریخ بود.^۲

اگر به عنوان یک جست‌وجوگر که تازه با قرآن آشنا شده، به قرآن نگاه کنید، می‌بینید که چه دریافتی از قرآن خواهید داشت. گاهی شناختی که برخی از این پژوهشگران - که ممکن است در بعضی برداشت‌ها و دریافت‌هایشان منحرف شده باشند - به ما از قرآن می‌دهند، دقیق‌تر از آن چیزی باشد که از فرهنگ دینی خودمان از قرآن برداشت می‌کنیم.

۱. انفال، ۲۴.

۲. دورانت، تاریخ تمدن (عصر ایمان)، ص ۱۶۳.



در فرهنگ دینی و در جامعه ما قرآن در متن زندگی نیست؛ بلکه در حاشیه زندگی است. البته به برکت انقلاب اسلامی اتفاقات قرآنی خوبی در کشور افتاده است و حتی می توانم بگویم که انقلاب اسلامی، قرآن را وارد زندگی مردم کرد. جامعه ما بناست با قرآن مدیریت بشود؛ اما سبک زندگی مان، ما را به جای دیگری می برد و این شاید معنای همان آیه باشد که فرمود: در قیامت، پیغمبر ﷺ شکایت می کند از این که قرآن در میان امتش کنار گذاشته شده است: «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۱. بنابراین، قرآن مدلی از زندگی را برای ما طراحی کرده که در آن، شما شکست ناپذیرید؛ هرچند شکست های کوچک را تجربه کنید.

امروز می بینید که مردم غزه با چه مدلی مقاومت می کنند. با مدل قرآن و اهل بیت ﷺ؛ با نگاه به انقلاب اسلامی ایران، که همه می دانند یک انقلاب شیعی و انقلابی بر محوریت امام معصوم ﷺ است. نگاه مردم غزه و محور مقاومت، به قرآن و اهل بیت عترت ﷺ البته با رنگ و بوی انقلاب اسلامی است. الان در خانه اهالی غزه، تصاویری منتشر شده است که آنها به دنبال امام معصوم ﷺ می گردند. بله، این قدرت نفوذ انقلاب اسلامی در دل محور مقاومت است که طوفان الاقصی به پامی کند و وعده صادق به راه می اندازد.

چگونه بچه ها عشق پیروز را تجربه می کنند؟

یک بار دیگر آیه را جزء به جزء بچشیم و بفهمیم: زندگی عاشقانه با محوریت عشق به امام چگونه است؟ زندگی ای است که در آن، عشق پیروز را تجربه می کنید. همان چیزی که در قرآن به «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»^۲ تعبیر شده است. بسیاری بر این باورند که ما برتریم. چرا بعضی سستی می کنند؟ چرا در مقابل مشکلات زندگی فردی و اجتماعی خسته می شوند و کم می آورند؟ چرا بعضی غمگین می شوند؟ چون اساساً چنین باوری ندارند که برتریم. به این برتری و البته شکست ناپذیری ایمان ندارند و کافر به عشق پیروزند. یک مدل زندگی غیرعاشقانه وجود دارد که همیشه در آن، ترس و حزن و غم است؛ زندگی برده وار و غیرعاشقانه. یک زندگی

۱. فرقان، ۳۰.

۲. همان.



دیگر هم هست که همیشه قرین پیروزی است؛ حتی در اوج شکست ظاهری؛ چون در این مدل زندگی عاشقانه شکست راه ندارد.

باید در خانواده، این ایمان به برتری را نهادینه کنیم. مادران محترم باید خیلی حس عزتمندی و ارزشمندی را به فرزندانشان منتقل کنند؛ نه فقط با گفت‌وگو، بلکه با رفتار، ارزشمند بودن را به آن‌ها بیاوراند، بعد کم‌کم این حس که ما می‌توانیم بر مشکلات غلبه کنیم، در بچه‌ها شکل می‌گیرد. هر قدر هم که مشکلات زندگی بزرگ باشد، بچه‌ها بگویند من می‌توانم از عهده آن بر بیایم. عشق مادری، قدرت حل مسئله را به بچه‌ها می‌دهد. مادر و پدر در خانه اجازه بدهند که بچه‌ها با مسائل زندگی خودشان مواجه شوند.

خیلی اوقات مادرها از سر دل سوزی، اصلاً نمی‌گذارند بچه‌ها با مسائل زندگی مواجه شوند و می‌گویند: فعلاً بچه است! چه اشکالی دارد که بگذاریم بچه‌ها با مسائل زندگی روبه‌رو شوند؟ مخصوصاً در زندگی شهری. این طبیعت بد زندگی شهری است. برخلاف زندگی روستایی که طبیعتش این است که بچه‌ها از سن کم، با مسائل زندگی روبه‌رو می‌شوند و قدرت حل مسئله پیدا می‌کنند. در زندگی شهری هم باید مسائلی را طراحی کنیم که بچه‌ها تلاش کنند و مقاومت کنند تا مسئله را حل کنند. گاهی این مسئله می‌تواند فقط خرید یک نان باشد، تا مسائل دیگر. بچه‌ها وقتی شیرینی حل مسائل کوچک را فهمیدند، کم‌کم آن قدر بزرگ می‌شوند که جسارت پیدا می‌کنند که مسائل بزرگ‌تر را حل کنند. این شیرینی حل مسائل کوچک تا بزرگ، آن روحیه **«أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»** را کم‌کم ایجاد می‌کند.

ایمان به یاری خدا، شرط برتری و پیروزی

اما شرط این پیروزی و برتری، در این آیه یک چیز ذکر شده و آن عبارت است از ایمان: **«وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»**؛ و شما برترید، اگر ایمان داشته باشید! ایمان به چه چیزی؟ یکی از سخت‌ترین ایمان‌ها ایمان به نصرت خداست. اینها لوازم آن زندگی عاشقانه است. عشق پیروز، ایمان به نصرت خدا را به همراه دارد.



می فرماید: «كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»! بر ما لازم و حتمی است که مؤمنین را کمک کنیم. خداوند متعال تصریح می فرماید و مؤمنین علی القاعده باید دل هایشان به نصرت الهی گرم باشد.

ایمان یعنی تواز چه کسی امنیت می گیری؟ تو که خودت ضعیف هستی، وقتی که می ترسی و ضعف خودت را می بینی، اگر امنیت خود را از قدرت خدا بگیری می شود «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» و «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»، و اگر امنیت خود را از طاغوت بگیری، می شود ایمان به طاغوت و عبودیت طاغوت. پس ما در معرض یک انتخاب هستیم که قدرت ظاهری و پوشالی طواغیت را ببینیم و به آنها پناه ببریم و از آنها امنیت بجوییم. در این صورت، خداوند غضب می کند و می فرماید: من با این همه قدرت، این جا هستم، آن وقت توبه قدرت چه کسی پناه برده ای؟ درحالی که قدرت خدا همیشگی و توأم با حکمت و مهربانی است، ولی طاغوت، انسان را ذلیل می کند. آن وقت تو ایمان داشته باشی که خدا تو را در زندگی کمک می کند، این ایمان چقدر تسهیل کننده زندگی و چقدر سخت است برای عده ای.

نصرت خدا در عرصه علمی

انقلاب اسلامی، از روز اول شکل گیری، مهم ترین نقطه قوتش این بوده که هرچقدر دشمنانش زحمت کشیدند و نقشه ریختند، در طول این چهل و چند سال بی اثر شده است. خدا می فرماید: من نابود می کنم. هزاران طرح برای براندازی تهیه می کنند؛ برای ضربه زدن؛ برای نابودی جمهوری اسلامی. چطور خنثی می شود؟ نقش خدا در خنثی سازی توطئه دشمنان چقدر است؟ نقش خدا در پیشرفت چهل ساله انقلاب اسلامی بی نظیر است. والله معجزه است که وسط این همه دشمنی ها عادی پیشرفت نمی کنیم، بلکه ما تصاعدی و جهشی پیشرفت می کنیم؛ چون خداوند فرمود: شما پای خدا و اسلام بایستید، کار شما ضریب پیدا می کند و جهشی پیشرفت می کنید و خدا راه را برای شما روشن می کند: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» ۲.



پای حرف‌های دانشمندان ما بنشینید؛ کسانی که با جهاد علمی خودشان، واکسن کرونا را تولید کردند. شما فکر می‌کنید به این سادگی این اتفاق بزرگ افتاد؟ آن دانشمندان خودشان می‌گویند که چطور وسط آن همه نه گفتن‌های از خارج و مسخره کردن‌های داخلی، توانستیم به‌تنهایی به این دستاورد بزرگ جهانی برسیم. البته که ما تنها نبودیم و دست خدا بالای سرمان بود؛ چراکه خداوند فرمود: شما جهاد کنید، من نه یک راه، بلکه چند راه جلوی پای شما می‌گذارم و من شما را تنها نمی‌گذارم و با محسنین هستم. حالا ما چقدر در محاسباتمان برای درک این واقعیت و بیان آن برای مردم وقت گذاشتیم؟ خواهش می‌کنم صاحبه آقای حسن جلیلی، مدیر واکسن برکت را در وب‌سایت رهبری بخوانید^۱ و نصرت علمی خدا را در تولید واکسن برکت ببینید.

فکر نکنید که صنعت تولید واکسن به این سادگی هاست. واکسن مهم نیست؛ می‌خواهیم نصرت علمی خدا را در انقلاب اسلامی ببینیم. ایشان به‌عنوان یک دانشمند در این عرصه می‌گویند:

واکسن چهارراه علم دانش بشری است؛ یعنی برای توسعه یک واکسن، علوم متفاوتی (داروسازی، بیوتکنولوژی، بیوشیمی، میکروبیولوژی و ویروس‌شناسی) باید دخیل شوند تا یک واکسن به بازار عرضه شود ... ما در حال حاضر جزو ده کشور اولی هستیم که توانستیم واکسن کرونا را تولید کنیم و توانایی تولید انبوه آن را داریم.

حالا مسیر رسیدن به این جایگاه باشکوه علمی چگونه بود؟ اولاً این واکسن به دست جوان‌های ما تولید شده است. ایشان در ادامه می‌گویند:

در تشکیل هسته پژوهشی برای کار بر روی واکسن، جوانانی با متوسط سنی ۳۰ تا ۳۲ ساله حضور داشتند و تیم تحقیقاتی را شکل دادند. من در همه این فعالیت‌ها به‌نوعی شاهد و ناظر بودم و هیچ‌وقت از این جوانان

۱. دکتر حسن جلیلی، مدیر عامل کارخانه «شفا فارمد».

۲. وب‌سایت مقام معظم رهبری، گفت‌وگو با مسئول گروه تحقیقاتی تولید واکسن ستاد اجرایی فرمان

امام علیه السلام، دسترسی در:



کلمه «نمی توانم» رانشیدم.

در جلسه دیگری، ایشان از شب بیداری های این جوان ها، از مریض شدن ها و مسخره شدن ها می گوید، اما ما در اوج کرونا و قحطی واکسن به کجا رسیدیم؟ ایشان می گوید:

هفت کشور دنیا از ما تقاضای خرید واکسن داشتند. بعضی از کشورها مکاتبه کردند و بعضی ها هم تماس گرفتند و درخواست واکسن کردند.^۱

اگر نصرت خدا نبود، ما به این نقطه علمی نمی رسیدیم و جهشی در علم پیش نمی رفتیم؟ بر اساس آمار پایگاه های استنادی بین المللی، ایران دارای سریع ترین نرخ رشد علمی در جهان و ۱۱ برابر میانگین جهانی است.^۲ بوی نصرت خدا را آدم در این جهش علمی استشمام می کند. این هم یادمان نرود که نصرت خدا هم بی حساب و کتاب نیست؛ از تو حرکت است و از او نصرت.

نصرت خدا در عرصه دفاعی و موشکی

یکی از عرصه های نصرت خدا، نصرت در میدان دفاع و رزم است. این یک واقعیت است که هر چشمی قدرت دیدن آن را ندارد. ببینید در صنعت دفاعی به چه دستاوردهای عجیبی رسیدیم. اصلاً این دستاوردها عادی و طبیعی نیست. شبکه TGRT ترکیه که وابسته به کمپانی های آمریکایی است، درباره پیشرفت نظامی و پهپادی ایران گفت:

چه کسی می توانست تصور کند ابرقدرتی مثل روسیه سراغ ایران برود و از آن ها موشک، سلاح و پهپاد درخواست کند؟! ایران جزء ده کشور پیشرفته دنیا در ساخت انواع موشک ها و متخصص در ساخت پهپادها می باشد.^۳

۱. همان.

۲. خبرگزاری تسنیم، «ایران دارای سریع ترین نرخ رشد علمی در جهان»، دسترسی در: <https://tn.ai/2658357>

۳. خبرآنلاین، «شگفتی شبکه آمریکایی ترکیه از پیشرفت نظامی ایران؛ پهپادها سوژه اصلی»، دسترسی در:



ای کاش این نصرت‌های عینی خدا در انقلاب اسلامی، به عنوان تجربه محقق شده، بین مردم دست به دست می‌چرخید و بعد می‌دیدید که مردم چه روحیه‌ای پیدا می‌کردند. شهید «حسن طهرانی مقدم» که عنوان «پدر موشکی ایران» به وی اختصاص داده شده، از جمله فرماندهانی بود که به خاطر نوع مأموریتش کمتر خاطره یا ذکری از او وجود دارد و همین برآزآلود بودن شخصیت وی افزوده است. به تازگی کتابی با عنوان «با دست‌های خالی» حاوی خاطراتی از شهید حسن طهرانی مقدم منتشر شده است. در خاطرات ایشان آمده است:

روی تمام موشک‌ها آیه شریفه ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ را می‌نوشت و به این موضوع اعتقاد قلبی داشت و تنها یک شعار نبود. وقتی هم که توپخانه را راه‌اندازی کرد، همین آیه را بالای آرم توپخانه نوشتند. همه موشک‌ها را با وضو و توسل شلیک می‌کرد. البته تخصص هم داشت، اما در نهایت می‌گفتند خدا یا! ما به عنوان وسیله عمل می‌کنیم و تو هستی که ما را به هدف می‌رسانی. در توپخانه هم همین اتفاق افتاده بود. دیده‌بان می‌گفت: فلان جا را بزن، می‌گفت بغلش مدرسه است و ممکن است آن جا بخورد؛ اما حسن می‌گفت: «ما رَمَيْتَ» رو مگر بلد نیستی؟ بخوان و بزن.

این یعنی روی نقطه قوت خودمان ایستادیم و بعد نصرت خدا را با خود همراه کردیم. دشمن که نصرت خدا را ندارد. این نقطه قوتی است که توفیق می‌توانی از آن استفاده کنی، نه دشمن.

رشته حاجی شیمی نبود. در مقطعی ما روی سوخت موشک کار می‌کردیم. کار نفر اصلی پروژه به مشکل برخورد. بنده خدا ناگهان دست ما را گذاشت در پوست گردو و همکاری‌اش را قطع کرد. هر مدیری بود، پروژه را منتفی می‌کرد. یادم هست، حاجی فوراً رفت نمازخانه مجموعه را تغییر کاربری داد و یک جای کوچک‌تری برای نمازخانه پیش‌بینی کرد و نمازخانه تبدیل شد به آزمایشگاه خودش. در کمال تعجب و کنجکاوی شاهد بودم که حاجی چندصد نمونه را در زمانی کوتاه تست کرد. این قدر تست کرد تا خودش مبدع یک سوخت جدید شد. سوختی برتر از آن چیزی که آن بنده



خدا قرار بود بسازد. این کار را در حالی انجام داد که رشته ایشان شیمی نبود. چه کسی فکر می‌کرد او که از مسائل شیمی دور است، مبدع یک سوخت جدید بشود؟!^۱

چطور این اتفاق می‌افتد و کسی که رشته‌اش شیمی نیست، سوخت جدید اختراع می‌کند؟! نصرت الهی را به هر کاری بزنی کارستان می‌کند. چقدر بلندهمت بود که می‌گفت: «نابودکردن اسرائیل فقط به دست شیعه است. خود اسرائیلی‌ها هم متوجه شده‌اند و دارند کار می‌کنند. ما هم نباید بی‌کار بنشینیم». هر کاری و هر طرحی که داشتیم، در راستای این هدف بود. تمام هدف حاج حسن این بود که عزت شیعه را افزایش بدهد. معتقد بود این کاری نیست که فرقه‌ها و مذاهب دیگر بتوانند انجام بدهند. یک هفته قبل از شهادتش، در جلسه‌ای گفت: «روی قبرم بنویسید که این آدم می‌خواست اسرائیل را نابود کند». برخی به اشتباه گفته‌اند این جمله در وصیت‌نامه ایشان بوده که این‌گونه نیست. درخواست شفاهی بود.^۲ چند تا فیلم و انیمیشن ساختیم تا این اسطوره علمی و امنیتی خودمان را به بچه‌های دهه هشتادی و نودی معرفی کنیم؟!^۳

نصرت خدا در کربلا

زندگی عاشقانه با محور عشق به امام، چنین اثری دارد. عشق پیروز است؛ چون نصرت خدا را به همراه دارد. در سوره غافر می‌فرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»^۳؛ ما حتماً به پیامبران خود و مؤمنین در حیات دنیا کمک می‌کنیم و رهایشان نمی‌کنیم. آن‌ها تنها نیستند و ما قطعاً این یاری را به آن‌ها خواهیم رساند، و روز قیامت هم که به جای خودش باقی است.

امام باقر علیه السلام وقتی این آیه را که خدا پیغمبران و مؤمنین را در زندگی دنیا و آخرت کمک می‌کند، تلاوت کردند، فرمودند: «الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمْ، وَ

۱. همان.

۲. همان.

۳. غافر، ۵۱.



وَاللّٰهِ، اِنَّ بُكَائِكُمْ عَلَيَّ، وَحَدِيثِكُمْ بِمَا جَرَى عَلَيَّ، وَ زِيَارَتِكُمْ قَبْرَهُ، نُصْرَةٌ لَكُمْ فِي الدُّنْيَا، فَاَبْشِرُوا فَاِنَّكُمْ مَعَهُ فِي جَوَارِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛^۱ حسین بن علی علیه السلام آن مؤمنی است که خدا قول داده که او را کمک کند. به خدا سوگند، گریه شما بر حسین علیه السلام و بازگویی ماجرای که بر ایشان گذشت و زیارت قبر ایشان، پیروزی برای شما در دنیاست. پس مژده بر شما که با او، در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهید بود. ما با همین روضه‌ها و زیارت‌ها و با زندگی عاشقانه حول ابا عبدالله الحسین علیه السلام جهان را فتح خواهیم کرد.

در کربلا هم خدا با دو دسته گل زینب علیه السلام حسین عزیزش را نصرت داد. عبدالله بن جعفر، شوهر حضرت زینب علیه السلام که به علت بیماری و سن زیاد از آمدن به کربلا معذور بود، ولی دو نور دیده‌اش عون و محمد را همراه مادرشان فرستاد و سفارش کرد که اگر جنگی رخ داد، از حریم امام حسین علیه السلام دفاع کنند.^۲

روز عاشورا زینب علیه السلام لباس نو بر تن عون و محمد کرد و آنها را از گرد و غبار پاک و تمیز نمود و سرمه بر چشمانشان کشید و شمشیر به دستشان داد و آنها را آماده شهادت ساخت؛ سپس آن دو را به حضور برادرش حسین علیه السلام آورد و اجازه خواست که آنها به میدان بروند. امام علیه السلام نخست اجازه نمی‌دادند و حتی فرمودند: شاید همسرت عبدالله خشنود نباشد. زینب علیه السلام عرض کرد: چنین نیست؛ بلکه همسرم به خصوص به من سفارش کرد که اگر کار به جنگ کشید، پسرانم جلوتر از پسران برادرت به میدان بروند. زینب علیه السلام بیشتر اصرار کرد. سرانجام امام اجازه داد و زینب علیه السلام دو جوان رعنایش را به سوی میدان بدرقه کرد. عمر سعد گفت: این خواهر عجب محبتی به برادرش دارد که نور دیده‌اش را به میدان فرستاده است! آن دو برادر به جنگ پرداختند و رَجَز می‌خواندند:

ماکه از نسل علی حیدر کز آر هستیم
یادگار حرم جعفر طیار هستیم

۱. علوی شجری، فضل زیارة الحسین علیه السلام، ص ۴۸، ج ۲۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴.



دست مادر کفنی کرده بر این پیکر ما
 اذن تو هدیه بود بهر دل مادر ما
 خواهد او هر چه دارد بدهد در ره تو
 خون ما را بکند زیب و قَر در گه تو
 در رگ ما به خدا غیرت حق جلوه گراست
 مشوراضی، نگریم مادر ما خون جگراست
 سرانجام محمد به شهادت رسید و عون کنار بدن گلگون محمد آمد و گفت:
 «برادرم! شتاب مکن که به زودی من نیز به تو می پیوندم». محمد نیز جنگید تا
 به شهادت رسید. امام حسین علیه السلام پیکر پاک آن دو نوجوان را به بغل گرفت و
 در حالی که پاهایشان روی زمین کشیده می شد، آنها را به سوی خیمه آورد.

گلان باغ زینب، شدند قربان مولا
 به دشت کربلایی، شدند مهمان مولا
 رسیدند بروصال، گل دامان مولا
 نشستند داغشان بر دل نالان مولا
 عجیب آن که بانوان حرم که به استقبال جنازه ها آمدند و همیشه زینب علیها السلام
 در پیشاپیش بانوان بود، ولی این بار زینب علیها السلام از خیمه بیرون نیامد تا مبادا
 چشمش به پیکرهای به خون تپیده پسرانش بیفتد و بی تابى کند و امامش را
 اندوهگین گرداند و از پاداشش کاسته شود. شاید زبان حال زینب علیها السلام این بوده
 که اگه من بیرون بروم، نکند چشم برادر به صورتم بیفتد و از من خجالت بکشد.
 من بمیرم و شرمندگی حسین را نبینم.

برادر دعا کن که زینب بمیرد
 نباشد بعد تو ماتم بگیرد
 الا لعنة الله على القوم الظالمين



مبحث پنجم

پای عشقت بایست!

آیه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾

ای مؤمنان! اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می‌کند و
گام‌هایتان را محکم و استوار می‌سازد.

محمد، ۷.

مقاومت، شرط نصرت الهی و پیشرفت

مشقت و سختی در زندگی عاشقانه با محوریت عشق به امام

زندگی عاشقانه با محوریت عشق به امام، یک زندگی پرمشقت و همرا با درگیری است، نه یک زندگی عافیت طلبانه و بی دردسر. این را باید با صدای بلند بگوییم: نمی شود عاشق شد و بلا نچشید. به قول شاعر:

عشق آن خوش تر کز او بلاها خیزد

عاشق نبود که از بلا پرهیزد

فردی به محضر امام باقر علیه السلام رسید و عرض کرد: «وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ به خدا قسم من عاشق شما اهل بیت هستم. حضرت به او فرمود: «فَاتَّخِذْ لِلْبَلَاءِ جِلْبَابًا»؛ پس جامه بلا بر تن کن! سپس فرمود: «فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَسْرَعُ إِلَيْنَا وَإِلَى شِيعَتِنَا مِنَ السَّيْلِ فِي الْوَادِي»؛ زیرا سوگند به خدا که بلا به سوی ما و پیروان ما شتابنده تر می آید تا حرکت سیلاب در درّه. «وَبِنَا يَبْدَأُ الْبَلَاءُ ثُمَّ بِكُمْ، وَبِنَا يَبْدَأُ الرَّخَاءُ ثُمَّ بِكُمْ»؛^۱ بلاز ما آغاز می شود و سپس به شما می رسد، و آسایش نیز از ما آغاز می شود و سپس به شما می رسد. البته این بلاخیزی برای عاشق پیشگان، نه تنها ضجرآور نیست، بلکه لذت بخش است.

فرمود: «مَنْ ذَا قِ طَعْمِ الْبَلَاءِ تَحْتَ سِرِّ حِفْظِ اللَّهِ لَهُ تَلَذُّدٌ بِهِ أَكْثَرُ مِنْ تَلَذُّدِهِ بِالنِّعْمَةِ وَاسْتِاقَ إِلَيْهِ إِذَا فَقَدَهُ لِأَنَّ تَحْتَ نِيرَانِ الْبَلَاءِ وَالْمِحْنَةِ أَنْوَارَ النِّعْمَةِ وَتَحْتَ أَنْوَارِ النِّعْمَةِ

۱. طوسی، الأمالی، ص ۹۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۶.

مِيزَانَ الْبَلَاءِ وَالْمِحْنَةِ وَقَدْ يَنْجُو مِنْهُ كَثِيرٌ، وَيَهْلِكُ فِي التَّعَمَّةِ كَثِيرٌ؛^۱ هر کس مزه بلا را در زیر پوشش حفاظت خدا بچشد، بیشتر از لذت نعمت، از آن لذت می برد و هرگاه آن را از دست بدهد، مشتاق آن می شود؛ زیرا زیر آتش بلا و سختی، نورهای نعمت است و زیر نورهای نعمت، آتش بلا و سختی است. بسیاری از آن نجات می یابند و بسیاری در نعمت نابود می گردند.

بلامحوری در زندگی عاشقانه

در زندگی عاشقانه با محور عشق به امام، بلا یک محور اصلی است. رنج و بلا جزء جدایی ناپذیر زندگی ما در دنیاست و نمی توانیم آن را حذف کنیم. فرمود: ای انسان! تو در سعی توأم با رنج و مشقت به سوی پروردگارت در حال حرکت هستی: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٗ﴾.^۲ این آیه جزء اولین آیاتی است که هر پدر و مادری باید به فرزندانش بفهماند. در دبیرستان ها سرودش کنند و با هم بخوانند: خطاب آیه، انسان است و فرقی نمی کند مؤمن باشد یا کافر. ای انسان! تورنج خواهی کشید.

همان طور که روزی ها تقسیم شده، رنج ها نیز تقسیم شده است. حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «الْمَصَائِبُ بِالسَّوِيَّةِ مَقْسُومَةٌ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ»؛^۳ رنج ها و مصائب بین مردم تقسیم شده است. ثروتمند و فقیر ندارد. این قدر ثروتمند افسرده و خسته از زندگی در دنیاست. بالاخره هر کس سهامدار بخشی از رنج هاست و رنج یک اصل و قاعده در زندگی است. بله، خوشی هایی هم هست، ولی اصل نیست و زیاد نیست. فرمود: ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾.^۴ مثل استراحت بین دو نیمه بازی است.

۱. شهید ثانی، مسکن الفؤاد، ص ۵۸.

۲. انشقاق، ۶.

۳. حزانی، تحف العقول، ص ۲۱۴.

۴. انشراح، ۶.



رنج را در زندگی بپذیریم

خیلی‌ها به دنبال حذف رنج از زندگی‌شان و راحتی در دنیا هستند؛ ولی واقعاً نمی‌شود مزه راحتی را تماماً در این دنیا چشید. فرمود: «إِنِّي وَصَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْآخِرَةِ وَهُمْ يَطْلُبُونَ فِي الدُّنْيَا فَتَىٰ يَجِدُونَ»^۱؛ من راحتی را در سرای آخرت قرار دادم، اما مردم در دنیا دنبالش می‌گردند و هرگز آن را نمی‌یابند. نمی‌شود رنج دنیا را حذف کرد. نمی‌شود دنیا را دور زد. زندگی بدون عیب، مشکل و رنج وجود خارجی ندارد.

نمی‌دانم چرا بعضی‌ها دوست دارند دروغ بشنوند و علاقه دارند از واقعیت فرار کنند! برای فرار از واقعیت، خودشان را فریب می‌دهند. می‌گویند رنج نیست. خب این دروغ است. مادر محترم! به فرزندت لطف نکرده‌ای اگر به او نگوینی زندگی همراه با رنج است.

رنج شیرین ازدواج

خیلی‌ها دنبال این هستند که رنج ازدواج را حذف کنند؛ درحالی‌که ازدواج به دست مربی توست. مربی تصمیم می‌گیرد چه کسی روحت را جلا دهد و همسرت را انتخاب می‌کند. پیامبر ﷺ فرمود: «لَوْ دَعَا لَكَ إِسْرَافِيلُ وَجِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ وَأَنفَاهِمُ مَا تَزَوَّجْتَ إِلَّا الْمَرْأَةَ الَّتِي كُتِبَتْ لَكَ»^۲؛ اگر همه ملائک جمع شوند و من هم در بین آنها باشم و برایت دعا کنیم که همسر دیگری جز آن چه خدا خواسته نصیبت شود، نخواهد شد.

این خیلی مهم است که حتی دعای پیامبر ﷺ هم این‌جا اثر ندارد تا بفهمی این امر از قبل طراحی و پیش‌بینی شده است. چه کسی با چه ویژگی‌هایی با تو زندگی کند که در نهایت روح تو پرورش یابد؛ مثلاً نقطه ضعف تو این است که زود عصبانی می‌شوی؛ اتفاقاً خدا همسری را در مسیر زندگی‌ات قرار می‌دهد که تو را پیوسته عصبانی کند تا تو صبر کنی و بزرگ شوی.

قبل از ازدواج، کلاس‌هایی را برای زوجین برگزار می‌کنند، ولی این حرف اساسی

۱. طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۳۲۸.

۲. متقی هندی، کنز العمال، ص ۵۰۱.



در آن کلاس‌ها به عروس و داماد گفته نمی‌شود که ازدواج اگرچه لذت‌بخش‌ترین بخش زندگی است، ولی یادت نرود که رنج و تمرین هم هست. وقتی این را نمی‌گویند و دلایلش را بیان نمی‌کنند، تا یک اختلاف خیلی کوچک پیش می‌آید، کارشان به طلاق می‌کشد.

چرا بیشترین آمار طلاق مربوط به سال اول ازدواج است؟ مگر نگفتید رنج در زندگی هست. تو الان از ایشان طلاق گرفتی برای چه؟ اگر تو را اذیت کرده، بگو اگر کس دیگری هم بود، حتماً یک نوع اذیت‌های دیگر هم داشت. زوج‌های جوانی که به محضر حضرت آقا می‌روند، وقتی می‌پرسند آقا توصیه‌ای بفرمایید، ایشان می‌فرمایند: «بروید با هم بسازید». یک جمله است، ولی یک دریا حرف دارد. بروید با هم بسازید، یعنی کاستی‌های همدیگر را تحمل کنید. مخصوصاً آقایان که مدیر خانواده هستند، آستانه تحمل رنجشان باید بالا باشد. پیامبر ﷺ به حضرت علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ إِنْ أَنْصَفْتَهُمْ ظَلَمْتُكَ السَّفَلَةَ وَ أَهْلَكَ وَ خَادِمُكَ»؛ سه نفر هستند که هرچند تو با آنها با عدالت برخورد کنی، به تو ظلم می‌کنند؛ یکی از آن‌ها اهل و عیالت است. همسرت به تو ظلم کرد، چه باید کرد؟ حالا برای تمرین روح و پرورش یافتن روحت، چند بار مظلومیت را تحمل کن.

بلاها اتفاقی نیستند!

ازدواج در حقیقت یک رنج شیرین است. بنابراین، رنج جزء جدایی‌ناپذیر زندگی ماست؛ منتها چه زمانی رنج و بلا در زندگی قابل تحمل، بلکه شیرین می‌شود و حتی قابلیت لذت بردن از رنج و بلا را پیدا می‌کنیم؟ وقتی به عشق یک معشوق بزرگ، رنج و بلا بچشیم. این البته دیگر رنج نیست و به قول شاعر:

در بلا هم می‌چشم لذات او

مات اویم مات اویم مات او

وقتی در زندگی عاشقانه برای معشوق، به عشق معشوق بلا می‌چشی، این عشق زلال‌تر و ناب‌تر و خالص‌تر خواهد شد. صداقت خودت را در پای این عشق نشان می‌دهی و ثابت می‌کنی که پای این عشق ایستاده‌ای. چه کسی در بلا کم



نمی‌آورد؟ کسی که به عشق مولا، بلا بچشد؛ به عشق معشوق خود بلا بچشد.

البته این بلاها مدیریت شده است. چقدر به آدم آرامش می‌دهد توجه به این حقیقت که در زندگی، چیزی به نام اتفاق وجود ندارد و همه چیز توسط مربی مدیریت شده است. الان شما با کدام مشکل دست و پنجه نرم می‌کنید؟ با خودت خلوت کن و بگو این مشکل در زندگی من خودبه‌خود به وجود نیامده؛ بلکه مدیریت شده است. آرام باش و شلوغش نکن! میزان این مشکل و زمان آن حساب شده و همه چیز در هماهنگی کامل با خداوند است. خیالت راحت باشد و آب در دلت تکان نخورد. خدای حکیم و مهربان که بیشتر از خودت هوای خودت را دارد، این مشکل را برایت برنامه‌ریزی کرده؛ پس به زیبایی با این مشکل برخورد کن. چقدر انسان آرام می‌شود که مربی را وسط مشکلات ببیند. نفس راحتی می‌کشد که الحمدلله حتی برگ درخت هم به اذن خدا جدا می‌شود و این مشکل هم بدون اذن خدا نیامده: «**مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ**»؛^۱ اگر به این اطمینان خاطر رسیدی، از غم‌های بیهوده نجات پیدا می‌کنی: «**الْإِيمَانُ بِالْقَدْرِ يُذْهِبُ أَلَمَهُ وَ الْحَزْنَ**».^۲ تازه غم‌های به جا و زیبا در دلت شکوفه می‌زند و شکوفامی‌شود.

مقاومت در بلا، شرط شکست‌ناپذیری عشق به امام عَلَيْهِ السَّلَام

بنابراین، زندگی عاشقانه جمعی حول عشق جهانی، بلاخیز است. چرامی خواهیم این بلا را پنهان کنیم؟ فرمود: «**وَلْتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ**»؛^۳ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم. سپس می‌فرماید: «**وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ**»؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان!

اگر زندگی عاشقانه با امام، یک عشق پیروز است، چون نصرت الهی به همراه دارد، این نصرت الهی شامل چه کسانی است؟ شامل جامعه‌ای است که در برابر

۱. التغابن، ۱۱.

۲. نهج‌الفصاحه، ص ۳۶۹.

۳. بقره، ۱۵۵.



بلاها مقاومت کند. فرمود: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُذْهِبِ أَقْدَامَكُمْ**»؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر (آیین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

ما می‌خواهیم خدا را وارد جامعه خودمان کنیم؛ اما چگونه؟ خدا می‌فرماید که آیا حاضری مرا کمک کنی؟ الان جامعه ما چقدر روی کمک خدا تکیه و توکل می‌کند؟ چقدر این واقعیت را می‌بینیم که خدا ما را کمک کرده است؟ چقدر این واقعیت را می‌بینیم که خدا اگر کمک نکرده بود، این همه پیشرفت محال بود؟ ولی بعضی آن روحیه زشت خودتحقیری را رها نمی‌کنند. این واقعیت‌های عینی اثبات شده و تجربه حتمی تاریخ انقلاب اسلامی را منکر می‌شود یا کم می‌شمرند، بعد مدام از واقع‌بینی حرف می‌زنند.

قانون جذب کمک خدا

ما یک واقعیت بزرگ به نام «کمک خدا» در مدیریت جامعه داریم که مقابل دشمنان بشریت ایستاده و ایستادگی می‌کند. اگر توان شما به اضافه توان بی‌نهایت خدا شود، چه کسی می‌تواند مقابل شما بایستد؟ همین‌قدر ایستادگی والله معجزه است. ما در وسط یک معجزه بزرگ هستیم. کافی است چشمانمان را باز کنیم. تمام جهان بیش از چهل سال با تمام توان علیه جامعه ما اقدام می‌کند، اما در نهایت نه‌تنها ما پابرجاییم، بلکه خیلی قوی‌تر در حال رفتن به سمت ابرقدرت شدن هستیم.

جنس مشکلات ما، از جنس ابرقدرت شدن است. چگونه امکان دارد که این مسیر را بدون مدیریت خدا و بدون قدرت خدا سپری کرده باشیم؟ محال است که بدون کمک خدا، در برابر این دشمنی‌های بزرگ و مشکلات تاب آورده باشیم. این بودن ما و ماندن ما عجیب نیست؟

کمک خدا هم بی‌حساب و کتاب نیست!

اما بدانیم که کمک خدا هم بی‌حساب و کتاب نیست و باید برای این کمک خدا، قواعدی را رعایت کنیم. یکی از این قواعد، مقاومت است. اگر مقاومت کردی،



خدا قدرت خودش را به شما اضافه می‌کند. اگر مقاومت نکردیم، از کمک خدا خبری نیست. خدا با هیچ‌کس تعارف ندارد. این قدرت خدا به ملتی افزوده می‌شود که مقاومت کنند، نه کوتاهی و سستی.

در آیات بسیاری از قرآن، قانون جذب کمک خدا مطرح می‌شود. چگونه خدا جامعه را کمک کرد و از سخت‌ترین شرایط عبور کردند. قانون جذب کمک خدا این است که فرمود: **﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾**؛^۱ اگر خدا شما را کمک کند، هیچ چیزی شما را شکست نمی‌دهد، و اگر خدا شما را کمک نکرد، چه کسی پس از آن به شما کمک می‌کند و مؤمنین باید به خدا تکیه کنند.

خداوند چقدر روشن با بندگانش حرف می‌زند و می‌فرماید: اگر می‌خواهید موفق شوید، باید روی کمک من حساب کنید، نه حتی امکانات خودتان. در یکی از جنگ‌های صدر اسلام که جامعه اسلامی بیشترین امکانات را داشت، مسلمانان شکست خوردند، چون به جای تکیه و توکل به خدا، بیش از اندازه به امکانات تکیه کرده بودند. می‌فرماید: **﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا﴾**؛^۲ یقیناً خدا شما را در میدان‌های فراوانی (بر دشمن) پیروز نمود؛ همان هنگامی که کثرت جمعیت‌تان شما را به شگفت آورده بود؛ ولی آن کثرت جمعیت، شما را هیچ بی‌نیاز نکرد.

بنابراین یکی از واقعیت‌های دیگری که باید برای موفقیت خودمان و جامعه خودمان ببینیم، واقعیتی به نام کمک خدا در سخت‌ترین شرایط است. این تجربه تاریخی ماست؛ منتها این کمک خدا، شامل حال چه جامعه‌ای می‌شود؟ جامعه‌ای که قدرت و سرمایه خودش را وسط میدان بیاورد. بعد خدا به ملائکه می‌فرماید: ای ملائکه من! کمک کنید. این قدرت به علاوه قدرت خدا، عامل موفقیت جامعه می‌شود.

۱. آل عمران، ۱۶۰.

۲. توبه، ۲۵.



پیشرفت فقط در سایه کمک الهی

ما به تنهایی و بدون کمک خدا نمی‌توانستیم قدم از قدم برداریم. جامعه اول باید مضطر و نیازمند بودن خود به کمک خدا را بپذیرد، بعد به این بیندیشد که چگونه کمک خدا را جلب کند. اولین عنصر قدرتمند در جذب کمک خدا، مقاومت است. بدون مقاومت و تاب‌آوری، کمک خدا محال است. چه کسانی مایوس هستند؟ کسانی که بزرگی مشکلات را می‌بینند و می‌گویند: ما نمی‌توانیم! البته راست می‌گویند؛ ما به تنهایی نمی‌توانیم؛ اما اگر این توان خودمان را به کار بگیریم، به علاوه توان خدا، آیا باز هم نمی‌توانیم؟!

اوج مشکلات در کربلا و کمک خدا به اباعبدالله الحسین علیه السلام

اگر قرار بود کسی در اوج مشکلات مایوس شود، اباعبدالله الحسین علیه السلام باید مایوس می‌شد. مشکلات و موانع در کربلا چگونه بود؟ اگر اباعبدالله الحسین علیه السلام به مشکلات نگاه می‌کرد، اصلاً نباید به کربلا می‌آمد. وقتی شنید این جا کربلاست، فرمود: من پناه می‌برم به اصلی‌ترین پناهگاه عالم، یعنی خود خدا. امام علیه السلام با وجود آگاهی از همه مشکلات، تمام توان خودش را به میدان آورد، که همان ۷۲ نفر (اندکی کمتر یا بیشتر) بودند. تمام توانش شد قاسم و علی اکبر و علی اصغر و... همه را حضرت به میدان آورد. خدا هم تمام قدرت خودش را به این توان و آورده امام حسین علیه السلام اضافه کرد. چه اتفاقی در عالم افتاد؟

زینب کبری علیه السلام در مرکز کاخ یزید که خودش را فاتح میدان می‌دید و ظاهراً اباعبدالله الحسین علیه السلام را شکست داده بود، چه فرمود: «یزید تو نتوانستی کاری بکنی!» حضرت در اوج مشکلات، با ادبیات امید و فتح با یزید سخن گفتند. بر چه اساسی این تحلیل عمیق زینب کبری علیه السلام که امروز می‌بینیم، محقق شده است؟ آن روز هیچ‌کس عمق این حرف را باور نمی‌کرد؛ اما زینب کبری علیه السلام در چه افقی به مسئله می‌نگریست؟ از افق قواعدی که بر این عالم حاکم هست؛ این‌که ما طبق قاعده حرکت کردیم، پس موفقیت از آن ماست و یزید هم شکست خورده است.



قاعده مقاومت، برای جذب قانون کمک خدا

قاعده مقاومت برای جلب کمک خدا، بزرگ‌ترین قانون جذب در عالم است. فرمود: «لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً عَذْقًا»؛ اگر در این راه استقامت کنند، ما آنها را از آب فراوان سیراب می‌کنیم. مقاومت، جامعه را قدرتمند می‌کند. چگونه؟ با کمک قانون جذب کمک خدا؛ توانت را می‌گذاری روی توان خدا. خدا چطور تو را توانمند می‌کند؟ این مقاوت الان در عرصه اقتصاد محقق می‌شود. از ما نمی‌خواهند که در مقابل یک دشمن خارجی به صورت مستقیم مقاومت کنیم. الان در یک جنگ اقتصادی هستیم و در جنگ اقتصادی، باید مقاومت اقتصادی کرد.

مقاومت اقتصادی به‌تنهایی محقق نمی‌شود؛ بلکه مقاومت اقتصادی جامعه مهم است. باید به همدیگر، به همسایه، به همکار خودمان، حتی گاهی به همسرمان در این جنگ اقتصادی کمک کنیم تا مقاومت اقتصادی جامعه شکل بگیرد. الان در مدارس ما، در منازل ما، فرهنگ اقتصاد مقاومتی چقدر جا دارد؟

یکی از ارکان اقتصاد مقاومتی، اصلاح الگوی مصرف است و این‌که چگونه خرج می‌کنیم. سبک زندگی در اقتصاد مقاومتی محور می‌خواهد و محور آن، به اندازه خرج کردن است؛ این یعنی مدیریت مصرف. برای مدیریت صحیح مصرف، باید تمایلات جامعه نسبت به خرج کردن کنترل شود. در مقام تدبیر، باید تقدیر کرد و در مقام احساس، باید نفس را مدیریت کرد که چقدر خرج کند تا رضایت قلبی ایجاد شود. اسم این مدیریت در مقام احساسات «قناعت» است.

نقش حس قناعت در اقتصاد مقاومتی

گاهی خدا به یک نفر یک خانه کوچک با یک حقوق به ظاهر کم می‌دهد، اما در عوض به او دلی می‌دهد که از این دارایی‌های کم و اندک خودش راضی و دلخوش باشد. اما یک نفر را هم می‌بینید که پولش به اصطلاح از پارو بالا می‌رود، چندین خانه، حقوق و مزایای بی‌حد و اندازه، اما خودش یک موجود ناراضی



است و دلش به این دارایی‌ها خوش نیست. هرچه خدا به او می‌دهد، ناراضی‌تر می‌شود. این بهتر است یا آن؟

خداوند می‌فرماید: به تو حس قناعت دادم و به او حس حرص و آرز. حرص هم از جنس فقر است. یعنی در حقیقت به او فقر داده‌اند. حال کدام بهتر است؟ می‌دانید که حرص چه پدری از آدم حریص درمی‌آورد! فرمود: «حُرِمَ الْحَرِيصُ حَصْلَتَيْنِ وَ لَزِمَتْهُ حَصْلَتَانِ: حُرِمَ الْقِنَاعَةَ فَافْتَقَدَ الرَّاحَةَ، وَ حُرِمَ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْيَقِينَ»؛^۱ آدم حریص از دو خصلت محروم شده و در نتیجه، دو خصلت همراه او شده‌اند: از قناعت محروم است و در نتیجه راحتی را از دست داده است، و از رضایت محروم است و در نتیجه یقین را از دست داده است.

ثروتمند فقیر

فقیر چه کسی است؟ ثروتمند چه کسی است؟ می‌فرماید: «الْحَرِيصُ فَقِيرٌ وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِحَذَائِرِهَا»؛^۲ حریص، فقیر است، هرچند کل دنیا را داشته باشد. چقدر این روایات درست و دقیق و واقعی است. جانم به امیرالمومنین اینقدر روشن راه را نشان می‌دهد. گاهی یک جامعه دچار حرص می‌شود، بعد کل دنیا را هم به این جامعه بدهند، باز احساس فقر و نیاز می‌کند و ناراضی است. حال چنین جامعه‌ای نه در اثر کمبود امکانات، بلکه در اثر ندیدن امکانات یا کم دیدن امکانات خوب نیست. حرص قاتل حال خوب جامعه است.

نقش زندگی غربی در حال بد فرد و جامعه

گاهی یک جامعه در اثر قناعت، خوشحال و خوشبخت بود؛ اما سبک زندگی غربی با زندگی ما چه کرده است؟ چگونه حال بد را در جامعه ما ایجاد می‌کند؟ در اثر تبدیل روحیه قناعت و راضی بودن به داشته‌ها به روحیه حرص زدن. این حال جامعه را بد می‌کند. شما می‌بینید الان امکاناتی که در انقلاب اسلامی فراهم شده، با همه فرازها و نشیب‌ها، آیا قابل مقایسه با گذشته است؟ اما چند درصد مردم ما شاکمی هستند و چند درصد شاکر؟

۱. شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۶۹.

۲. تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۳.



مشکلات اقتصادی فراوان است. مسئولین هم باید تلاش کنند تا مشکلات را کم کنند. تحریم هم ما را اذیت می‌کند، اما مسئله این است که شما بگردید و ببینید قشر شاکای از کدام دهک‌ها هستند و حریص‌ها در کدام دهک‌ها هستند؟ آنهایی که دستشان به دهنشان می‌رسد، بیشتر شاکرند یا آنهایی که هشتشان گرو نه‌شان است؟

ما برای اقتصاد مقاومتی به دو عنصر نیاز داریم: ۱. مدیریت مصرف و تدبیر در خرج کردن؛ ۲. مدیریت احساسات در مقام خرج کردن.

تدبیر در معیشت، نشانه دین‌داری

ایوب بن حرّ می‌گوید: شنیدم که کسی به امام صادق ع می‌گوید: «بَلِّغْنِي أَرْبَ الْاِقْتِصَادِ وَ التَّدْبِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ نِصْفَ الْكَسْبِ»؛ به من خبر رسیده که میان‌هروی و برنامه‌ریزی برای گذران زندگی، نیمی از درآمد است. حضرت فرمود: «لا، بَلْ هُوَ الْكَسْبُ كُلُّهُ، وَ مِنَ الدِّينِ التَّدْبِيرُ فِي الْمَعِيشَةِ»؛^۱ نه، بلکه همه درآمد است. برنامه‌ریزی برای گذران زندگی، نشانه دینداری است؛ یعنی کسی که اهل تدبیر در معیشت نیست، دین ندارد یا حداقل دینش داری اشکال است.

الان تدبیر معیشت در بین دین‌داران چقدر از دین‌داری حساب می‌شود؟ گاهی در زندگی خودمان تدبیر نداریم و در خرج کردن اندازه‌گیری نمی‌کنیم، بعد می‌گوییم چرا دخل و خرج ما با هم نمی‌خورد؟! به همه خرده می‌گیریم، اما از خودمان خرده نمی‌گیریم. حضرت فرمود: «علامت شیعه سه چیز است: یکی دوستانش را ببین که چه کسانی هستند؛ دیگر این که چقدر حواسش به اوقات نماز است؛ سوم این که ببینید پولش را چگونه خرج می‌کند: «فَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ نُظِرَ أَيْنَ يَضَعُ مَالَهُ؟»^۲.

امید به خدا یا امید به دشمن، کدام واقعی است؟

اگر اقتصاد مقاومتی را درست اجرا کنیم، خواهیم دید که قانون جذب کمک خدا محقق شده و ما چقدر قدرتمندانه می‌توانیم بر تمام مشکلاتمان فائق بیاییم و

۱. طوسی، الامالی، ص ۶۷.

۲. احمد بن محمد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۴.



موفق شویم و هیچ دشمنی نمی تواند جلوی ما قد علم کند. نقطه مقابل اقتصاد مقاومتی، اقتصاد انفعالی و مأیوس شدن و منتظر ماندن برای این است که دشمن به ما رحم کند. جامعه ای که امیدش در مشکلات اقتصادی به دشمنش بیشتر از امیدش به خدا که منبع قدرت و حل مشکلات است، بیشتر باشد، این جامعه روی موفقیت را نخواهد دید.

فرمود: «إِيَّاكَ وَ الرَّجَاءَ الْكَاذِبَ فَإِنَّهُ يُوقِعُكَ فِي الْخَوْفِ الصَّادِقِ»؛^۱ مبدا امید دروغین ببندی، چراکه این امید دروغ، تو را در آن چیزی می اندازد که از آن می ترسیدی و ترس درستی هم بود. یعنی اگر دشمن، نقطه امید تو بود، امیدی که واقعیت ندارد و دروغ محض است، این امید دروغین تو را در یک ترس واقعی می اندازد و شما از ترس این که مشکلات اقتصادی بیشتر شود، به امید حل مشکلات اقتصادی، به سراغ دشمن رفتی، همان چیزی که از آن می ترسیدی، بر سرت می آید. امید به خدا یا امید به دشمن، کدام واقعی است؟



مبحث ششم

امتحان عاشقی

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُشْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ﴾

نکند مردم خیال می کنند همین که ادعا کنند «اسلام آورده ایم»،
به حال خودشان رها می شوند و [به وسیله جان، مال، اولاد و
حوادث] امتحان پس نمی دهند؟!

عنکبوت، ۲.

ابتلاء و سنت الهی برای تمییز، مقاومت رکن غیر قابل حذف زندگی

زندگی یعنی امتحان

یکی دیگر از ارکان زندگی عاشقانه حول محور امام به عنوان عشق جهانی و عشق جمعی، امتحان عاشقی است. عشق است و امتحاناتش. اگر خدا زندگی ما را حول محور امام طراحی کرده، پس باید زندگی را خوب بشناسیم. در این طراحی خدا، عشق نمک زندگی نیست، بلکه اصل زندگی است. اما این اصل زندگی، که عاشقانه و جمعی و حول محور امام است، پراز امتحانات عاشقی است.

بسیاری از ما امتحان را در بستر زندگی مان جدی نمی‌گیریم یا اصلاً حواسمان نیست که در حال امتحان شدن هستیم. گاهی آدم آن قدر درگیر جزئیات مشکلات زندگی خودش هست که اصلاً یادش می‌رود برای چه این مشکل در زندگی اش پیش آمده است؟ کافی است لحظه‌ای سرت را بالا بگیری و به خدایی که زندگی تو را طراحی کرده، بگویی: خدایا! برای چه این مشکل در زندگی من پیش آمده؟ خودش که نیامده، تو فرستادی. ما زبان مشکلات را بلد نیستیم. ای کاش آموزش‌دهنده‌هایی درست می‌شد، مثل آموزش زبان خارجی، که به ما زبان مشکلات را یاد می‌داد. مشکلات با آدم حرف می‌زنند و تا حرفش را نفهمی، این مشکل است و اعصاب من و شما هم خورد است.

از بالا به زندگی‌ات نگاه کن!

از بالا به زندگی‌ات نگاه کن و یک لحظه مشکلات را رها کن! در یک نگاه کلان و کلی به زندگی می‌توانیم بگوییم که زندگی یعنی امتحان، و اصلاً برای

امتحان دادن آفریده شده ایم. فرمود: **«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»**؛^۱ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می‌کنید و او شکستناپذیر و بخشنده است. یا می‌فرماید: **«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»**؛^۲ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!

این آگاهی یعنی زندگی؛ یعنی امتحان. اصلاً آگاهی سطحی و دم‌دستی و فرعی نیست؛ بلکه اصلی‌ترین آگاهی هست که ما باید یادآوری کنیم. این آگاهی که «زندگی یعنی امتحان»، کل زندگی ما را تحت الشعاع قرار داده است. کسی که زبان مشکلات را نفهمد، شبیه کسی است که سوار ماشین شده، ولی درباره قوانین راهنمایی و رانندگی هیچ اطلاعاتی نداشته باشد؛ رفته در خط ماشین‌هایی که از مقابل می‌آیند و مرتب بدوبیراه می‌گوید که چرا این ماشین‌ها مقابل من سبز شده‌اند؟!

ما هر لحظه در حال امتحان پُس دادنییم. نمی‌شود بی‌امتحان زندگی کرد. بسیاری از مردودی‌های ما در امتحانات الهی فقط به این دلیل است که چشمان را به امتحانات الهی بسته‌ایم و اصلاً حواسمان نیست که در بستر امتحان زندگی می‌کنیم.

«با خدا بودن»، یعنی زندگی در میان امتحانات الهی

می‌گویند: «با خدا باشید» و «با خدا زندگی کنید»؛ یعنی چه؟ برای این که با خدا باشیم، باید چه کار کنیم؟ باید با امتحان الهی زندگی کنیم. معنای «با خدا باش» این است: با این خدایی که دائماً و لحظه‌به‌لحظه از تو امتحان می‌گیرد، زندگی کن و ببین که خداوند شب و روز به واسطهٔ مقدرات مختلف زندگی، از تو امتحان می‌گیرد. این طور می‌توانی خدا را ببینی. بعضی می‌گویند: آیا می‌شود خدا را دید؟ بله، وسط امتحانات زندگی، خدا را خواهید دید؛ یعنی طراح مشکلات و

۱. الملک، ۲.

۲. عنکبوت، ۲.



خوشی‌هایتان را می‌بینید. خدا را حس می‌کنی و با او زندگی می‌کنی. می‌فهمی که خدا با مقدراتش با تو حرف می‌زند و می‌فهمی که خدا با زبان امتحان با تو سخن می‌گوید. بنابراین، زندگی یعنی امتحان، و با امتحان زندگی کردن. خدا با زبان امتحان با تو سخن می‌گوید.

آرام‌بخش بودن امتحانات الهی

امتحان الهی به انسان آرامش می‌بخشد؛ برعکس تصور عمومی که همه ما از امتحان داریم و احساس می‌کنیم امتحان یعنی استرس و نگرانی. امتحان در فضای بندگی موجب نگرانی نیست؛ بلکه آرام‌بخش است. من تنها نیستم و هیچ مشکلی هم خودسرانه وارد زندگی من نشده؛ بلکه همه مشکلات مدیریت شده است. موانع زندگی من توسط مدیر من برنامه‌ریزی شده است. وقتی در مسابقات اتومبیل‌رانی شرکت کنید، این مسابقات هیجان دارد و شاید کمی هم استرس‌زا باشد، اما اصل این میدان مسابقه به گونه‌ای طراحی نشده که نتوانی از این میدان عبور کنی. امتحانات الهی هیجان زندگی ماست و به ما آرامش می‌دهد؛ چون توسط مربی‌ای که به رشد من علاقه دارد، طراحی شده است.

امکانات پیروزی، در کنار امتحانات الهی

از سوی دیگر، وقتی خدا از بندگانش امتحان می‌گیرد، امکانات پیروزی در آن امتحان را هم به بندگانش می‌دهد. مثلاً وقتی کسی شما را عصبانی می‌کند و شما می‌خواهید به او ناسزا بگویید - چه مقصر باشید، چه نباشید - بالاخره این یک امتحان الهی است. ممکن است در این امتحان عصبانی شوید و خدا را در آن لحظه فراموش کنید و تصمیم اشتباهی بگیرید. اما اگر برگردید و یک بار فیلم آهسته این امتحان الهی را ببینید، درمی‌یابید که قبل از این امتحان و در حین این امتحان، خدا امکانات ویژه‌ای به شما داده بوده که عصبانی نشوید و این اشتباهات را انجام ندهید. اگر انسان اندکی دقت کند، می‌بیند که خدا در اطراف امتحاناتی که می‌گیرد، امکاناتی را هم برای موفقیتش تعبیه کرده است؛ مثلاً اگر کسی در حق شما نامردی می‌کند و شما می‌گویید: «عجب نامرده‌ای ردلی هستند! یک‌ذره انصاف ندارند»، بعد از چند ساعت، خودت در معرض امتحان مشابهی قرار می‌گیری که نباید در آن جا نامردی کنی. دیگر خدا چطور



باید کمک کند و به تو نشان دهد که نامردی زشت است. اگر تو در این امتحان نامردی کنی، معلوم است که امکانات و کمک خدا را نادیده گرفته‌ای، و حرف پیغمبر درونی خودت را هم گوش نکرده‌ای.

در امتحانات اجتماعی نیز خداوند به جامعه امکاناتی می‌دهد تا بتواند امتحانات الهی را به خوبی پشت سر بگذارد. طبق روایات، امتحانات آخرالزمان سهمگین است؛ ولی در عین حال حق از آفتاب هم روشن‌تر است. در روایات آمده است که امتحانات و فتنه‌های آخرالزمان، بسیار سخت است. ولی با وجود سختی امتحانات، فرموده‌اند که در فتنه‌های آخرالزمان، حق از آفتاب هم روشن‌تر است. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا در آن فتنه‌های سخت آخرالزمان، همراه نمی‌شویم؟ حضرت پایین پرده خیمه را کنار زد و آفتاب به داخل خیمه تابید؛ سپس از آن فرد پرسید: این چیست؟ گفت: آفتاب است. آقا فرمود: امتحانات و فتنه‌های آخرالزمان برای اهلش، این قدر روشن است: «أَمَّا وَاللَّهِ لَيَغَيِبَنَّ إِمَامُكُمْ سَيْنَانًا مِنْ دَهْرِكُمْ وَلَتَمَحْضَنَّ... فَقُلْتُ وَكَيْفَ لَا أُبْكِي وَأَنْتَ تَقُولُ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُسْتَجِبَةً لَا يُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيِّ فَكَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ فَانظُرْ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصَّفَةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَاللَّهِ لَأَمْرًا أَيْبُنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ»^۱.

درست است که در فتنه‌های آخرالزمان، امتحانات بسیار سهمگین است و خیلی‌ها دچار ریزش می‌شوند و سقوط می‌کنند، ولی اگر اندکی اطراف را نگاه کنید، علامت‌هایی می‌بینید که شما را راهنمایی و کمک می‌کند.

دشمن رسوا، از بزرگ‌ترین امدادهای الهی در فتنه‌های آخرالزمان

یکی از بزرگ‌ترین امکانات و امدادهای الهی در امتحانات و فتنه‌های آخرالزمان - که در صدر اسلام هم شاید چنین امکاناتی نبود - «وجود دشمن رسوا» است؛ دشمنی که نه فقط با دین شما دشمن است، بلکه با منافع مادی شما هم دشمن است؛ دشمنی که می‌خواهد نفت شما را ببرد، کارخانه‌های شما را نابود کند و امنیت شما را از بین ببرد؛ دشمنی که وحشی‌گری او را آشکارا می‌بینیم. در روایتی

۱. ابن بابویه قمی، کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۴۷.



از امام صادق ع نقل شده است که فرمودند: «كَفَى الْمُؤْمِنَ مِنَ اللَّهِ نُصْرَةً أَنْ يَرَى عَدُوَّهُ يَعْمَلُ بِمَعَاصِي اللَّهِ!»^۱ این نصرت خدا برای بندگان خوبش کافی است که ببینند دشمن خدا، گناه می‌کند.

اوایل انقلاب، دشمنی آمریکا برای همه روشن نبود

روزبه‌روز که جلوتر می‌رویم، این دشمن رسوا، وحشی‌تر هم می‌شود. الان ما با آمریکا و اسرائیل، شرایطی داریم که اول انقلاب هم نداشتیم. اول انقلاب هرگز خیانت و دشمنی آمریکا و اسرائیل مانند الان روشن نبود. مثلاً وقتی صدام به ایران حمله کرد، شما به سختی می‌توانستید خبرهایی پیدا کنید مبنی بر این که آمریکا از صدام حمایت می‌کند؛ یعنی حمایت آمریکا از صدام، خیلی آشکار نبود. اواخر جنگ بود که خبر برخی ملاقات‌های وزیر دفاع آمریکا با صدام را می‌شنیدیم. ولی این خبرها آن قدر کم بود، برخی سلیقه‌ها به این سادگی نمی‌توانستند علیه آمریکا شعار بدهند.

اما امروز شما می‌بینید در دانشگاه‌های آمریکا، علیه سیاست‌های آمریکا تظاهرات می‌کنند. جهان بیدار شده است؛ لذا حتی اگر فمنیست یا آزادی‌طلب یا قائل به پلورالیسم و حقوق بشر باشید، باید بگویید «مرگ بر آمریکا و اسرائیل». امروز به هر چیزی که معتقد باشید، باید به‌راحتی بفهمید که آمریکا و اسرائیل خبیث هستند.

اوایل انقلاب و حتی بعد از دفاع مقدس هم شرایط این‌طور نبود. کم‌کم داشت زمزمه «درود بر آمریکا» به جای «مرگ بر آمریکا» در گوشه و کنار مملکت راه می‌افتاد! اما آمریکا مدام دشمنی خودش را نشان می‌داد. حتی وقتی به افغانستان حمله کرد، بعضی لطیفه درست کرده بودند که «آمریکا! بعد از افغانستان بیا ایران!»؛ ولی الان هیچ‌کس از این لطیفه‌ها نمی‌گوید؛ چون خیلی حرف‌احمقانه‌ای است. از بس که تروریسم و کارهای جنایتکارانه در این کشورها به دست آمریکا توسعه پیدا کرده و همه می‌بینند که آمریکا با عراق و افغانستان چه کار کرده است!

اگر آمریکا و اروپایی‌ها این قدر از جنایتکارهایی مثل اسرائیل حمایت نمی‌کردند،

۱. شیخ صدوق، صفات الشیعه، ص ۳۷.



الان مگر به این سادگی‌ها می‌توانستید «مرگ بر آمریکا» بگویید؟! اصلاً شاید دیگر برای این شعار، ضرورتی احساس نمی‌شد؛ ولی الان می‌بینید که آمریکا چه کار می‌کند. آیا آمریکا یک کلمه علیه اسرائیل حرف می‌زند؟! بلکه تمام قد از آن حمایت می‌کند. مشاور امنیت ملی آمریکا گفته است: قلبمان از تلفات در غزه می‌شکند، اما اسرائیل جنایت نکرده است!^۱

پس امدادهای خدا در مسیر امتحانات الهی فراوان است و کافی است چشمانمان را به روی حقیقت نبندیم.^۲

بنابراین اگر جمعی و جامعه‌ای مدعی عشق به ابا عبدالله الحسین علیه السلام شد، خدا امتحان جمعی می‌گیرد که آیا پای این عشق می‌مانید یا خیر. امام حسین علیه السلام در کربلا این آیه را تلاوت کردند: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ...»^۳؛ خداوند مؤمنان را در وضعیتی که هستند رها نمی‌کند، تا این که صبر و مقاومت آنها را در برابر سختی‌ها و مصائب بیازماید و خالصان را از ناخالصان جدا کند.

این آیه، آیه شب عاشورا است. حضرت به من و شما نقشه راه می‌دهد. در مسیر عاشقی نباید یک ذره ناخالصی داشته باشی؛ وگرنه ولی خدا تو را نمی‌پذیرد. این عشق باید امتحان پس بدهد و در کوره حوادث پخته شود و آن ناخالصی‌ها از بین برود و خالص که شدی، بعد تو و جامعه‌تورا می‌پذیرند.

دوران غیبت، دوران خالص‌سازی عشق جامعه به امام علیه السلام

دوران غیبت، دوران خالص‌سازی عشق ما به امام جامعه و ولی حق است. اگر امتحانات دوران غیبت را به سلامت سپری کردیم، آن‌گاه ما را می‌پذیرند. جابر جُحفی می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: «مَتَىٰ يَكُونُ فَرَجُكُمْ؟»؛ فرج شما کی خواهد بود؟ این سؤالی است که همه ما داریم. «فَقَالَ هَيَّاهُتَ هَيَّاهُتَ لَا يَكُونُ

1. <https://eitaa.com/akhbarefori/265959>

۲. پناهیان، «دشمن رسوا، بزرگ‌ترین کمک خدا در امتحانات آخرالزمان» دسترسی در: <http://panahian.ir/post/2843>

۳. آل عمران، ۱۷۹.



فَرَجْنَا حَتَّى تُغْرِبُوا ثُمَّ تُغْرِبُوا ثُمَّ تُغْرِبُوا!»^۱ حضرت فرمود: هرگز، هرگز، هرگز این فرج رخ نخواهد داد، مگر این که غربال بشوید؛ سپس غربال بشوید؛ سپس غربال بشوید. سه بار تأکید کردند.

روایتی در یکی از معتبرترین کتاب‌های مربوط به غیبت امام زمان ارواحنا له الفدا و مسائل مهدوی یعنی کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» آمده است که در بخشی از این روایت، به فرج حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام با حضور خودش اشاره می‌شود که خدا به او و قومش وعده فرج داده بود و این فرج به تأخیر افتاد. در این روایت آمده است: چند نفر از اصحاب امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام خدمت حضرت آمدند و دیدند که ایشان به شدت گریه می‌کنند و عبارات عجیبی می‌فرمایند: «سَيِّدِي غَيْبُكَ نَفَثَ رُقَادِي»^۲؛ آقای من! غیبت تو خواب را از چشمان من ربوده. اصحاب می‌گویند: احساس کردیم فاجعه‌ای رخ داده. اولاً آقا به چه کسی می‌فرمایند سیدی و مولای؟ خودشان مولا و امام زمان هستند و اصلاً علت این گریه شدید چیست؟ صبر کردیم تا مناجات حضرت تمام شد. عرض کردیم: آقا! شما برای چه می‌گریستید و با چه کسی مناجات می‌کردید؟ فرمود: وای بر شما! من کتابی را که اخبار آیندگان در آن است، مطالعه می‌کردم و برایم از آخرین امام و غیبت طولانی او و رنج‌هایی که در غیبت او هموار می‌شود، یادآور شد.

شباهت ولی عصر عَلَيْهِ السَّلَام و نوح عَلَيْهِ السَّلَام در طولانی شدن فرج

امام سپس فرمودند: مهدی عَلَيْهِ السَّلَام از چند جهت به چند پیامبر شباهت دارد: از جهت ولادت به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام شباهت دارد که همه به دنبال حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بودند و میلاد او پنهانی تحقق یافت. از جهت غیبت به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام شبیه است و در طولانی شدن فرج، به حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام شباهت دارد. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام وجه شباهت حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام با حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام را این‌طور توضیح می‌دهند:

خداوند متعال بعد از این که صدها نفر به حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام پیوستند، آنها را

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۳۹.

۲. ابن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۲-۳۵۷.



امتحان کرد؛ یعنی به ایشان وعده فرج داد و فرمود: ای نوح! این هفت دانه خرما را بگیر و بکار؛ وقتی درختش ثمر داد، فرج شما رخ خواهد داد. ایشان هم به یارانشان خبر دادند. بعد از چند سال که نخل ثمر داد، همه گفتند: پس فرج چه شد؟ خدا فرمود: دانه‌های خرمای این درخت‌ها را بکارید؛ وقتی ثمر داد، فرج خواهد آمد. نوح علیه السلام عرض کرد: خدایا! تو وعده فرج داده بودی و من هم به این مردم وعده دادم.. سیصد نفر مرتد شدند و گفتند اگر ادعای نوح علیه السلام حق بود، در وعده پروردگارش تخلف نمی‌شد. بگذاریم از این که امام صادق علیه السلام و دیگر اولیای خدا می‌فرمایند که این موارد از مصادیق «بداء» است. خوب است شیعیان در مورد بداء زیاد صحبت کنند؛ اما خیلی کم به آن پرداخته می‌شود. «بداء» یعنی تغییر تصمیم قطعی پروردگار عالم. البته بداء حکمت دارد و تصمیم خدای بی‌جهت تغییر نمی‌کند.

تعدادی از اصحاب نوح علیه السلام که با ایشان ماندند، منتظر شدند. دوباره خرما نتیجه داد و گفتند وعده چه شد؟ نوح علیه السلام به خداوند عرض کرد: خدایا این مردم می‌پرسند وعده چه شد؟ دفعه قبل هم فرمایش تو تغییری پیدا کرد. خداوند متعال فرمود: دوباره این هسته‌ها را بکارید. دوباره یک عده دیگر از گرد نوح علیه السلام پراکنده شدند. البته در روایت دیگری دارد که یک عده مرتد شدند و عده‌ای منافق شدند. یک عده هم مؤمن ماندند. تا هفت مرتبه این قصه تکرار شد. در آخرین بار فقط هفتاد و چند نفر ماندند و گفتند: ای نوح! خدای تو وعده‌اش را محقق بکند یا نه، ما با تو هستیم. آن وقت خدا فرج را برای این‌ها مقرر کرد.

چرا خالص‌سازی آخرالزمان، پیش از ظهور رخ می‌دهد؟

چرا امتحان‌ها و خالص‌سازی‌ها باید قبل از ظهور رخ بدهد؟ در این روایت خداوند متعال علت این امر را به حضرت نوح علیه السلام بیان می‌فرمایند. من قسمتی از روایت را می‌خوانم. می‌فرماید:

«فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَمَّوْا مِنِّي الْمُلْكَ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتِ الْإِسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَسَفُوا رَوَاحِجَ صِفَاتِهِ وَلَا سَتَحَكَمْتَ سَرَائِرَ نِفَاقِهِمْ [وَأَتَابَدَتْ جِبَالٌ



صَلَّالَةَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَ حَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ التَّهْمِي وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمَكُّيْنُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِتَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِيقَاعِ الْحُرُوبِ كَلَّا»^۱؛ در دوران غربت، افراد مختلف دور تو جمع شدند، ولی من وعده کردم که تو و یارانت صاحب زمین و ثروت و حکومت بشوید؛ اما وقتی فرج آمد، اگر هنوز منافقین و آدم‌های ضعیف‌الایمان بین شما بودند و بوی حکومت به مشامشان می‌رسید، آن وقت نفاق در دل آن‌ها محکم و آشکار می‌شد. من قبل از این که حکومت تو شروع شود، آن‌ها را بیرون کردم که بعداً شما را اذیت نکنند.

به تعبیر دیگر: اگر بعد از فرج، منافقان در جامعه باشند، جنگ داخلی بین مؤمنین به راه می‌اندازند؛ لذا خداوند با این غربال‌ها، آن‌ها را بیرون می‌کند تا این جنگ رخ ندهد. مگر بعد از رسول خدا ﷺ این‌گونه درگیری‌ها بر سر حکومت بین مؤمنین رخ نداد؟ مگر بعد از خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سه جنگ داخلی اتفاق نیفتاد؟ در این جا خداوند متعال همین مسئله را توضیح می‌دهد و می‌فرماید که امتحان و آزمایش‌ها را از قبل گرفتیم؛ چون اگر بعد از برقراری حکومت غربال کنم، جنگ‌های داخلی رخ می‌دهد. یعنی این منافقین برای به دست آوردن ریاست، باهم جنگ می‌کنند.

برای این که یک حکومت پاک و کامل تحقق یابد، یعنی «لِيُظْهَرَ عَلَى الدِّينِ كَلَّةً»^۲ محقق بشود، خداوند باید قبل از آن، از مردم امتحان بگیرد و غربال کند تا بعداً کسی مشکلی اینجاد نکند. ببینید چقدر صریح نکته بیان می‌شود! هدف خدا این بود که یاران نوح علیه السلام خالص بشوند. خداوند به مؤمنین وعده داده بود که آن‌ها را جانشینان زمین قرار دهد؛ به همین علت باید کسانی که ایمان خالص نداشتند، تصفیه می‌شدند.

بعد از این امتحان‌ها و غربال‌ها، خداوند به نوح علیه السلام می‌فرماید: الان یارانت خالص شدند. حالا کشتی را بساز تا با مردم ت نجات پیدا کنی. آن‌ها را هم نابود

۱. همان.

۲. توبه، ۳۳.



می‌کنم تا شما بروید و راحت زندگی کنید و یک حکومت و جامعه خوب تشکیل بدهید. آن وقت از بین این مؤمنین امتحان پس داده، هر کس را می‌خواهی منصوب کن. این‌ها همه آدم‌های خوبی هستند که مشکلی درست نمی‌کنند. در تاریخ هم هیچ مشکلی برای حکومت حضرت نوح علیه السلام نقل نشده است.

امام صادق علیه السلام در ادامه می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ فَإِنَّهُ تَمَّتْ أَيَّامُ غَيْبِهِ لِيُصْرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَخْضِهِ وَيَصْفُو الْإِيمَانُ مِنَ الْكُذْرِ بِإِتِّدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ حَبِيبَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُحْسَى عَلَيْهِمُ التَّفَاقُ إِذَا أَحْسُوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَ التَّمَكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُتَشِيرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام»؛^۱ درباره قائم ما هم مسئله همین‌طور است. غیبتش طولانی می‌شود تا حق از باطل جدا بشود و ایمان از کدورت‌ها تصفیه گردد. این کار با مرتد شدن کسانی که در میان شیعیان هستند و طینت خبیث دارند و از نفاق آنها احساس خطر می‌شود، روی خواهد داد. این‌ها باید در فتنه‌های قبل از ظهور بیرون بروند. در واقع خداوند هر کس را که نفاقش با استقرار حکومت جهانی امام‌زمان علیه السلام مستحکم می‌شود، بیرون می‌ریزد؛ چون آن زمان دوران حکومت انسان‌های نیک است. منافقان حکومت حضرت را دچار مشکل می‌کنند. لذا باید قبل از حکومت ایشان از بین بروند. چطور از بین می‌روند؟ با امتحان‌هایی که باید بر سر مؤمنین بیاید.

این‌جا هم روایت صریحاً می‌فرماید که وقتی بوی حکومت بیاید، کسانی که اندکی ناخالصی دارند، بدرت می‌شوند و بعداً از جنایت‌کاران خواهند شد. حبّ مقام، چه مشکلاتی پدید می‌آورد! وقتی بوی حکومت به مشام طلحه و زبیر رسید، جلوی امیرالمؤمنین ایستادند؛ همو که ۲۵ سال از او حمایت کرده بودند! خودتان حساب بقیه را بکنید. لذا خداوند می‌خواهد قبل از ظهور، اینها غربال بشوند. ان شاء الله ما جزو غربال‌شدگان نباشیم.

پس روشن شد که قبل از ظهور باید نفاق را اخراج کنید تا حکومت حق، سالم بماند؛ و الاً منافقین جنگ داخلی به راه می‌اندازند. در تاریخ اسلام هم دیدیم که علیه امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ داخلی راه می‌اندازند و حضرت زهرا علیها السلام را



غریبانه به شهادت می‌رسانند. حالا چطور می‌خواهند به دیگران رحم کنند؟! پس قبل از حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باید غربال صورت بگیرد.

امتحان‌ها و فتنه‌های قبل از ظهور در چه بستری شکل می‌گیرند؟

اکنون سؤال این است: ما می‌خواهیم کسانی را که در یک حکومت، نفاق و فسادشان آشکار می‌شود، غربال کنیم. چطور باید غربال کنیم؟ جز با کمک یک حکومت؟ جز با امتحان‌های جمهوری اسلامی؟ جز با پست و مقام و...؟ طور دیگر نمی‌شود. ما که نمی‌توانیم قانون بگذاریم که هر کس برای نماز شب بیدار شد، آدم خوبی است و هر کس نشد، آدم منافقی است! ما می‌خواهیم منافق حکومتی را بشناسیم. وقتی خداوند متعال می‌خواهد حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و حکومت خوبان و صالحان را برقرار کند، باید منافقان و کسانی را که طینتشان در زمینه حکومت، خبیث است، از بین ببرد. پس امتحان‌ها و فتنه‌های قبل از ظهور باید در یک فضای حکومتی باشد؛ یعنی پول، جاه، مدیریت، رأی مردم و... به او داده شود تا معلوم شود که چه کاره است.

بعضی از مردم می‌گویند: چرا وقتی ما به بعضی‌ها رأی می‌دهیم، خراب می‌شوند؟ تا قبل از ظهور، همین‌طور است. بعضی از کسانی که رأی می‌آورند، خراب می‌شوند تا اولاً بفهمیم به چه کسی رأی بدهیم؛ ثانیاً آن‌ها که رأی می‌گیرند، حواسشان جمع باشد. خیلی‌ها خراب کردند و دچار توهم شدند؛ همین‌که چند نفر دنبالش‌ان افتادند، فکر کردند حق مطلق هستند.

برای این‌که بعداً نفاق حکومتی و مدیریتی و سیاسی، حکومت حضرت را خراب نکند، باید در دوران غربال، یک حکومتی باشد که آنها در آن جا امتحان بشوند. وقتی می‌خواهید سرباز را به جنگ دریایی ببرید، قبلش در خشکی او را تمرین می‌دهید یا در دریا؟ اگر می‌خواهی او را به جنگ کوهستانی ببری، قبلش او را کجا تمرین می‌دهی؟ در کوهستان. پس جمهوری اسلامی هم الان محل امتحان این آقایان و من و شماست؛ چون ما هم دخالت داریم.^۱

۱. پناهیان، «تاریخ بعثت و عصر ظهور»، جلسه چهاردهم، دسترسی در:



پس ما در معرض غربال‌های مختلف هستیم. این غربال‌ها رویش‌ها و ریزش‌هایی هم دارد. در این غربال‌ها، سقوط کردن اتفاق می‌افتد، برای آدم‌هایی که خیلی ظاهراً صلاح هستند. غربال در آخرالزمان موضوعی جدی است. در برخی از روایات درباره حتمی بودن غربال کلمه «وَاللَّهُ» به‌کار برده شده که یعنی «قطعاً این غربال انجام خواهد شد». فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمْتَدُونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَيِّزُوا وَتُحْصُوا وَحَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرُ»^۱.

چه کسانی در این غربال ریزش می‌کنند؟ شخصی می‌گوید: به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و شام مهمان حضرت بودم. امام این آیه را قرائت کردند: ﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾.^۲ سپس فرمودند: یا اباحفص! انسان آن‌جا که ظاهرسازی می‌کند، اگر دقت کند، خودش را می‌شناسد. بعد می‌فرماید: «رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ» همیشه یا معمولاً این را می‌فرمود (می‌خواهم بگویم در غربال آخرالزمان چه کسانی ریزش می‌کنند): «مَنْ أَسْرَّ سَرِيرَةً رَدَّاهُ اللَّهُ رِدَاءَهَا إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ»؛^۳ کسی در سِرِّ خودش، چیزی را پنهان کند، خدا آن سِرِّ را از قلب او بیرون می‌کشد و ردا می‌کند و بر تنش می‌پوشاند. اگر بد باشد، بد می‌شود و اگر خوب باشد، خوب خواهد شد.

جوان‌ها! خیلی‌ها (یا بعضی‌ها) بودند که مثل من و شما خیلی ادعاها داشتند، ولی الان امید اول صهیونیست‌ها هستند! این‌ها در دل خودشان چه چیزی پنهان کرده بودند که خدا بیرون کشید و بر تنش کرد؟! در سِرِّ خودتان هیچ چیزی از بدی پنهان نکنید. فلسفهٔ مناجات‌ها و ضجّه‌های نیمه‌شب - که مکمل این شعارهای روز است - همین است که آدم از سِرِّ خودش خبر ندارد. یک «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»^۴ در قیامت است و «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» دیگر در آستانهٔ ظهور خواهد بود.

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۲۰۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۵.

۲. قیامت، ۱۴ و ۱۵.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴. طارق، ۹.



چه کسانی سقوط می‌کنند؟ آن‌که یک بیماری در دلش داشته، ولی آن‌را نگه داشته و رهايش نکرده است. تا وقتی که جو را می‌پسندیده، تا وقتی که می‌توانسته همراه جو باشد، آمده، ولی از یک جا به بعد کم‌کم خودش را کنار می‌کشد.^۱

باید صداقت در عشق خودمان به امام علیه السلام را نشان دهیم؟ کجا؟ در امتحان عاشقی. لذا بعد از این که خدا فرمود حتماً من از شما امتحان می‌گیرم، می‌فرماید: **«وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»**^۲؛ ما کسانی را که پیش از آنان بودند، آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می‌کنیم)؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند، تحقق یابد.

کربلا محل امتحان عشاق

خداوند صداقت و خلوص عاشقان را در امتحان عاشقی در کربلا نشان داد. شب عاشورا امام حسین علیه السلام یک امتحان عاشقی بزرگ گرفت و فرمود: **«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، أَلَا وَإِنِّي أَظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَوْلَاءِ الْأَعْدَاءِ عَدَا، أَلَا وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ لَكُمْ، فَانظِرُوا جَمِيعًا فِي حِلِّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا لَيْلٌ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»**^۳؛ اما بعد، من یارانی شایسته‌تر و بهتر از یاران خود نمی‌شناسم و خانواده‌های بهتر از خانواده‌ام، در نیکی کردن و صلۀ ارحام سراغ ندارم. خداوند از جانب من به همه شما جزای خیر دهد. هان! من گمان دارم که روز [کارزار] ما با این دشمنان فرداست. هان! که من نظرم را برایتان گفتم. همگی آزادید که بروید و تعهدی به من ندارید. این [سیاهی] شب، شما را پوشانده است. آن را مرکب خود سازید.

حسین جان! داری عاشق‌کشی می‌کنی؟! این‌ها قبل از این که به دست دشمن کشته بشوند، به دست شما کشته می‌شوند؛ ولی حسین علیه السلام خیلی

۱. پناهیان، «غریبال‌های آخرالزمان»، دسترسی در:

<http://panahian.ir/post/2724>

۲. عنکبوت، ۳.

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۸.



آفاست. نمی‌گوید چون حالا این‌ها اسیر من هستند و عاشق من هستند، بگذار نگاه‌شان دارم.

این‌جا دیگر هر کدام از اصحاب بلند شدند و ابراز عاشقی کردند. زهیر برخاست و گفت: «وَاللَّهِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ كَذَا أَلْفَ قَتْلَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلِ عَن نَفْسِكَ وَعَن أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ»؛ به خدا سوگند، دوست داشتم که کشته شوم و سپس زنده شوم و سپس کشته شوم و تا هزار مرتبه مرا بکشند، اما خداوند با کشته شدن من، کشته شدن را از تو و از جان این جوانان خاندانت دور بدارد! همه یاران امام علیه السلام گفتند که تا آخر ایستاده‌ایم. این‌جا امام حسین علیه السلام به خواهرش حضرت زینب علیها السلام فرمود: «وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَّوْهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَقْعَسَ يَسْتَأْذِنُونَ بِالْمَيْتَةِ دُونِ اسْتِنَاسِ الظَّفَلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمِّهِ»؛^۲ به خدا سوگند که ایشان را آزموده‌ام و آنان را انسان‌هایی سینه سپر کرده یافته‌ام؛ به گونه‌ای که به مرگ زیرچشمی می‌نگرند و شوقشان به مرگ، کمتر از شوق کودک به شیر مادرش نیست.

امروز هم اگر گفتیم می‌خواهیم زندگی عاشقانه جمعی با محوریت یک عشق جهانی یعنی عشق به امام داشته باشیم، حضرت از ما هم امتحان می‌گیرد؛ امتحان عاشقی. آیا تا آخر پای کار هستیم یا خیر؟ این شب عاشورا، شب عاشورای جامعه ماست؛ منتها پای رکاب بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف. اگر از امتحانات آخرالزمانی سرفراز بیرون آمدیم، می‌توانیم به ملاقات امام عشق، یعنی بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف برسیم.

امتحانات عاشقی، جمعی است؛ در مواجهه با دشمن است؛ پر از رنج و سختی است. خدا در این مسیر پر فراز و نشیب می‌خواهد ما را به قله برساند و بدون امتحان، رسیدن به این قله محال است. باید روحیه فرار از امتحانات عاشقی نداشته باشیم، وگرنه در راه می‌مانیم.

۱. همان.

۲. مرقم، مقتل الحسين علیه السلام، ص ۲۲۶.



امتحان عاشقی قاسم بن الحسن علیه السلام

امام حسین علیه السلام از امتحان عاشقی دست برنداشت و حتی به قاسم بن الحسن علیه السلام فرمود: «مرگ در نظر تو چگونه است؟» قاسم جواب امتحان عاشقی را بلافاصله این گونه داد: «شیرین تر از عسل». اما مگر می شود امام حسین علیه السلام به این راحتی از قاسم دل بکند؟ هم قاسم عاشق عموست و هم عمو عاشق قاسم. نقل شده است: «فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَنَقَهُ، وَجَعَلَ يَبْكِيانِ حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ الْغُلَامُ لِلْحَرْبِ فَأَبَى عَمُّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ، فَلَمْ يَزَلِ الْغُلَامُ يَقْبِلُ يَدَيْهِ وَرَجْلَيْهِ وَيَسْأَلُهُ الْإِذْنَ حَتَّى أَذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ عَلَى خَدَّيْهِ»؛^۱ قاسم بن حسن علیه السلام که نوجوان و نابالغ بود، به میدان آمد. هنگامی که حسین علیه السلام به او نگریست، او را در آغوش گرفت و آن قدر با هم گریستند که هر دو از حال رفتند. سپس جوان اجازه پیکار خواست و عمو از اجازه دادن خودداری کرد. جوان پیوسته دست و پای حسین علیه السلام را می بوسید و از او اجازه می خواست، تا این که سرانجام به او اجازه داد. قاسم به میدان آمد، درحالی که اشک بر گونه هایش روان بود.

شب عاشورا امام حسین علیه السلام به تمام یارانش فرمود: همه شما شهید می شوید. فقط به یک نفر چیزی نگفت و آن قاسم بود. تنها کسی بود که حسین علیه السلام دلش نمی آمد به او بگوید که تو هم شهید می شوی. مدام دور حسین علیه السلام می گشت و می پرسید: عمو پس من چه؟ من هم شهید می شوم یا نه؟ من هم می خواهم فردا در راه تو جانبازی کنم. اما ابا عبدالله علیه السلام نمی توانست بگوید: قاسم! تو هم شهید می شوی. قاسم عزیز دلش است؛ امانت برادر است. امام حسین علیه السلام مدام رو برمی گرداند و آن طرف را نگاه می کند، اما قاسم از طرف دیگر می آید و باز می گوید: عمو! من چه؟ تو جای همه را نشان دادی؛ آیا من هم کشته می شوم یا نه؟

امام حسین علیه السلام هر چه می خواست به یک شکلی موضوع را عوض کند نشد. دید این جوان بی قرار است. شاید امام نگران شدند که یک وقت جناب قاسم احساس یتیمی نکند؛ چون علی اکبر علیه السلام هم جایش را دیده بود و در آسمان

۱. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۱.



پرواز می‌کرد. نکند قاسم این را یک محرومیت برای خودش تلقی کند. با یک زبانی که زبان کنایه باشد که دیگر صریح نگفته باشد، چون خودش طاقت نمی‌آورد، صدا زد قاسم! فردا هیچ مردی در خیمه‌گاه نخواهد ماند؛ حتی شش ماهه من هم کشته خواهد شد. یعنی تو هم کشته می‌شوی. دل امام حسین علیه السلام را ببین! حواستان باشد که شما به در خانه این آقا می‌روید. هر دفعه روضه می‌خوانند، می‌روی پیش این آقا.

حالا قاسم را ببین. در مقتل‌ها نوشته‌اند: یک دفعه قاسم با غیرت و غضب صدا زد: عموجان! مگر به خیمه‌ها حمله می‌کنند؟! قاسم! کاش فقط یک بار به خیمه‌ها حمله کنند و بروند. حتی کاش غارت کنند و هر چه در خیمه‌ها هست را بردارند و ببرند. همان بهتر که تو فردا شهید بشوی و در خرابه نشستن اهل بیت را نبینی. طناب و تازیانه برای رقیه سه ساله را نبینی. اصلاً حقیقت است تو به شهادت برسی. تو طاقت نمی‌آوری که بمانی.^۱

«فَقَالَ لَهُ الْقَاسِمُ ابْنُ أَخِي الْحَسَنِ يَا عَمَّ وَأَنَا أُقْتَلُ؟ فَأَشْفَقَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا عَمَّ أَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ قَالَ إِي وَ اللَّهِ فَذَلِكَ أَخْلَى يَا عَمَّ وَ يَصِلُونَ إِلَى النِّسَاءِ حَتَّى يُقْتَلَ عَبْدُ اللَّهِ وَ هُوَ رَضِيعٌ؟ قَالَ يَا عَمَّ وَ يَصِلُونَ إِلَى النِّسَاءِ حَتَّى يُقْتَلَ عَبْدُ اللَّهِ وَ هُوَ رَضِيعٌ؟ فَقَالَ فِدَاكَ عَمَّكَ يُقْتَلَ عَبْدُ اللَّهِ إِذَا خِفْتُ عَطْشًا ... فَبِكِي وَ بَكَيْنَا وَ ازْتَفَعَ الْبُكَاءُ وَ الصُّرَاخُ مِنْ دَرَارِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي الْحَنِيمِ»^۲.

1. <http://panahian.ir/post/5450>

۲. خصیبه، هدایة الكبرى، ۲۰۴.



مبحث هفتم

مثل معشوق شدنم آرزوست!

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾

در میدان جنگ، دنباله رو خدا و رسولش باشید و با هم جزو بحث
نکنید که روحیه تان را می بازید و نیرویتان تحلیل می رود! به جای
آن، مقاومت کنید که خدا در کنار اهل صبر است.

انفال، ۴۶.

وحدت و انسجام جامعه؛ ثمره و لازمه مقاومت و مبارزه

یگانگی در عشق

عاشق به دنبال یگانگی با معشوق خود است و می‌خواهد شبیه او و فانی در او گردد و با او یگانه شود. اساساً انسان موجودی است یگانه جو و یگانه خواه. انسان دوست ندارد یک روز عاشق این باشد و روز دیگر عاشق آن؛ بلکه دوست دارد عاشق یک چیز باشد؛ منتها وقتی آن یک چیز، ارزش اندکی دارد، دنبال عشق جدید می‌گردد و دست از عشق قدیمی‌اش برمی‌دارد؛ چراکه دیگر عشق را در آن نمی‌بیند. به قول شاعر: «ای یک دله صد دله دل یک دله کن»^۱.

یگانگی دو معنا دارد:

اول: یعنی فقط او، و نه کس دیگری. فرمود: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي حَوْفِهِ﴾^۲؛ خدا دو دل در یک سینه قرار نداده است. منظور این قلب صنوبری نیست؛ بلکه منظور دلدادگی است؛ یعنی تو در عمرت به یک چیز می‌توانی دل داده باشی، نه چند چیز. چقدر جمله حکیمانه و دقیقی است؛ فقط برای تو.

دومین معنای یگانگی در عشق، مثل و شبیه معشوق شدن است، به گونه‌ای که دیگر تو نیستی و فقط اوست و در صف «منا اهل البیت» قرار می‌گیری و جزو اهل بیت علیهم‌السلام می‌شوی. اما در ابعاد اجتماعی، مثل سلمان می‌شوی. سلمان

۱. ملا احمد نراقی، معراج السعادة، باب چهارم، توبه مقبول و شرایط آن - ای یک دله صد دله دل یک دله کن، سایت گنجور.

۲. احزاب، ۴.

این طور بود. راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «مَا أَكْثَرَ مَا أَسْمَعُ مِنْكَ يَا سَيِّدِي ذِكْرَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ؟»؛ چقدر زیاد نام سلمان را می‌بری و از او یاد می‌کنی؟! معلوم می‌شود که حضرت امام صادق علیه السلام مکرر درباره سلمان مطالبی را می‌فرموده‌اند و این شخص تعجب می‌کند که دلیل این اندازه توجه به سلمان چیست. حضرت فرمود: «لَا تُقَلُّ «الْفَارِسِيُّ» وَ لَكِنْ قُلْ سَلْمَانَ الْمُحَمَّدِيَّ»؛ یعنی نسبت او، فراتر از نسبت قومی و میهنی است؛ بلکه نسبت دینی است. این البته به هیچ وجه طعن به قوم فارس نیست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از فارس (مردم ایران) تمجید و تعریف کردند و در این تردیدی نیست. می‌خواهد بفرماید که این شخص، فراتر و بالاتر از این است که به نسبت قومی شناخته بشود. نسبت او، نسبت عقیده و دین و پیامبر است؛ مانند این که فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

سپس فرمود: «أَتَدْرِي مَا كَثُرَتْ ذِكْرِي لَهُ؟»؛ می‌دانی چرا این قدر از سلمان یاد می‌کنم؟ به خاطر سه خصوصیت در سلمان است که موجب می‌شود از او زیاد یاد کنم و نام او را ببرم: «أَحَدُهَا: إِثَارَةُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَى هَوَى نَفْسِهِ؛ امیل امیرالمؤمنین را بر میل خود غلبه می‌داد. از این معلوم می‌شود که بیش از یک بار چنین چیزی اتفاق افتاده که حضرت چیزی را اراده کردند و سلمان چیز دیگری در دل داشت؛ لکن میل و خواست امیرالمؤمنین علیه السلام را بر میل خود ترجیح داد. چقدر سخت است که دقیقاً همان چیزی را بخواهیم که امیرالمؤمنین می‌خواهد. وقتی به دلم نگاه می‌کنم، می‌بینیم که امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی چیزها را می‌خواهد که من نمی‌خواهم، و خیلی چیزها را من می‌خواهم که ایشان نمی‌خواهد. از این جا معلوم می‌شود که فاصله من با حضرت چقدر است. البته قدری از این فاصله، طبیعی است؛ اما مهم این است که آیا در این مسیر هستیم یا خیر و چقدر دلم را با حضرت تنظیم کرده‌ام؟ این علامت صداقت در عشق به مولا است.

عاشق نفرت دارد از دوگانگی و دورنگی، و به دنبال یگانگی است. تا عاشق با معشوق یگانه نشود، لاف عاشقی زده است و از امتحان عشق سربلند بیرون



نیامده است.

نقش امام عَلَيْهِ السَّلَام در به یگانگی رسیدن جامعه

وقتی می خواهی با امام به یگانگی برسی، این یگانگی در دل عشق به جامعه رخ می دهد. نقش امام در این جامعه چیست؟ حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام فرمودند: امام اجتماع را به یگانگی می رساند: «إِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ»^۱ شبیه نخ تسبیح که همه دانه ها را در یک رشته به یگانگی می رساند. امام مثل نخ تسبیح جامعه است. قرار است که عاشق و معشوق به یگانگی برسند. وقتی عشق جمعی شد و امام محور عشق گردید، جامعه با امام به یگانگی می رسد. این یگانگی در مرام عاشقی، خیلی عجیب است.

زندگی عاشقانه با محور عشق جمعی، بدون یگانگی جمعی امکان ندارد و کدام عامل قوی تر از عشق امام در یگانه کردن جامعه است؟ فرمود: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۲ و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت] چنگ زبید و پراکنده نشوید!

ریسمان خدا چیست؟ روایت می فرماید که همان ولایت است. بعد می فرماید: همه باهم به ریسمان خدا چنگ بزنید. اگر تک تک چنگ بزنیم، فایده ای ندارد. بعد از این که باهم چنگ زدید، متفرق نشوید. چقدر این مسئله مهم است.

سپس می فرماید: «وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»^۳ و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل های شما الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او برادر شدید. مدل زندگی ای که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طراحی کرده بود، یک مدل زندگی عاشقانه بود که از تفرقه مراقبت می کرد.

قهر نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جامعه، به خاطر تفرقه پراکنی

محور سوره منافقون، افشای «عبدالله بن ابی» است که می خواست جامعه

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۹۹.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

۳. همان.



را دوقطبی کند. چطور رسول خدا ﷺ کسانی را که می‌خواستند او را به قتل برسانند، افشا نکرد، ولی عبدالله بن ابی را افشا کرد؟!

در مسیر یکی از غزوات (غزوه بنی‌مصطلق) او می‌خواست میان مهاجر و انصار دوقطبی ایجاد کند. عبدالله ابی می‌گفت: وقتی به مدینه برگردیم، من این دوقطبی را به راه می‌اندازم و مهاجرین را از مدینه بیرون می‌کنم. قرآن این دوقطبی‌سازی رئیس منافقین را چنین روایت می‌کند: ﴿لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾^۱؛ اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می‌کنند! وقتی قصد عبدالله بن ابی دربارهٔ ایجاد دوقطبی مهاجر و انصار به اطلاع رسول خدا ﷺ رسید، ابتدا آن را نپذیرفتند. ایشان این خبر را از جوانی به نام «زید بن ارقم» شنیدند. رسول خدا ﷺ به او فرمودند: ای زید! شاید تو اشتباه شنیده‌ای. گفت: خودم شنیدم که عبدالله بن ابی در جمع مریدانش ایستاد و گفت: وقتی به مدینه برگردیم، مهاجرین را بیرون می‌کنیم. رسول خدا ﷺ اول با این موضوع خیلی بزرگوارانه برخورد می‌کردند، تا این‌که بالاخره مسئله برای ایشان ثابت شد.^۲

در تاریخ آمده است که پیامبر ﷺ بعد از مطلع شدن از این مسئله، یک روز کامل (شاید تافرادی آن روز) با مردم حرف نزدند.^۳ یک نفر حرف‌های تفرقه‌افکنانه‌ای زده و باعث شده که رسول خدا ﷺ چنان قهرش بگیرد که کل جامعهٔ خودش (کسانی که پای رکابشان بودند) را در واقع توبیخ کنند. در آن آفتاب سوزان که باید استراحت می‌کردند، حرکت را آغاز کردند. یک نفر آمد و گفت: یا رسول‌الله! الان که موقع استراحت است و در این ظل آفتاب چطور حرکت کنیم؟! حضرت فرمود: مگر نشنیدید که عبدالله بن ابی چه گفت؟ پیامبر ﷺ در طول راه، دیگر با کسی سخن نگفتند و وقتی برای نماز صبح در جایی توقف کردند، همه از شدت خستگی خودشان را روی زمین انداختند و بدون این‌که جا و بستری

۱. منافقون، ۸.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳. «فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَهُ كُلَّهُ لَا يَكَلِمُهُ أَحَدٌ» (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۹).



برای خودشان تعیین کنند، روی زمین خوابیدند.^۱ ببیند دوقطبی سازی از هر جنسی در جامعه دینی چقدر مضر است که پیامبر رحمت ﷺ این گونه مقابل آن می ایستاد.

یگانگی، شعار زندگی عاشقانه حول محور امام علیه السلام

شعار زندگی عاشقانه حول محور امام، یگانگی است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «وَالزُّمُّوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ»؛ با جمعیت و با مردم باشید؛ چون «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»؛ دست خدا با جماعت است. «وَإِيَّاكُمْ وَالْفِرْقَةَ، الْأَمَّنْ دَعَا إِلَى هَذَا السَّعَارِ فَأَقْبَلُوهُ وَ لَوْ كَانَ تَحْتِ عِمَامَتِي»؛^۲ از تفرقه بپرهیزید. کسی را که به تفرقه دعوت می کند، بکشید، هرچند زیر عمامه من باشد.

اگر بتوانیم جامعه را آرام کنیم، هر مشکلی در جامعه پیش بیاید، اصلاحش می کنیم. اما تفرقه افکنان نمی خواهند مشکلات هیچ وقت حل بشود. اما در یک فضای آرام که دوقطبی نباشد، این طور نیست. پدر و مادر در خانواده چه کار می کنند؟ فضا را آرام می کنند تا بچه ها را به سوی صلاح و سداد راهنمایی کنند. ما الان بازی آنها را بخوریم و وارد بحث حجاب و قانون حجاب بشویم؟ علیه نوجوان هایی که فریب اینترنت را خوردند حرف بزنیم؟ اینترنت تا روی دوش دوقطبی سازان سیاسی سوار نشود، اثر ندارد.

عصر ظهور، دوران رسیدن جامعه به یگانگی با امام علیه السلام

در دوران ظهور هم مدل زندگی ما که حول محور عشق به امام است، بر محور یگانگی جامعه با امام می چرخد. لذا سلام ما به امام زمان عجل الله تعالی فرجه سلام به امامی است که محور وحدت در دوران ظهور است. عرضه می داریم: «السَّلَامُ عَلَيَّ الْمُهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَيَلْتَمَّ بِهِ الشَّعْثَ وَيَخْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»؛^۳ سلام بر مهدی؛ کسی که همه امت ها را جمع می کند و اختلافات

۱. «فَقَالُوا - مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُرْجَلَ فِي مِثْلِ هَذَا الْوَقْتِ - فَرَجَلَ النَّاسُ وَ لَحِقَهُ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ! فَقَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ! فَقَالَ مَا كُنْتُ لِيُرْجَلَ فِي هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ أَوْ مَا سَمِعْتَ قَوْلًا قَالَ صَاحِبُكُمْ... فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَهُ كُلَّهُ لَا يَكَلِّمُهُ أَحَدٌ» (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۹).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۳. کفعمی، البلد الامین، ص ۲۸۶.



و پراکندگی‌ها را از بین می‌برد و زمین را پراز عدل و قسط می‌کند. دقت کنید که حضرت قبل از عدالت، وحدت ایجاد می‌کنند و این پایه آن عدالت است.

اما یکی از موضوعات مهم آخرالزمانی، اختلاف بین شیعیان است. امام صادق علیه السلام فرمود: «در آخرالزمان بین شیعیان آن قدر اختلاف می‌افتد که حتی برخی از ایشان برخی دیگر را لعن و نفرین می‌کنند و آب دهان روی همدیگر می‌اندازند: «وَ اِخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ وَ سَمَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ وَ تَقَلَّ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ»^۱. باید از یگانگی جامعه به شدت مراقبت کرد. اگر عاشق امام هستی، امام بدون یگانگی جامعه نمی‌تواند حکومت کند؛ همان طور که حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن عظمت، بیش از پنج سال عمر نکرد.

گلایه امیرالمؤمنین علیه السلام از جامعه زمانشان

این گلایه همیشگی امیرالمؤمنین علیه السلام از جامعه بود که چرا به یگانگی نمی‌رسید؟! می‌فرمودند: «وَ اِنِّي وَ اللّٰهِ لَأَظُنُّ اَنَّ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيِّدَالُوْنَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلٰى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ وَ بِمَعْصِيَّتِكُمْ اِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَ طَاعَتِهِمْ اِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ»^۲ شام به زودی بر شما غلبه خواهد کرد؛ زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرقید! شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند!

چقدر امروز رسانه‌ها می‌توانند این یگانگی را بشکنند یا ایجاد کنند؟ عوامل شکننده یگانگی جامعه چیست؟ یکی از عوامل مهم، قطعاً رسانه‌ها هستند. دروغ‌پراکنی، آغاز این شکستن یگانگی جامعه و در نتیجه، شکست جامعه است.

سخت‌گیری امام رضا علیه السلام نسبت به تفرقه افکنان

یکی از روایاتی که حضرت عبدالعظیم از امام رضا علیه السلام نقل کرده‌اند (که البته مضمون این کلام امام رضا علیه السلام در روایات دیگر نیز بیان شده است) روایتی است که موضوع آن، پرهیز از اختلاف است. اگر در تعابیر این روایت شریف دقت

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۵.



کنید، می بینید که امام رضا علیه السلام چقدر درباره کسانی که اختلاف افکنی می کنند، سخت گیرانه سخن گفته اند.

امام رضا علیه السلام می فرماید: «يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ أَنْبِغْ عَنِّي أَوْلِيَاءِي السَّلَامَ وَقُلْ لَهُمْ أَنْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا وَمُزْهَمٌ بِالصِّدْقِ فِي الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَمُزْهَمٌ بِالسُّكُوتِ وَتَزَكِي الْحِدَالِ فِيمَا لَا يَغْنِمُهُمْ»؛^۱ ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستان من برسان و به ایشان بگو که شیطان را در خودشان راه ندهند، و آنها را به راست گویی و ادای امانت امر کن و به آنها دستور بده که سکوت کنند و مجادله نکنند.

در این کلام شریف، امام رضا علیه السلام ریشه اختلاف را نشان داده، می فرماید «اساساً مجادله نکنید و سکوت کنید»؛ چون اکثر اختلاف ها از زبان بازی ها شروع می شود. اصلاً روحیه بعضی ها مجادله گری است و با بحث و جدل صحبت می کنند؛ درحالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که الگوی ما هستند، زبان مجادله نداشتند. حتی اگر کسی نزد ایشان دروغ می گفت، حضرت با صراحت نمی گفتند که تو دروغ می گویی؛ بلکه به نوع دیگری پاسخ می دادند.

کارِ سیاسیون بسیار حساس و خطیر است؛ لذا سیاسیون باید ده برابر مردم تزکیه نفس داشته باشند. یک مسئول سیاسی، دیگر یک آدم عادی نیست که عصبانی شود و هر چه دلش خواست بگوید. یک رجل سیاسی حتی از یک امام جماعت و یک استاد اخلاق نیز باید تزکیه شده تر رفتار کند.

امروز باید زاهدترین و مهذب ترین و باتقواترین انسان ها وارد سیاست شوند و اصلاً سیاست جایگاه اهل تقواست. آن قدر که یک انسان سیاسی نیاز به تقوا و تهذیب نفس دارد، یک استاد اخلاق نیاز به این سطح از تقوا ندارد. سیاسیون بدانند که توقع مردم از آن ها داشتن تقوای بالاست؛ چون در عرصه سیاست و قدرت، کنترل هوای نفس خیلی سخت است و انسان باید در مبارزه با نفس ابرقدرت باشد تا بتواند در عرصه سیاست، هوای نفس خود را کنترل کند.

۱. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۴۷.



اختلاف افکنی، باعث نفرین امام علیه السلام

امام رضا علیه السلام در ادامه روایت می‌فرماید: «وَإِقْبَالِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ الْمُرَاوَرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ قُرْبَةٌ إِلَيَّ»؛ به دوستان ما امر کن تا با هم رفیق باشند و به همدیگر روی خوش نشان دهند، زیرا این کار موجب تقرب شما به سوی ما خواهد شد. پس اگر ما به همدیگر محبت کنیم و روی خوش نشان دهیم، در واقع به اهل بیت علیهم السلام نزدیک‌تر شده‌ایم. اگر ما به یکی از دوستان اهل بیت علیهم السلام اقبال کنیم، و روی خوش نشان دهیم در واقع به وجود مقدس امام علیه السلام تقرب پیدا کرده‌ایم.

حضرت سپس می‌فرماید: «وَلَا يَسْتَعْلُوا أَنْفُسَهُمْ بِتَمْرِيقِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا فَإِنِّي آئِثٌ عَلَى نَفْسِي إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَ أَشْحَطَ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِي دَعَوْتُ اللَّهَ لِيُعَذِّبَهُ فِي الدُّنْيَا أَسَدَّ الْعَذَابِ وَ كَانَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ خودتان را به بدگویی و بددهنی نسبت به همدیگر و چنگ زدن به چهره یکدیگر مشغول نکنید. من با خودم عهد کرده‌ام که اگر کسی اختلاف افکنی کند و در این اختلاف افکنی یکی از دوستان ما را ناراحت کند، او را نفرین کنم و از خدا بخواهم در دنیا شدیدترین عذاب را به او بدهد و در آخرت هم از زیانکاران باشد.

گناه اختلاف افکنی، در حد شرک به خداست!

امام رضا علیه السلام در ادامه این روایت می‌فرماید: «وَ عَرَفْتُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لِحُسْنِهِمْ وَ تَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِهِ أَوْ آذَى وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِي أَوْ أَحْضَرَ لَهُ سُوءًا». خداوند چه کسانی را نمی‌بخشد؟ یکی از چیزهایی که بخشیده نمی‌شود، شرک است. دیگری اذیت کردن و ناراحت کردن اولیای خدا و دوستان اهل بیت علیهم السلام است؛ یعنی هم اذیت مؤمنان و هم تلاش در جهت تخریب آنها در حد شرک به خدا قبیح است. اگر کسی یک ولی خدا را اذیت کند، گناهی در حد شرک به خدا مرتکب شده است.

خود اختلاف افکنی ذاتاً بسیار زشت و ناپسند است؛ حالا در این میان اگر کسی با اختلاف افکنی، دوستان خدا و اهل بیت علیهم السلام را ناراحت کند، قطعاً زشتی آن عمل چندین برابر خواهد بود. آیا کسی که این کار را انجام دهد، عاقبت به خیر خواهد

شد؟



طبق این روایت شریف، سومین گناهی که خداوند نمی‌بخشد، این است که از مؤمنی بدی و عیبی سراغ داشته باشید و آن را پنهان نگه دارید تا در موقع خاصی آن را آشکار کنید و باعث بی‌آبرویی آن شخص بشوید. هرچند امروزه ممکن است عناوین فریبنده‌ای مثل «افشاگری» روی این کار زشت بگذارند، این عمل زشت نیز مانند شرک به خدا و اذیت‌کردن اولیای خدا بخشیده نمی‌شود.

حتی در مسائل خانوادگی نیز اگر زن و شوهر بدی همدیگر را پوشیده نگه دارند، با این قصد که در یک شرایط خاصی آن را بروز دهند تا به عنوان یک برگ برنده رو کنند، از ولایت اهل بیت علیهم‌السلام خارج می‌شوند.

امام رضا علیه‌السلام در ادامه روایت می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّىٰ يَرْجِعَ عَنْهُ فَإِنَّ رَجْعَ وَ إِلَّا نَزَعَ رُوحَ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ وَ خَرَجَ عَنْ وَّلَايَتِي وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبًا فِي وَّلَايَتِنَا وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ»^۱؛ خداوند متعال چنین کسی را نمی‌بخشد، مگر این‌که از این اختلاف‌افکنی برگردد؛ وگرنه خداوند نور ایمان را از قلبش می‌گیرد و او را از ولایت من خارج می‌کند و دیگر نصیبی از ولایت ما ندارد، و از چنین وضعیتی به خدا پناه می‌برم.

خانواده، محل تمرین رسیدن به یگانگی در یک زندگی عاشقانه

ما کجا می‌توانیم این یگانگی را در زندگی عاشقانه به ظهور و بروز برسانیم؟ یکی از جاهایی که این یگانگی به زیبایی نمایان می‌شود، محیط خانه است. اختلافات بین خانم و آقا چقدر بنیان خانواده را درهم می‌شکند و بچه‌ها را از نظر تربیتی، به عقب می‌راند؟ البته اختلاف میان زن و شوهر طبیعی است. معمولاً کسانی که برای اجرای خطبه عقد خودشان نزد حضرت امام علیه‌السلام می‌رفتند و بعد هم از ایشان می‌خواستند تا توصیه‌ای برای آنها داشته باشد، می‌فرمود: «بروید باهم بسازید».^۲ انسان چه موقع چنین توصیه‌ای برای زن و شوهرهای جوان خواهد داشت؟ وقتی که احتمال اختلاف و درگیری در زندگی را بدهد.

۱. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۴۷.

۲. خاطره رهبر انقلاب از حضرت امام در مراسم اجرای خطبه عقد، ۲۰/۰۴/۱۳۷۰.



بنابراین اختلاف بین زن و شوهر طبیعی است؛ اما وقتی با اختلافات بین خودشان غیرطبیعی برخورد می‌کنند، این قابل قبول نیست. ما در زندگی خودمان تایگانه شدن فاصله داریم، اما تا آن جا که نباید زندگی را هم بزنییم. در یک جامعه هم همین طور است. اختلافات هست، اما نباید کل زندگی را به هم بزنییم؛ چون ما یک عشق مشترک داریم و آن عشق به امام عَلَيْهِ السَّلَام است.

کاهش قدرت و قوت مقابل دشمن، نتیجه شوم یگانگی نداشتن

آن چیزی که ما تا ظهور بقیة الله الاعظم عَلَيْهِ السَّلَام نیاز داریم، زندگی عاشقانه و بدون تفرقه حول امام است. این مایه قوت و قدرت جمع و جامعه ما مقابل دشمنان خواهد بود. خداوند می‌فرماید: **﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاَتَّبِعُوا﴾**؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وقتی با گروهی از دشمنان مواجه شدید، ثابت قدم باشید. اما بلافاصله در آیه بعد می‌فرماید: **﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحَكُمْ﴾**؛^۲ دقت کنید که خداوند متعال آن جا که دشمن در مقابل ماقرار دارد، می‌فرماید باهم اختلاف نداشته باشید و از خدا و پیامبر اطاعت کنید. اطاعت از خداوند نیز به معنای رعایت شرع و اخلاق و اطاعت از رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به معنای اطاعت از امر ولایت است. وقتی با دشمن مواجه می‌شویم، باید اتحاد ما بیشتر شود و آن موقع است که اختلاف پدیده بسیار مهلک و خطرناکی خواهد بود.

سپس می‌فرماید: **﴿وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾**؛^۳ و صبر و استقامت کنید، که خداوند با صابران است. خداوند می‌فرماید: من جمع و جامعه‌ای را کم می‌کنم که اهل استقامت باشد و قبل از آن، باید اهل منازعه و اختلاف نباشند.

زندگی جمعی عاشقانه، ضامن سلامت و استقامت جامعه

در جای دیگر این زندگی عاشقانه جمعی را این گونه معرفی می‌کند و می‌فرماید:

۱. انفال، ۴۵.

۲. انفال، ۴۶.

۳. همان.



﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ﴾؛ خداوند کسانی را که در راه او جنگ می‌کنند، دوست دارد. در چه حالتی؟ ﴿صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرصُوصٌ﴾؛^۲ بنیان مرصوص یعنی چنان درهم تنیده بشوند که با هیچ چیز نمی‌شود این‌ها را از هم‌دیگر جدا کرد. اگر زندگی عاشقانه ما حول امام عشق، این‌گونه یگانه، مثل یک بنیان محکم شد، هیچ سلاخی نمی‌تواند این جمع به هم پیوسته را از هم جدا کند.

گاهی می‌بینید بین حسینی‌ها و هیئتی‌ها اختلاف شدیدی به وجود می‌آید، یا بین مسجدی‌ها اختلاف هست، یا بین مذهبی‌ها و غیر مذهبی‌های یک فامیل اختلاف شدید است. این اختلاف شدید، موجب می‌شود که یک جامعه شکست بخورد. چرا اختلافات خود را به خاطر یک عشق مشترک یعنی امام حسین علیه السلام کنار نمی‌گذارید؟! الان در جهان، جبهه مقاومت شکل گرفته است. این جبهه مقاومت همان بنیان مرصوصی است که خدا می‌فرماید من دوست دارم. می‌بینید که این جبهه مقاومت کمر اسرائیل را می‌شکند. زندگی عاشقانه حول محور امام، یک جبهه مقاومت درست کرده است. همین مدافعان حرم توانستند داعش را نابود کنند و امروز به قلب استکبار یعنی اسرائیل ضربه زده‌اند.

روضه

این زندگی عاشقانه حول محور امام، در کربلا چقدر زیبا شکل گرفت! همه برای یکی، یکی برای همه. با همه اختلافاتی که بین اصحاب امام حسین علیه السلام وجود داشت، از سن و جنس و مراتب ایمان و سابقه، شما یک ذره اختلاف در بین اصحاب ایشان نمی‌بینید. ان شاء الله برای هیچ پدری این حادثه پیش نیاید که بچه‌اش جلوی چشمش بال‌وپر بزند. مخصوصاً برای یک پدر رقیق‌القلب؛ مخصوصاً اگر این کودک شش ماهه و آن پدر، ابا عبدالله الحسین علیه السلام باشد. ابا عبدالله علیه السلام دل دیدن این صحنه‌ها را دارد؟ آنها اصلاً قصدشان این نبود که حسین علیه السلام را فقط بکشند؛ بلکه می‌خواستند شکنجه کنند، بعد بکشند. چه کینه‌ای به دل گرفته بودند از حسین علیه السلام! می‌خواستند کاری کنند که حسین علیه السلام

۱. صف، ۲.

۲. همان.



دق کند و دیگر قدرت شمشیرزدن نداشته باشد؛ و الا چرا باید علی اصغر علیه السلام را روی دستش تیرباران کنند؟ آن هم تیر سه شعبه برای گلوی علی اصغر نوزاد!

در دعای عرفه اباعبدالله الحسین علیه السلام می فرماید: ای خدایی که نگذاشتی بچه ابراهیم جلوی چشمش ذبح بشود. بعد عبارت امام حسین علیه السلام را نگاه کن: «يَا مُمَسِّكَ يَدِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ وَ فَنَاءِ عُمُرِهِ». ^۱ سنی از ابراهیم گذشته بود و دیگر دل نداشت که این صحنه را ببیند. «بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ». خدایا! رحم کن به حسین علیه السلام. اصلاً من تا روز قیامت هم نمی توانم تحمل کنم این صحنه را که امام حسین علیه السلام قبل از این که چیزی ببیند، دست هایش با خون علی اصغر گرم شد. اباعبدالله علیه السلام خون ها را گرفت و همه را به آسمان پاشید؛ چون می دید دیگر نمی تواند تحمل کند که این خون ها روی زمین بریزد. شاید آسمان و زمین زیر و رو می شد. امام باقر علیه السلام می فرماید: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ»؛ ^۲ یک قطره از این خون به زمین برنگشت.

اللعنة الله على القوم الظالمين

۱. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۸۱ (فرازی از دعای عرفه).

۲. سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۱۷.



مبحث هشتم

فواید اجتماعی زندگی
عاشقانه جمعی

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

اگر مردم شهرها ایمان بیاورند و مراقب رفتارشان باشند، درهای
ناز و نعمت را از آسمان و زمین به رویشان می‌گشاییم؛ ولی متأسفانه
آیه‌ها و نشانه‌هایمان را دروغ می‌دانند. ما هم به سزای کارهای
زشتشان، گرفتار عذابشان می‌کنیم.

اعراف، ۹۶.

مبارزه و مقاومت رمز پیشرفت و مقدمه ظهور

فواید عشق یا فدا شدن

همیشه وقتی می‌خواهیم از عشق حرف بزنیم، از فدا شدن برای معشوق می‌گوییم؛ درحالی‌که فواید و آثار عشق برای جامعه، بیش از این‌هاست. قرار شد عشق را از خلوت‌خانه روابط دو نفره بیرون بکشیم و در بستر اجتماع ببریم و خیمه عشق برپا کنیم. مسئله ما این است که چگونه یک جامعه، عشق به امام و زندگی عاشقانه جمعی را سامان دهد.

پس بیش از این‌که از فدا شدن برای معشوق در زندگی عاشقانه جمعی حرف بزنیم، اجازه دهید به فواید اجتماعی زندگی عاشقانه با محوریت عشق جهانی اشاره کنیم. امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «لَعَمْرِي لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ قُبُضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَلَّمُوا لَنَا وَاتَّبَعُونَا وَقَلَدُونَا أُمُورَهُمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَمَا ظَمِعَتْ [فِيهَا] أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ فَمَا فَاتَهُمْ مِنَّا أَكْثَرَ مِمَّا فَاتَنَا مِنْهُمْ»؛^۱ به جان خودم قسم، اگر مردم هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، در مقابل ما تسلیم می‌شدند و تابع ما می‌گشتند و امورشان را به دست ما می‌سپردند، از بالای سرشان و زیر پایشان نعمت‌ها را می‌خوردند، و تو ای معاویه! در خلافت طمع نمی‌کردی؛ ولی آن‌چه مردم با رهاکردن ما از دست داده‌اند، بیش از آنی است که ما نسبت به آنان از دست داده‌ایم.

۱. سلیم بن قیس، اسرار آل محمد، ج ۲، ص ۷۷۲.

وقتی می‌خواهیم دیگران را به زندگی عاشقانه جمعی با امام عشق دعوت کنیم، از این مدل امام حسن علیه السلام استفاده می‌کنیم. حضرت به جای بحث‌های عقیدتی، از فواید ولایت می‌گویند و این‌که اگر جامعه حول ولایت جمع می‌شود، چه فوایدی را به دست می‌آورد و اگر از محور زندگی عاشقانه، یعنی امام دور شوید، چه ضررهایی می‌بینید. حضرت با ادبیات سود و ضرر سخن می‌گویند.

چرا دین‌داران، کمتر از منافع دین‌داری سخن می‌گویند؟

دینداران چندان از منفعت‌طلبی در دین‌داری سخن نمی‌گویند. شاید برای برخی از مردم سوءتفاهم ایجاد شود که دین‌داران به دنبال منافع خودشان نیستند؛ حال آن‌که دین، آدم را آن قدر در پای منافعش محکم می‌کند که اگر کسی بخواهد منافعش را غارت کند، او را نابود خواهد کرد. خدا هیچ وقت از ما نمی‌خواهد که به خاطر دین، از منافع خودمان بگذریم. اتفاقاً دین برنامه‌تأمین منافع است؛ هم برای یک شخص و هم برای یک ملت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ خَلْقَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونُوا عَلَى آدَابٍ رَفِيعَةٍ وَأَخْلَاقٍ شَرِيفَةٍ - فَعَلِمَ أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا كَذَلِكَ إِلَّا بِأَنْ يُعْرِفَهُمْ مَا لَهُمْ وَمَا عَلَيْهِمْ وَالتَّعْرِيفُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَالتَّهْمِي»^۱ خداوند خلق را آفرید تا آنها را مؤدب به آداب و اخلاق شریف گرداند، و خدا دید که وقتی بخواهد مردم را مؤدب کند، باید برای آنها توضیح بدهد که چه چیزی به نفعشان است و چه چیزی به ضررشان، و خدا برگزید که منافع ما را با «امر و نهی» به ما گوشزد کند.

اصلاً خدا چرا به ما دستور داد؟ به خاطر منافع ما. تو که منفعت‌طلب نیستی، اصلاً چه دستوری می‌خواهی دریافت کنی؟! فلسفه دستور دادن خدا این است که تو ضرر نکنی.



ادبیات قرآن، ادبیات دعوت به منافع

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛^۱ این که روزه بگیرید، به نفع خودتان است، اگر بفهمید. در آیهٔ دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛^۲ صدقه بدهید، زیرا به نفع خودتان است، اگر بفهمید. صدقه دادن به نفع آدم است و خدا چون می‌خواهد تو به این منفعت برسی، به آن امر می‌فرماید.

آدم وقتی دید که می‌تواند به یک مؤمن کمک کند، باید خوشحال شود و به این کار اشتیاق پیدا بکند؛ چون به نفع خودش است. قوانین عالم این گونه است.

در آیهٔ دیگر می‌فرماید: ﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛^۳ برخیزید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید، که این به نفع شماست، اگر بفهمید.

ادبیات قرآن را ببینید! می‌فرماید: ﴿فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾؛^۴ ای پیامبر! به مردم بگو که هر کس هدایت یابد، به خاطر خودش است و هر کس هم گمراه شود، به خودش ضرر زده، و من وکیل و نگهبان شما نیستم. یعنی برو به فکر خودت باش! این بارها در قرآن تکرار شده است که «ای پیغمبر! به مردم بگو که من نگهبان شما نیستم!»؛ یعنی به فکر منافع خودتان باشید.

می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾؛^۵ اگر کسی کار خوب انجام بدهد، برای خودش کرده، و اگر کسی کار بد انجام دهد، علیه خودش کرده است. البته این که چرا این‌ها به نفع خودمان است، ممکن است مقداری پیچیده باشد؛ اما کسی که منفعت طلب نباشد، اصلاً اینها را نمی‌فهمد؛ چون از منافع خودش گذشته است.

۱. بقره، ۱۸۴.

۲. بقره، ۲۸۰.

۳. توبه، ۴۱.

۴. یونس، ۱۰۸.

۵. فصلت، ۴۶.



فلسفه خلقت انسان هم این است که به منافع خودش برسد. راوی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که چرا خدا انسان‌ها را آفریده است؟ امام یکی از دلایل را این‌گونه بیان فرمود: «**خَلَقَهُمْ لِيَنْتَفِعَهُمْ**»؛ آنان را آفریده که منفعت به ایشان برساند.

چرا دین غریب است؟ چون ما نمی‌فهمیم که دین‌داری به نفعمان است؛ ضمن این‌که خیلی از ما اصلاً به معنای واقعی کلمه، منفعت طلب نیستیم؛ یعنی دنبال بالاترین منافعمان نیستیم، لذا اول باید منفعت طلب بشویم!

گناه‌کار، غافل از منافع خویش

کسی که گناه می‌کند، در واقع خودش را دوست ندارد. باید به گناه‌کار بگوییم خودخواه باش! چرا خودت را فراموش کرده‌ای؟! آدم گناه‌کار یعنی آدمی که به فکر منافع خودش نیست.

آدم‌ها باید منفعت طلب و خودخواه شوند! تا منفعت طلب و خودخواه نشوی، نمی‌توانی دین‌دار باشی! خودت را نفروش؛ خودت را فراموش نکن؛ منافع خودت را در نظر بگیر! قرآن کریم می‌فرماید: «**وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**»؛^۲ هم چون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد؛ آنها فاسقاند. چرا برخی دین‌داری نمی‌کنند؟ چون خودشان را نمی‌خواهند. خودشان را فراموش کرده‌اند. منافع خودشان را نمی‌بینند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «**كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا أَبَا ذَرٍّ أَظْرَفِنِي بِشَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ الْعِلْمَ كَثِيرٌ وَلَكِنْ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تَسِيءَ إِلَى مَنْ تُحِبُّهُ فَأَفْعَلْ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا يُسِيءُ إِلَيَّ مِنْ يُحِبُّهُ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ نَفْسُكَ أَحَبُّ الْأَنْفُسِ إِلَيْكَ فَإِذَا أَنْتَ عَصَيْتَ اللَّهَ فَقَدْ آسَأْتَ إِلَيْهَا**»؛^۳ شخصی به جناب اباذر نوشت: ای اباذر! مطلبی ظریف برایم بنویس تا چیزی بیاموزم.

۱. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۹.

۲. حشر، ۱۹.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵۸.



ابوذر به وی نوشت: دانش بسیار است، اما اگر توان داری، به کسی که دوستش می‌داری، بدی نکن، و آیا دیدهای که کسی به دوست خویش بدی کند؟ آری، نفس تو محبوب‌ترین چیزها نزد توست؛ پس وقتی فرمان خدا را زیر پا می‌گذاری، به نفست بدی می‌کنی (و او را مستحق آتش می‌گردانی).

تقابل اخلاص با منفعت‌طلبی

اگر این اصل را پذیرفتیم که دین در اوج تناسب با منفعت‌طلبی قرار دارد و دین برنامه تأمین منافع است، آن‌گاه دو پرسش اساسی در این جا مطرح می‌شود: یکی این که چطور اخلاص را با منفعت‌طلبی جمع کنیم؟ بعضی‌ها فکر می‌کنند مخلص یعنی کسی که همه منافع خودش را کنار گذاشته و می‌گوید: «اصلاً نمی‌خواهم هیچ چیز به نفع خودم باشد؛ فقط می‌خواهم به نفع خدا باشد!» این تصور عوامانه از اخلاص است.

اخلاص یعنی فقط به نفع عالی‌ترین منافع عمل کنی. اگر عالی‌ترین منافع تأمین بشود، دیگر نیازی به منافع کم‌ارزش نداری. ترجمه حقیقی اخلاص برای خدا این است که فقط عالی‌ترین منافع خود را در نظر بگیری. شما مخلص تراز امیرالمؤمنین؟ ه؟ در عالم سراغ دارید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مَا أَحْسَنُ إِلَيَّ أَحَدٍ قَطُّ»؛ من به هیچ وجه به هیچ کس احسان نکردم! وقتی مردم این سخن حضرت را شنیدند، با تعجب سر بلند کردند و به ایشان نگریستند. حضرت این آیه قرآن را خواندند: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»؛ هر کار خوبی که برای کسی انجام بدهی، برای خودت کرده‌ای.^۲

تقابل دین‌داری منفعت‌طلبانه با دین‌داری عاشقانه

پرسش بعدی این است که «دین‌داری منفعت‌طلبانه چگونه با عشق و دین‌داری عاشقانه قابل جمع است؟» اول باید دید که عشق یعنی چه؟ آیا اصلاً تصورمان درباره عشق درست است یا نه؟ اگر بخواهیم خیلی ساده بیان کنیم، باید بگوییم «عشق یعنی محبت شدید یا شدیدترین نوع محبت!». البته عشق

۱. اسراء، ۷.

۲. طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۱۸.



به معنای لغوی - در زبان عربی - یعنی لجاجت بازی. ولی عشق به آن معنایی که در ادبیات فارسی استفاده می‌شود، در عربی «حُب» گفته می‌شود.

اگر عشق را به معنای «محبت شدید» بگیریم، این معنای درستی است؛ چنان که در قرآن کریم هم آمده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۱. ولی اگر عشق را این‌طور ترجمه کنیم: «عشق یعنی این که خودت را فدا کنی و از منافع خودت بگذری!» این معنا برای انسان معنا ندارد؛ مگر این که کسی حواسش نباشد یا هول شود و خودش را فدا کند، که این هم مایهٔ پشیمانی است؛ چون انسان موجودی خودخواه است!

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «جِيلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ يَنْفَعُهَا وَبُغْضِ مَنْ أَضَرَ بِهَا»^۲؛ قلب انسان این‌طور سرشته شده است که هر کس به نفع او باشد، دوستش دارد و هر کس به ضرر او باشد، از او بیزار است.

عشق اگر به این معنا باشد که کلاً از منافع خودت بگذری، این حتی برای اولیای خدا و در ارتباط با خدا هم نیست؛ یعنی این‌طور نیست که اولیای خدا به خاطر خدا از منافع خودشان بگذرند. بلکه اولیای خدا از نفع کمتر برای نفع بیشتر گذشتند. به همین دلیل، امام حسین علیه السلام در گودی قتلگاه هم از خدا عذرخواهی می‌کرد و خودش را بدهکار خدا می‌دانست!

چرا اولیای خدا دائماً خودشان را بدهکار خدا می‌دانستند؟ چون هر قدمی که به سوی خدا برمی‌داری (چه قدم درست، چه ناقص) خدا این قدر پاداش به تو می‌دهد که شرمنده و بدهکارت می‌کند! اصلاً نمی‌توانیم به نفع خدا قدمی برداریم که به نفع خودمان نباشد؛ حتی نمی‌توانیم قدمی برداریم که به نفع خدا هم نباشد، ولی از خودمان گذشته باشیم! مگر خدا می‌گذارد ما از خودمان بگذریم!؟

عشق را اگر به معنای فداکاری یا علاقه‌ای بگیریم که منجر به فدا شدن و نابود شدن منافع ما باشد، این برای انسان قابل تصور نیست. مثلاً عشق مادر

۱. بقره، ۱۶۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۵۲.



به فرزند را در نظر بگیرید. مادری که برای فرزندش فداکاری می‌کند، در واقع تمایلات زیبا و عالی خودش را ارضا می‌کند. و چنین شخصی، هم از خدا بیشتر بهره‌مند می‌شود و هم از حیات؛ ضمن این‌که وقتی انسان تمایلات عالی خودش را ارضا کند، شکوفا می‌گردد و بزرگ می‌شود.

شهادت هم منافع عالی خودشان را در نظر گرفتند و وقتی این منافع عالی را دیدند، منافع کمتر را فدا کردند. پس عشق به معنای این‌که کسی به طور مطلق خودش را فدا کند یا از همه منافع یا عالی‌ترین منافع خودش بگذرد، نداریم. خداوند درباره شهادت از عبارتی شبیه «تجارت» استفاده می‌کند؛ یعنی کسی که خدا جانش را می‌خرد و او هم از این تجارت سود می‌برد. می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾^۱. بنابراین منفعت طلبی با عاشقی جمع‌شدنی است.

کدام منفعت طلبی بد است؟

اما آن چیزی که به عنوان منفعت طلبی بد مطرح است، این است که انسان به دنبال منفعت کم باشد. این نوع منفعت طلبی، هم اخلاق آدم را خراب می‌کند، هم آدم را قسی‌القلب می‌کند و هم لذت عاشقی در آن نیست. اما اگر همه منافع و عالی‌ترین منافعتان را طالب باشید، اتفاقاً انسان بسیار رقیق‌القلب، لطیف، خوش اخلاق، دل‌رحم و عاشقی خواهید شد.

منفعت طلبی در چه مواردی بد است؟ اول این‌که منفعت طلبی وقتی کم باشد، بد است. دوم این‌که منفعت طلبی وقتی در جهت بد باشد، بد خواهد بود. اما اگر منفعت طلبی در جهت درست باشد، حتی اگر منفعت دنیایی هم باشد، خوب است.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به ایشان خبر داد که شما در فلان معامله و تجارت، مبلغ نسبتاً زیادی (صد دینار) سود برده‌اید. وقتی این مبلغ را برای

۱. توبه، ۱۱۱.



حضرت آورد، امام خوشحال شد و لبخند زد و فرمود: «فَقُلْتُ لَهُ قَدْ رَجَحْتُ لَكَ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ قَالَ فَفَرِحَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بِذَلِكَ فَرِحًا شَدِيدًا»؛ مگر خوشحال شدن برای به دست آوردن پول چیز بدی است؟! نه. اگر می‌خواهی این پول را به عنوان یک عبد برای مولایت خرج کنی، یا به عنوان کسی که وظایفی دارد و می‌تواند به خیلی‌ها کمک کند و این پول را ابزار بندگی خدا قرار دهد. اگر از این پول درآوردن، خوشحال بشوی، نه تنها بد نیست، بلکه بسیار خوب است.

اما اگر خوشحالی‌ات در این جهت باشد که بخواهی این پول را در مسیر بد و گناه خرج کنی، یا تصور کنی که با وجود این منفعت، از خدا مستقل می‌شوی و دیگر برای گدایی در خانه خدا نمی‌روی و التماس نمی‌کنی، این چیز بدی است و هرچقدر هم خوشحال بشوی، قسی‌القلب تر هم می‌شوی.^۲

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: «ما که حب دنیا داریم، پس بدبختیم؟ فرمودند: منظور از حب دنیا چیست؟ گفت: (مثلاً) می‌خواهم پول و ثروت داشته باشم و... حضرت فرمود: پول و ثروت را برای چه می‌خواهی؟ (یعنی از انگیزه او سؤال کرد). گفت: برای این‌که خانواده‌ام راحت باشند و بتوانم به زیارت بروم و صدقه بدهم و... حضرت فرمود: «لَيْسَ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا هَذَا مِنَ الْآخِرَةِ»؛^۳ این‌که حب دنیا نیست؛ بلکه برای آخر است.

قدرت و پیشرفت جامعه، مهم‌ترین آثار زندگی عاشقانه جمعی بر

محور امام علیه السلام

با این مقدمه نسبتاً طولانی، به اصل مطلب می‌رسیم و آن این است که آثار زندگی عاشقانه جمعی بر محور امام چیست؟ یکی از آثارش این است که در اثر تقوای جمعی و مراقبت از جمع و جامعه، این جامعه توانایی جذب حداکثری برکات از زمین و آسمان را پیدا می‌کند. این مهم‌ترین فایده زندگی عاشقانه جمعی حول امام است. خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۷۶.

۲. پناهیان، «گناه چیست؟ توبه چگونه است؟»، دسترسی در:

<http://panahian.ir/post/5432>

۳. ابن‌ادریس حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۶۴.



بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛^۱ و چنانچه مردم شهرها و دیارها همه ایمان آورده و پرهیزکار می‌شدند، همانا درهای برکت را از آسمان و زمین به روی آنها می‌گشودیم.

فرمود: «مَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَاشَ قَوِيًّا وَ سَارَ فِي بِلَادٍ عَدُوِّهِ آمِنًا»؛^۲ هر کس تقوا داشته باشد، قدرتمندانه زندگی می‌کند، و در شهرهای دشمنش در امنیت سیر می‌کند. ثمره نزول برکات در اثر تقوای جمعی، یک زندگی قدرتمندانه است. بنابراین می‌توانیم بگوییم: جامعه‌ای که بر محور عشق به امام، زندگی عاشقانه جمعی خود را سامان می‌دهد، جامعه‌ای قوی است. جامعه قدرتمند، پیشرفت هم می‌کند. جامعه قوی، جامعه‌ای است که مقاومت می‌کند، و مقاومت یک جامعه موجب قدرتمندی و پیشرفت آن جامعه است. اگر در جامعه خودمان هر وقت سخن از مقاومت گفته می‌شود، مردم به یاد پیشرفت و آبادانی نمی‌افتند، یعنی ما نتوانسته‌ایم مقاومت را درست توضیح دهیم. کدام جامعه، حتی غیراسلامی بدون مقاومت پیشرفت کرده است؟

امروز در جامعه ما به گونه‌ای القا می‌شود که انگار تمام بدبختی‌های ما به خاطر مقاومت است! شاید مردم مقاومت را مقدس بدانند، اما آیا مفید هم می‌دانند؟ فواید مقاومت چیست؟ در مدارس و محافل مذهبی، چقدر توانستیم ادبیات مقاومت را با نگاه به منافع آن پیاده کنیم؟ امروز هرچه پیشرفت کردیم، به خاطر مقاومت است و هرچه پسرفت کردیم، به خاطر عدم مقاومت است.

برخی از دستاوردهای دولت شهید جمهور زیر سایه شعار مقاومت

دیدید که دولت آقای رئیسی شهید جمهور، چقدر شعار مقاومت را سر داد و به چه پیشرفت‌هایی رسید. هرچند کار بر زمین مانده هم زیاد است و کسی منکر این نیست، اما هرچه به دست آوردیم، به خاطر مقاومت دولت آقای رئیسی در تمام عرصه‌های مدیریت جامعه بود. نباید دستاوردها و پیشرفت‌ها را منکر شویم.

دولت شهید جمهور در شرایطی روی کار آمد که ۶۰۰ هزار میلیارد ریال بدهی از

۱. اعراف، ۹۶.

۲. علامه مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۸۳.



دولت گذشته بر دوش دولت سیزدهم قرار گرفت و ماهانه ۱۰۰ تا ۱۲۰ هزار میلیارد ریال بدهی پرداخت می‌شد.^۱ آیا این اعداد و ارقام کم است؟! آمارها نشان می‌دهد که دولت یازدهم و دوازدهم رکورددار کاهش تولید و عرضه مسکن بوده و حداقل در ۱۶ سال اخیر این موضوع را شاهد بودیم. بر اساس آمارها استان تهران با کاهش ۷ درصدی، خراسان ۶۵ درصدی و البرز و اصفهان با کاهش ۵۴ درصدی در این بخش مواجه بوده‌اند؛ موضوعی که یکی از عوامل رشد شاخص قیمت مسکن در دولت روحانی است. فقط در شهر تهران قیمت مسکن رشد ۶۴۷ درصدی داشته است.^۲ بعد شما می‌بینید دولت شهیدجمهور در حوزه مسکن چه کرده است؟ از ابتدای دولت سیزدهم تاکنون ساخت بیش از ۶/۲ میلیون واحد مسکونی آغاز شده که این رقم در مقایسه با طرح مسکن مهر یک رکورد محسوب می‌شود.

در دولت شهیدجمهور رکوردهای عجیبی جابه‌جا شد. ای کاش می‌گذاشتند یک روایت صحیح و تصویر روشن از این همه خدمات ایشان ارائه شود. البته خدا با شهادتش کاری کرد که کارهای شبانه روزی ایشان دیده شود.

«رومانو پرودی»، نخست‌وزیر سابق ایتالیا دارای دکتری اقتصاد و نظریه‌پرداز توسعه بود. مدت‌ها پیش به تهران آمد و با یکی از سیاستمداران ملاقات کرد. پرودی در آن دیدار می‌گفت: «سی سال است که مسائل ایران را دنبال می‌کنم و می‌بینم کشور شما در چه وضعیتی است؛ اما آن چه اهمیت دارد، این است که شما فقط مقاومت نکرده‌اید، بلکه پیشرفت هم کرده‌اید».

این فقط حرف پرودی نیست. این تعبیر را سران بعضی از کشورهای اروپایی هم در دیدارهای خود به صراحت گفته‌اند. گاهی هم می‌گفتند: «اگر فشاری که به شما وارد می‌شود، به دولت ما وارد می‌شد، شش ماه هم نمی‌توانستیم دوام بیاوریم. شما سال‌هاست که هم مقاومت می‌کنید و هم پیشرفت».^۳

1. <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1401/03/29/2731135>

۲. همان.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، «چهار دهه مقاومت، چهار دهه پیشرفت»، دسترسی در: <https://hawzah.net/fa/SpecialTopics/View/81959/9530>



انگار آن‌ها هم می‌فهمیدند این انقلاب از جنس دیگری است.

آنها نمی‌دانند که تنها راه پیشرفت ما همین مقاومت است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً عَذْقًا»؛^۱ اگر آنها در راه استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می‌کنیم. آب فراوان یک نماد هست؛ یعنی آثار و برکات فراوانی به دست می‌آوریم؛ یعنی به ادبیات امروز ما پیشرفت در اثر مقاومت و استقامت به دست می‌آید.

امام حسین علیه السلام در سخنرانی برای اصحاب خویش در روز عاشورا و پیش از شروع جنگ، به قیام امام دوازدهم علیه السلام اشاره فرمودند و در توصیف آن زمان، آیه ۹۶ سوره اعراف را تلاوت کردند، که در اثر تقوای جمعی، برکات از زمین و آسمان بر شما نازل می‌شود. یعنی در پناه مقاومت است که برکات خدا بر سر مؤمنین فرومی‌ریزد و ظهور محقق می‌گردد. هم‌چنان که مقاومت فوق‌العاده مردم غزه نشان داده است. همان‌طور که شاهد برکات فراوان عملیات غرورآفرین «وعده صادق» و اقتدارآفرینی برای ایران اسلامی بودیم. این سنت خداست و فرمود: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛^۲ ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. باید بدانیم که در نقشه راه خدا قرار گرفته‌ایم؛ لذا نباید با محاسبات مادی، میدان مبارزه را از ترس گرفتاری و مرگ و... ترک کرد.

عنصر مقاومت در کربلا

بنابراین اگر می‌گوییم زندگی عاشقانه حول محور امام علیه السلام، مهم‌ترین فایده این زندگی عاشقانه، قدرتمندی است که در اثر مقاومت به دست می‌آید. در کربلا دو عنصر خیلی چشم‌نواز و چشم‌گیر است. شاید بتوان گفت راز ماندگاری حماسه ابا عبدالله الحسین علیه السلام هم همین دو عنصر طلایی است. حتی می‌شود با این دو عنصر امام حسین علیه السلام را به جهانیان معرفی کرد. اصلاً ظرفیت جهانی شدن امام حسین علیه السلام در این دو عنصر اصلی نهفته است.

۱. جن، ۱۶.

۲. قصص، ۵.



عنصر اول، مظلومیت اباعبدالله الحسین علیه السلام است. این مظلومیت آن قدر ملموس و محسوس و زنده است که همه آن را با صدای بلند فریاد می‌زنند. البته این مظلومیت لایه‌های پنهانی دارد، مثل قرآن که فرموده‌اند باطن دارد. اهل بیت علیهم السلام هم که قرآن زنده هستند، باطن مظلومیت آن‌ها را کمتر کسی می‌فهمد و برای آن گریه می‌کند. ولی بالاخره پرچم مظلومیت اباعبدالله علیه السلام برافراشته است؛ هرچند افکار پلیدی خواسته‌اند تا این حقیقت را نادیده بگیرند، اما موفق نشده‌اند. یا حرف‌های بیهوده‌ای که می‌زنند و می‌گویند: ماملت غمیم و هیچ شادی در زندگی نداریم! این‌ها نفهمیدند که در غم حسین علیه السلام چقدر فرح و شادی هست. غمی نیست که آدمی را افسرده و ناامید کند. ای کاش یک سفر اربعین به کربلا می‌رفتند. چقدر محرومند کسانی که اربعین را تجربه نکرده‌اند! فرمود: «مَا أَنَا مَكْرُوبٌ قَطُّ وَ لَا مَلْهُوفٌ إِلَّا فَرَجَ اللَّهُ عَنْهُ»؛ خدا غم را از دل زائر حسین می‌برد. امام سجاد علیه السلام با گریه بسیارش، عنصر مظلومیت اباعبدالله علیه السلام را زنده نگه داشت.

اما عنصر دوم در کربلا، مقاومت است. حمله‌های زمان، تیرهای زهرآگین در چله قرار داده‌اند تا عنصر با عظمت مقاومت سیدالشهدا علیه السلام را در برابر جبهه کفر، آن هم در منبر حسینی نشانه برونند. آن شیخ بالای منبر می‌گوید: چه کسی گفته که امام حسین علیه السلام قیام کرده؟! یزید به امام حسین علیه السلام مزاحمت ایجاد کرد و امام هم مجبور شد مقابله کند! یا می‌گویند: امام حسین علیه السلام اهل مذاکره بود! امام حسین و قیام با عظمتش را فدای مطامع پست سیاسی خودشان می‌کنند. این‌ها تیرهای زهرآگینی است که قیام حسینی، به خصوص عنصر مقاومتش را نشانه گرفته.

درحالی که شما اگر مقاومت اباعبدالله علیه السلام در کربلا را کنار بگذارید، نمی‌توانی با مظلومیتش ارتباط عمیق قلبی پیدا کنی. اگر حضرت دست بسته و بدون حماسه و مقاومت، به شهادت می‌رسید، آیا مظلومیت اباعبدالله این همه حزن و گریه و مصیبت داشت؟! این رجز امام حسین علیه السلام است که فرمود: «الْمَوْتُ أَوَّلِي مِنْ زُكُوبِ الْعَارِ». بنابراین ضرورت است که عنصر مقاومت را بهتر بشناسیم تا مانع تحریف معنوی حماسه اباعبدالله حسین علیه السلام شویم.



عنصر مقاومت عاشورایی بود که حماسه عظیم دیگری به نام «دفاع مقدس» را آفرید. دفاع مقدس بدون نگاه به مقاومت عاشورا اصلاً شکل نمی‌گرفت. امروز هم عنصر مقاومت در منطقه، تمام معادلات را برهم زده. بعد شما می‌بینید از دل فرهنگ مقاومت، شهید حُججی پدید می‌آید که در تشییع جنازه او یک میلیون آدم شرکت کردند و عالمی را متأثر خودش کرد و همه نگاه چشمان مقاوم شهید حججی را تعظیم کردند.

عنصر مقاومت، دشمن دارد. سرفصل‌های درسی در مدرسه و دانشگاه در دست کسانی است که با فرهنگ مقاومت ضدیت دارند. آیات جهاد را حذف کردند؛ چرا؟! درحالی که فرهنگ مقاومت بسیار روح‌بخش است. بنابراین ضرورت دارد که بهتر و بیشتر با مقاومت آشنا شویم.

بعضی‌ها با خیال‌بافی یا از روی غرض می‌خواهند جامعه را از فرهنگ مقاومت خالی کنند. اگر این‌طور بشود، دیگر چه از این جامعه باقی می‌ماند؟ جامعه‌ای وابسته و دست‌بسته و ضعیف و حقیر. به فرموده امام علی علیه السلام کسانی که مقاومت را سست می‌کنند، سامری‌های این امتند. سامری این امت کسی است که می‌گوید: جنگ نه، جنگ نه. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به حسن بصری که در جنگ جمل طرفدار مخالفان حضرت بود، اما در جنگ شرکت نکرد، فرمود: «هر قومی یک سامری دارد و این (حسن بصری) سامری این امت (در میان بصریون) است. او مانند سامری نیست که از اجتماع می‌ترسید و «لامساس» می‌گفت، بلکه از جنگ می‌ترسد و «لَا قِتَال» می‌گوید: «أَمَّا إِنْ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيٌّ وَ هَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ، أَمَّا إِنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مِسَاسَ وَ لَكِنْ يَقُولُ لَا قِتَالٌ»^۱

فرهنگ ضد مقاومت، فرهنگ سامری است که می‌تواند زحمات موسی بن عمران‌ها را بر باد دهد. مادرهای محترم باید بچه‌ها را مقاوم بربایورند. درس اصلی کربلا نماز نبود. امام حسین علیه السلام هم قیام نکرد به خاطر این که مردم نماز نمی‌خوندند. البته باید فرزند را نمازخوان تربیت کنیم، ولی عنصر اصلی، مقاومت است.

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۲.



روضه

ببینید که در کربلا علی اکبر علیه السلام چقدر مقاوم است! عشق به امام، او را چقدر مقاوم کرده بود. علی اکبر علیه السلام نخستین نفر از بنی هاشم بود که به میدان رفت. هر کس از بنی هاشم اذن میدان می‌خواست، امام اجازه نمی‌داد، اما تا علی اکبر علیه السلام اذن خواست، امام به او اجازه رفتن به میدان داد. در دل امام غوغایی برپاست. در روایت است که آقا صدا زد: علی جان! می‌خواهی بروی برو، ولی کمی آهسته برو تا بیشتر بتوانم ببینمت. یک نگاه مایوسانه‌ای به او کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدَ عَلَيَّهِمْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ وَ كُنَّا إِذَا اسْتَقْنَا إِلَى تَبِيكَ نَنْظُرُنَا إِلَيْهِ»؛^۱ خدایا! خودت بر این قوم شاهد باش که به سوی آنها جوانی رفت که از نظر جمال و کمال و سخن گفتن، شبیه‌ترین مردم به رسول توست و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبر تو بودیم، به چهره علی اکبر می‌نگریستیم.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: بالاترین لذت‌ها چیست؟ فرمود: «پدری فرزندی را به حد بلوغ برساند و این پسر در مقابل دیدگان پدر راه برود. این منظره خیلی برای پدر لذت‌بخش است. پرسیده شد: سخت‌ترین مصیبت‌ها چیست؟ فرمودند: همان جوان در مقابل دیدگان پدر از دست برود».

سخت‌است پیش چشم بابا

غلطیده به خون جوان بمیرد

از بهر پدر عصای پیری است

ای وای که پیش از آن بمیرد

امام به وسط میدان رفت و با آن صدای مردانه‌شان عمرسعد را مخاطب قرار داد و فرمود: ای عمرسعد! خدا نسلت را قطع کند که نسل مرا قطع کردی. علی اکبر این‌طور به میدان رفت. وارد میدان شد و جنگی حیدری کرد. در مقاتل آمده ۱۲۰ نفر از سواران دشمن را کشت. تا این‌که تشنگی بر او چیره شد و نزد بابا برگشت: «يَا أَبَتُ! الْعَطَشُ قَتَلَنِي ثِقْلَ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي»؛^۲ پدر جان! شدت تشنگی مرا

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۳.

۲. ابن‌نماحلی، مثیر الاحزان، ص ۶۹.



کشته و سنگینی اسلحه مرا به زحمت انداخته. امام حسین علیه السلام گریست و فرمود: «محبوب دلم! صبر کن که به زودی رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سیراب خواهد کرد و بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد».

علی اکبر علیه السلام به میدان برگشت و بر اثر غافل گیری، دشمن نیزه‌ای به حضرت زد و علی اکبر علیه السلام تعادلش را از دست داد و دست به گردن اسب انداخت و اسب به میان دشمن رفت. هر کس می‌رسید، ضربه‌ای به علی اکبر می‌زد. آن قدر ایشان را زدند تا «فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْباً إِرْباً». در این هنگام علی اکبر صدا زد: «يَا أَبَتَاهُ عَلِيَّكَ مِنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ...»؛ ای پدر! سلام بر تو. جدم رسول خدا سیرابم کرد و به شما سلام می‌رساند و می‌فرماید: به سوی ما شتاب کن! ابی عبدالله علیه السلام خودش را به بالین علی اکبرش رساند و او را در آغوش گرفت، اما دلش آرام نشد؛ پس گونه بر گونه علی گذاشت و فرمود: «بعد از تو آف بر این دنیا».

جوانان بنی‌هاشم بیایید

علی را بر در خیمه رسانید

خدادانده من طاقتم ندارم

علی را بر در خیمه رسانم



مبحث نهم

قدرتِ عشقِ جمعی،
حولِ عشقِ جهانی

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾

کسانی که بی دینی می کنند، خیال نکنند مهلتی که به آن ها می دهیم، به سودشان تمام می شود! به آن ها مهلت می دهیم، فقط برای اینکه برگناه خود بیفزایند! بله، عذابی خفت بار نصیبشان می شود.

آل عمران، ۱۷۸.

دست برتر با جریان باطل نیست؛ آینده تاریک جریان باطل

عشق جهانی، عشق سیاسی است

اگر در زندگی جمعی، یک عشق جهانی محور قرار بگیرد، آن هم عشقی جهانی مثل عشق به امام علیه السلام، این جامعه یک جامعه قدرتمند خواهد شد. این جاست که پای عشق به سیاست و قدرت کشیده می شود. اصلاً نمی توانیم بدون نگاه به قدرتی که چنین جمعی پیدا می کند، درباره زندگی عاشقانه با امام فکر کرد. طبیعتاً اشک های شما هم اشک هایی است که در معادلات قدرت اثرگذار خواهد بود؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم. به قول امام علیه السلام: «این که برای یک قطره اشک آن قدر ثواب ذکر شده است، ائمه از اول نقشه داشتند و آن تأثیرات سیاسی آن را می دیدند».^۱

لذا دشمن از این اجتماعات هراس دارد. البته بعضی ها در به انحراف کشاندن مقاصد عالی اهل بیت علیهم السلام استعداد دارند. طوری برای امام حسین علیه السلام گریه می کند، که از آن، درگیری با طاغوت برداشت نشود. واقعاً خیلی هنر

۱. شاید غرب زده ها به ما بگویند «ملت گریه» و شاید خودی ها نمی توانند تحمل کنند که در مقابل یک قطره اشک، چقدر ثواب هست. یک مجلس عزا چقدر ثواب دارد. نمی توانند آن چیزهایی که برای ادعیه ذکر شده و آن ثواب هایی که برای دو سطر دعا ذکر شده را ادراک و هضم کنند. جهت سیاسی این دعاها و این توجه به خدا و توجه همه مردم را به یک نقطه. این است که یک ملت را بسیج می کند برای یک مقصد اسلامی. مجلس عزانه برای این است که گریه کنند برای سیدالشهدا علیه السلام و اجر ببرند. البته این هم هست و دیگران را اجر اخروی نصیب کند. بلکه مهم، آن جنبه سیاسی است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه اش را کشیده اند که تا آخر باشد و آن، این اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت یک ایده، و هیچ چیز نمی تواند این کار را به مقداری که عزای حضرت سیدالشهدا علیه السلام در او تأثیر دارد، تأثیر بکند (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۳۴۵).

می‌خواهد طوری عزاداری کنی که نشان دهد امام حسین علیه السلام در وسط یک نزاع سیاسی شهید شده و از آن، بویی از سیاست در قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام به مشام نرسد.

ولی بدانید که زندگی جمعی حول یک عشق جهانی مثل امام، قدرت‌آفرین است و پشت قدرتمندان عالم را به لرزه درمی‌آورد؛ چون این قدرت، دیگر قابل رقابت نیست؛ این قدرت قابل مدیریت و کنترل نیست. بدانید که دشمنان بشریت، همیشه به دنبال این بوده‌اند که جامعه را ضعیف کنند. این سیاست کلان فرعون‌ها در طول تاریخ است. می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ فرعون بعد از این که قدرت یافت، چه می‌کند؟ ﴿وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهَا مِهْمًا﴾؛ اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود و گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند.^۱

پس نقش امام و عشق به او در زندگی عاشقانه جمعی این است که امام جامعه را یکپارچه می‌کند و از پراکندگی نگه می‌دارد. جامعه که یک پارچه شد، قدرتمند می‌شود. امام چگونه جامعه را قدرتمند می‌کند؟ با واگذاری مسئولیت‌ها به مردم. همه جامعه به عشق امام مسئولیت‌پذیر می‌شوند.

یک اشتباه ذهنی بسیار بزرگ!

یک اشتباه بسیار بزرگ در ذهن‌ها به صورت ناخودآگاه رخ می‌دهد که باید آن را برطرف کرد؛ باید ولایت را به گونه‌ای تعریف کرد که این اشتباه در ذهن‌ها شکل نگیرد. ما به دنبال دولت کریمه هستیم. محور و رئیس این دولت کریمه، امام است، ولی بعضی‌ها از موضوع امامت یا جامعه ولایی یا ولایت‌مداری برداشت اشتباه دارند و فکر می‌کنند که همه مسئولیت‌ها بر عهده امام است و ایشان فرمان می‌دهد و دیگران اطاعت می‌کنند.

مسئولیت امام مشخص است: فرمان می‌دهد و اطاعت از او هم لازم است؛ ولی هیچ‌وقت کار جامعه ولایی با یک رکن پیش نمی‌رود. یک رکن آن امام و مسئولیتی است که او دارد و رکن دیگرش مردم هستند و مسئولیتی که دارند.



خوب است به جای کلمه «اطاعت» بگوییم «مسئولیت و مسئولیت پذیری». امام به چه کسانی دستور می دهد؟ به آدم‌هایی که مسئولیت پذیر باشند. مهم‌ترین دستور امام چیست؟ مسئولیت‌پذیری. چه کسانی می‌توانند به خوبی از امام اطاعت کنند؟ آن‌ها که مسئولیت‌پذیر هستند.

فرمود: «لَيْسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظَمْتَ فِي الْحَقِّ مَرْئِيَّتَهُ، وَجَسَمْتَ فِي الْحَقِّ فَضِيلَتَهُ بِمُسْتَعْنٍ عَنْ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ حَقِّهِ!»؛ هیچ‌کس بی‌نیاز نیست از این‌که یاری شود در انجام آنچه خدا از حق خودش برگردن او نهاده است، اگرچه از نظر حق و حقیقت جایگاهش عظیم و فضیلتش در حق بزرگ باشد.

مردم انتظار دارند کسی بیاید و همه کارهایشان را بر عهده بگیرد؛ لذا کار را به دست دیکتاتورهای می‌سپارند و یا به دست «دیکتاتورهای مدرن» یعنی کارتل‌ها و تراست‌های خون‌آشام در جوامع دموکراتیک، یا احزاب مافیایی که برای اربابان زرپرست خود، هر جنایتی انجام می‌دهند.

ولایت به مردم می‌گوید: کارهای شما باید در دست خودتان باشد. بیایید شما را راهنمایی و کمک کنم تا خودتان بتوانید خودتان را اداره کنید. من داوری و مربی‌گری و پشتیبانی و محافظت می‌کنم از شما تا کار خودتان را خودتان به دست بگیرید. ولی مردم معمولاً می‌گویند: ما حوصله‌اش را نداریم! این خلاصه حرف مردمانی است که در طول تاریخ بشر زیر سلطه بوده‌اند.

ولی خدا به مردم می‌گوید: «من مثل دیکتاتورهای نمی‌آیم تو را به زور به بهشت ببرم یا به زور دنیایت را آباد کنم. من زمینه را مساعد می‌کنم تا خودت حرکت کنی و رشد کنی!»؛ اما چون این حرکت و مسئولیت‌پذیری، لوازم و دشواری‌هایی دارد، مردم معمولاً حال و حوصله حرکت را ندارند؛ لذا امام و ولی خدا غریب و تنها می‌ماند.

الان در جهان، مردم حکومت را به دیکتاتورهای مدرن واگذار کرده‌اند. فقط پای صندوق رأی می‌آیند و رأی می‌دهند و می‌روند و آن فرد منتخب هم چهار سال هر



کاری دلش می‌خواهد می‌کند. آن وقت همین مردم علیه او تظاهرات می‌کنند. روش حکمرانی دموکراسی در دنیا بسیار غیرانسانی است و فرقی چندانی با دیکتاتوری ندارد.

ولّی خدا به‌مثابه داور و مربّی

ولّی خدا مثل یک مربّی، در کنار زمین می‌ایستد و بازیکن‌ها (یعنی مردم) هستند که باید گل بزنند. ولّی خدا گاهی مثل داور وسط زمین قرار می‌گیرد، اما در بازی دخالت نمی‌کند. این بازیکن است که باید بازی کند. البته گاهی داور جلوی خطّ قرمزها را می‌گیرد تا بازی به هم نخورد.

می‌گویند: «اشتباهات داوری را هم باید پذیرفت»؛ چرا؟ چون داور که معصوم نیست و علم غیب هم ندارد. در یک زاویه‌ای ایستاده که فکر می‌کند واقعاً گل شده و گل را قبول می‌کند. چرا باید نظر داور را پذیرفت؟ می‌گویند مهم این است که هیجان بازی کم نشود؛ مهم این است که نشاط و دوندگی بازیکن‌ها گرفته نشود. امام هم این‌گونه است. امام گاهی نقش داور را بازی می‌کند؛ گاهی نقش مربّی را بازی می‌کند؛ گاهی نقش پشتیبان تیم را بازی می‌کند؛ گاهی نقش محافظ تیم را بازی می‌کند.

ولّی خدا امنیت جامعه را به کمک خود مردم تأمین می‌کند تا آبادی و پیشرفت جامعه به دست خودشان تأمین شود. اگر مردم برای اداره امورشان افراد شایسته‌ای را به عنوان مسؤل در بخش‌های مختلف انتخاب نکنند، کاری از پیش نمی‌رود و چیزی درست نمی‌شود.

بنا نیست که مربّی یا داور، به جای مردم گل بزنند. قرآن کریم هم فرموده است: ﴿لِيُقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾؛ «تا مردم، خودشان به قسط و عدل قیام کنند؛ یعنی باید خود مردم برخیزند و کارها را پیش ببرند؛ اما مردم معمولاً حالش را ندارند و می‌گویند: بقیه کارها را هم خود ولّی انجام دهد!»

ما از همان مدرسه و خانواده، بچه‌ها را بی‌مسئولیت بار می‌آوریم. پدر و مادر



به مدرسه می‌آیند و به مدیر و مربی می‌گویند: «بچه من را درس خوان کن!» آقا مگر خُم رنگرزی است؟! مدرسه خوب، مدرسه‌ای است که امتحان نگیرد و به دانش‌آموز بگوید: درس بخوان، هر موقع آمادگی داشتی، ما امتحان می‌گیریم. باید بفهمی که مسئولیت اداره زندگی‌ات با خودت است. تو نباید به این عادت کنی که دیگری اداره‌ات کند.

نباید این‌طور باشد که اگر ما را رها کنند، به حال خودمان رها بشویم. این همان بدبختی بشر امروز است. نتیجه‌اش این می‌شود که حتماً باید یک دیکتاتور بالای سرتان بیاید و زور بگوید تا دو تا قدم بردارد.

ولایت‌مداری یعنی مسئولیت‌پذیری

تمرین ولایت‌مداری این است که مسئولیت‌پذیر باشید. تمرین ولایت‌مداری صرفاً اطاعت بدون مسئولیت‌پذیری نیست! خیلی‌ها فکر می‌کنند که ولایت، همه دستورات را از بالا تا پایین صادر می‌کند و تو فقط باید بگویی «چشم!» درحالی‌که اولاً ولایت به سادگی دستور نمی‌دهد و خودت باید بفهمی که تکلیف چیست. امام طوری رفتار می‌کند که خودت بفهمی و خودت انگیزه پیدا کنی و خودت برخیزی. ثانیاً مهم‌ترین دستور امام مسئولیت‌پذیری و اقدام است.

امام حسین علیه السلام شب عاشورا در اوج غربت به یارانش فرمود: بروید! درحالی‌که یاران حضرت باید می‌ماندند. اصلاً امام به راحتی دستور نمی‌دهد. فکر نکنید امامت یعنی ولی خدا دستور بدهد و من بگویم چشم! اصلاً به این سادگی دستور نمی‌دهد؛ بلکه خودت باید بفهمی تکلیف چیست. امام همه چیز را به شما نمی‌گوید؛ بلکه می‌گذارد خودت بفهمی.

طِرْمَاح^۱ چند روز قبل از عاشورا، به امام حسین علیه السلام عرض کرد: آقا! اجازه می‌دهید برای خانواده‌ام آذوقه ببرم؟ می‌دانم که شما به شهادت می‌رسید و من هم می‌خواهم در رکاب شما شهید شوم؛ اما می‌دانم بچه‌هایم بدون من از گرسنگی

۱. طِرْمَاح بن عَدِیّ (زنده به سال ۶۰ ق) از یاران امام علی و امام حسین علیه السلام و از شاعران شیعه بود. طِرْمَاح از کوفیانی بود که در منطقه «عذیب الهجانات» با امام حسین علیه السلام دیدار کرد. وی ضمن رساندن خبر شهادت قیس بن مسهر و آگاه کردن امام از احوال کوفیان، پیشنهاد داد که امام به سمت کوفه نرود و نزد قبیله اوبیاید، که امام نپذیرفتند.



تلف می‌شوند. حضرت فرمود: برو، ولی زود برگرد. او رفت و به تاخت برگشت، اما وقتی رسید که امام حسین علیه السلام شهید شده بود. شاید پیش خودش گفته باشد: کاش امام اجازه نمی‌داد که بروم. ولی امام که به این سادگی دستور نمی‌دهد.

ولایت به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که خودت بفهمی چه کار باید بکنی و خودت انگیزه پیدا می‌کنی. ولایت خیلی لطیف است. آن وقت بعضی در کشور ما ولایت‌فقیه را شبیه دیکتاتوری معرفی می‌کنند و می‌گویند باید برویم سراغ دموکراسی! حالا این دموکراسی یعنی چه؟ قبلاً کار را می‌دادند دست دیکتاتورها اداره کنند، حالا می‌دهند دست احزاب دیکتاتور. این که در این احزاب، در پشت‌پرده چه کار می‌کنند و کی با کی می‌بندد، مردم نمی‌دانند. آنها مردم را صغیر و حقیر تصور می‌کنند و پشت‌پرده با هم می‌بندند و اداره‌شان می‌کنند.

اما ولی خدا در جامعه دینی، حتی گاهی جلوی برخی اشتباهات مردم را هم نمی‌گیرد تا مردم رشد کنند. سیاست و اداره جامعه در فرهنگ دینی کاملاً شبیه تربیت است. اگر بنا باشد ولایت مدام جلوی اشتباه کردن ما را بگیرد، هیچ وقت رشد نمی‌کنیم. مردم باید خودشان بفهمند. این یعنی بصیرت، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: آن چند نفری که قصد ترور شما را داشتند، اعدام کنید. پیامبر نپذیرفتند. گفتند: لا اقل رسوایشان کنید. فرمود: رسوا نمی‌کنم. این‌ها همان‌هایی هستند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه فاطمه زهرا علیها السلام را آتش می‌زنند! اما چاره‌ای نیست؛ مردم باید خودشان بفهمند و اینها را بشناسند. در این میان ممکن است دختر دل‌بند پیامبر صلی الله علیه و آله هم شهید شود. ولایت این طور است. می‌فرماید: **«أَنْزَلْنَا مَكُومَهَا وَأَنْشَرْنَا لَهَا كَارِهُونَ»**؛^۱ فکر می‌کنید ما شما را به چیزی که دوست ندارید، وادار می‌کنیم؟!

هیئت‌های عزاداری، نمونه عالی بلوغ شیعه در کار جمعی

اگر می‌خواهید ولایت‌پذیری را تمرین کنید، باید استقلال در فکر، عزم برای عمل و مسئولیت‌پذیری را تمرین کنید. البته فقط همین‌ها نیست؛ بلکه کار جمعی



را هم باید یاد بگیریم. مثلاً همین هیئتی که الان در آن هستید، محصول فردی است یا کار جمعی؟ این عده‌ای که دور هم جمع شده‌اند، آیا دعویشان نمی‌شود؟ نه؛ چون می‌دانند باهم چگونه کار کنند. سرهمدیگر کلاه نمی‌گذارند؟ کم‌کاری نمی‌کنند؟ نه؛ چون هیئت یعنی جماعتی که «کار جمعی» را بلدند. هیئت، برجسته‌ترین نمود کار جمعی شیعه است.

رئیس هیئت چگونه انتخاب می‌شود؟ رئیس هیئت به‌طور طبیعی از مسئولیت‌پذیرترین و از ایثارگرتزین افراد هیئت انتخاب می‌شود و کسی است که بیشتر از همه برای هیئت و دیگران وقت و هزینه می‌دهد. در همه هیئت‌ها این‌گونه است. اصلاً معنا ندارد که رئیس هیئت رانت‌خواری کند، چون این‌جا خبری از مادیات نیست. این‌جا مدام باید از جیبت هم یک چیزی برای هیئت خرج کنی. کسی که بیشتر از همه می‌دود و مخلصانه تلاش می‌کند، او خودبه‌خود رئیس هیئت می‌شود. آیا در هیئت انتخابات انجام می‌شود؟ نه، چون معلوم است چه کسی از همه فداکارتر و بهتر است. این یعنی بلوغ شیعه در کار جمعی.

اگر کسی بگوید: در اربعین می‌خواهیم برای نظارت بر موکب‌ها ناظر بگذاریم و کنترل کنیم تا از وسایل و مواد غذایی دزدی نشود! این حرف بیهوده‌ای است. این‌طور نظارت‌ها مال جوامع مادی‌گرای صرف است. این موکب‌دارها از جانشان مایه می‌گذارند و با گریه و افسوس می‌گویند: «ای امام حسین! من هر سال برایت خرج می‌کنم و تو برایم جبران می‌کنی؛ نمی‌شود که یک‌سال هم به خاطرت ضرر کنم تا دلم خوش باشد که برایت ضرر کرده‌ام؟!». برای این‌ها می‌خواهید ناظر بگذارید؟! شما نمی‌دانید این‌جا کجاست؟ این‌جا جامعه ولایی است.

چرا ولایت هنوز درست فهمیده نشده؟

آیا ما ولایت را درست فهمیده‌ایم که ولایت یعنی امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریفات بیاید و همه کارها را خودش انجام دهد؟ چرا ولایت هنوز برای مردم درست توضیح داده نشده؟ چون مردم انتظار دارند کسی بیاید و به جایشان همه کارها را انجام



بدهد! اگر کسی بخواهد به جای شما کار کند که ظلم و غارت می‌کند! مگر احزاب، سر مردم و ملت‌ها را در جهان نبریدند؟ اما ولایت چه کار می‌کند؟ ولایت اداره مردم را به خود مردم می‌سپارد؛ منتها خودمان نمی‌خواهیم خودمان را اداره کنیم.

یکی از اهل مدینه خدمت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و گفت: خانم! چرا این قدر گریه می‌کنید؟ معلوم است که این گریه شما گریه اعتراض است. حضرت فرمودند: «مگر نمی‌بینی حق علی را غصب کردند؟!» گفت: تقصیر خود ایشان بود! چرا خودش جلو نیامد؟ سه روز کنار بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست و اصلاً بیرون نیامد تا برای خودش بیعت بگیرد.

این جماعت حدود ده سال پای رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، اما هنوز معنای ولایت را نفهمیده بودند. می‌گوید چرا خودش نیامد؟! آن وقت حضرت زهرا علیها السلام ولایت را تعریف کرد و از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي»؛ «مَثَلُ امَام، مَثَلُ كَعْبَةِ اسْتِ كِه مَرْدَم بَه گَرْد كَعْبَةِ طَوَاف مِی كِنَنْد، نِه آن كِه كَعْبَةِ بَه دُور مَرْدَم طَوَاف كَنْد!»

بعد از ۲۵ سال که مردم به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند: آقا بیا و خلافت را قبول کن، ایشان نمی‌خواست قبول کند؛ چون آنها لیاقت و شایستگی لازم را پیدا نکرده بودند. الان هم حکایت ما تقریباً همین است؛ هرچند ان شاء الله با فاصله خیلی زیاد نسبت با مردم آن زمان. ما هم هزار سال است که داریم اصرار می‌کنیم: «یا امام زمان! تو را به خدا برگرد؛ خواهش می‌کنیم...»، ولی آقا سکوت می‌کنند. در این سکوت حضرت این سخن نهفته است: اگر من برگردم و دستور ندهم، بلکه فقط اشاره کنم، اشاره‌های من را درمی‌یابید؟ چون من خیلی چیزها را صریح نمی‌گوییم! آیا خودتان مسئولیت می‌پذیرید؟ یا این که در خانه می‌نشینید و انتظار دارید من همه کارها را درست کنم؟

در قرآن آمده است: حضرت موسی علیه السلام به یارانش فرمود: بیایید به جهاد برویم. گفتند: خودت با خدای خودت برو و جهاد کن و دشمن را نابود گردان؛ آن وقت ما



می‌آییم! ﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذِرُكُم بِهَا إِنَّا لَمِنَ الْمُحْذِرِينَ﴾^۱

اگر مسئولیت‌پذیر نباشیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی امام بیاید، تنها می‌ماند. امام که نمی‌آید تا به جای من کاری را انجام بدهد. این نکته بسیار حساسی است. اگر بنا باشد فقط یک نفر با دو عنصر و مفهوم «فرمان» و «اطاعت» کار را پیش ببرد، نیازی به مسئولیت‌پذیری ندارد؛ بلکه با فرمان دادن، از مردم کار می‌کشد و مجبور به اطاعت می‌کند و خودش کار را پیش می‌برد. سلاطین همین‌طور بودند. سلاطین و همین رؤسای جمهورها در همهٔ عالم نیازی ندارند به این‌که مردم مسئولیت‌پذیر باشند. با شلاق‌هایی که به گردهٔ مردم می‌زنند، با سیاست‌هایی که دارند، مردم را فریب می‌دهند و مثل گله، مردم را هدایت می‌کنند. با قوانین‌شان و با آن بروکراسی، همه را وادار به کارهایی می‌کنند که دلشان می‌خواهد. البته اکثرشان، نه به صورت مطلق.

برای این‌که این مسئله اندکی روشن بشود و برداشت اشتباهمان را درست کنیم، یک مثال می‌زنم: پدر و مادر بچه را به مدرسه تحویل می‌دهند و مسئولیت درس خواندنش را بر عهدهٔ معلم می‌اندازند و بگویند: ما از شما می‌خواهیم این بچه درس بخواند! وقتی پدر و مادر و مدرسه حس مسئولیت‌پذیری را در دانش‌آموز رشد ندهند و مسئولیت درس خواندن را بر عهدهٔ خود دانش‌آموز نگذارند، دانش‌آموز یا درس خوان نمی‌شود، یا اگر درس خوان هم بشود، به درد زندگی و جامعه نخواهد خورد.

عصر ظهور، عصر مسئولیت‌پذیری مردم

برای ما که منتظر ظهور هستیم، خیلی فرق می‌کند که همهٔ مسئولیت‌ها را به گردن حضرت بیندازیم یا این‌که بخواهیم در حکومت حضرت مسئولیت‌پذیر باشیم. اگر می‌خواهیم در حکومت حضرت مسئولیت‌پذیر باشیم، خیلی از مسئولیت‌های ما همین الان هم روشن است. خب همین‌ها را بپذیریم. عصر ظهور، عصر مسئولیت‌پذیری است.



باید مفهوم مسئولیت‌پذیری را برجسته‌تر از مفهوم اطاعت قرار داد؛ چون برداشت مردم از اطاعت، غلط است. برداشت مردم از اطاعت، این است که ولی خدا در همه مراحل دستور می‌دهند. نه، این‌طور نیست. پیامبر گرامی اسلام ﷺ هم این‌طور دستور نمی‌دادند؛ بلکه با تعامل و مسئولیت‌پذیری مردم کار را به پیش می‌بردند و حتی اگر کار متوقف یا خراب می‌شد هم می‌پذیرفتند؛ تا مردم با مسئولیت خودشان کار را جلو ببرند. این بُعد مسئولیت‌پذیری در رابطه امت و امام، در فضای دین‌داری، بُعد بسیار کم‌رنگی است. این را باید درست توضیح دهیم.^۱

تضعیف جامعه توسط طاغوت و ضعف ذاتی طاغوت‌ها

گفتیم که امام چگونه در زندگی جمعی عاشقانه، مردم را با واگذاری مسئولیت‌ها قدرتمند می‌کند. اما در نقطه مقابل، دشمنان امام، یعنی طواغیت عالم چگونه زندگی مردم را مدیریت می‌کنند؟ با تضعیف کردن جوامع. البته خود باطل هم اساساً ضعیف است.

واقعیت این است که هر قدر پیش می‌رویم، باطل مردنی‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. فرمود: «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».^۲ بعضی‌ها رسماً به این آیه قرآن کافرند؛ یعنی واقعیت را انکار می‌کنند. با گفتن این واقعیت که دشمن رو به ضعف می‌رود و آمریکا و تمدن غرب رو به افول است، می‌خواهند جان تو را بگیرند.

هرچه سند بیاوری، حتی از خود نظریه‌پردازان غربی و آمریکایی که خبر از افول تمدن آمریکایی و غربی می‌دهند، نمی‌تواند بپذیرد. این اولین علامت عدم سلامت روحی و روانی غرب‌پرستان است. آدم با این آیه، وسط میدان مبارزه جان می‌گیرد. ما با جبهه‌ای در جنگیم که هر روز ضعیف‌تر می‌شود؟! عجب! چرا بعضی‌ها جان می‌دهند، ولی این واقعیت را نمی‌پذیرند؟! بعضی‌ها هم وقتی این واقعیت را می‌شنوند، جان می‌گیرند. چه مرضی آن‌ها دارند که این‌ها ندارند؟!

۱. پناهیان، «تاریخ بعثت و عصر ظهور»، جلسه بیست و نهم، دسترسی در:

<http://panahian.ir/post6800>



برخورد روان کاوانه قرآن

قرآن با آدم‌هایی که مقابل دشمن ضعف نشان می‌دهند یا دارایی‌های دشمن را بیش از اندازه نشان می‌دهند، برخورد روان کاوانه می‌کند. یکی از سخت‌ترین جنگ‌های صدر اسلام، جنگ احزاب است که همه دشمنان اسلام، از یهود بگیر تا مشرکین مکه و منافقین دست به دست هم داده بودند تا اسلام و مسلمانان را نابود کنند. دشمن به پشت خندق‌های شهر پیامبر ﷺ رسیده بود. خداوند متعال این لحظات را این‌طور بیان می‌فرماید: **﴿إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾**^۱ (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و جان‌ها به لب رسیده بود، و گمان‌های گوناگون بدی به خدا می‌بردید. سپس می‌فرماید: **﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾**^۲ و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیماردلان می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند! آن‌ها که در مشکلات اجتماعی و در مواجهه با دشمن ضعف نشان می‌دهند، خدا می‌فرماید: دل‌هایشان مریض است. این برخورد روان کاوانه خدا با جماعتی است که در مقابل دشمن ضعف نشان می‌دهند.

با بحث کردن هم مسئله حل نمی‌شود و دل‌هایشان قوی نمی‌گردد. هرچه با آن‌ها بحث کنید و اطلاعات درست به آن‌ها بدهید، باز به نقطه اول بازمی‌گردد این فرد مشکل روحی دارد و مشکل فکری او به خاطر همین مشکل روحی است. از تعادل روحی خارج شده است؛ صفای باطنش به هم ریخته و دیگر مثل آینه صاف نیست. دشمن برای او خیلی بزرگ است و نقاط ضعف دشمن در چشم او کوچک است. اما آدمی که صفای باطن دارد، ولی برایش سوء تفاهم پیش آمده که می‌توانیم درباره نقاط ضعف دشمن با او حرف بزنیم، مسئله دیگری است.

۱. احزاب، ۱۰.

۲. احزاب، ۱۱.



روش برخورد خدا با دشمنی یهود

روش خدا در برخورد با دشمنی یهود این است که نقاط ضعف دشمن را به رخ ما می‌کشد. چرا خدا این‌طور از نقاط ضعف دشمن می‌گوید؟ ببینید! ما دشمنی داریم به نام یهود که نقاط ضعفی دارد و باید این نقاط ضعف را ببینیم و به جامعه خودمان نشان دهیم. بدین صورت می‌توانیم با یک روحیه بالا در مواجهه با دشمن زندگی می‌کنیم.

نقاط ضعف دشمن

۱. ترس

اولین نقطه ضعف دشمن یهودی، ترس است. دشمن از شما حساب می‌برد و از شما می‌ترسد. فرمود: **﴿لَأَتْنُمُّ أَسَدٌ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾**^۱؛ وحشت از شما در دل‌های آن‌ها بیش از ترس از خداست؛ به این سبب که آن‌ها گروهی نادانند! دو نقطه ضعف دشمن را کنار هم بیان می‌فرماید: ترس و نادانی. بعد در آیات دیگر می‌فرماید: **﴿سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾**^۲؛ به زودی در دل‌های کافران، به این سبب که بدون دلیل، چیزهایی را برای خدا همتا قرار دادند، رعب و ترس می‌افکنیم. یا فرمود: **﴿سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾**^۳؛ به زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم.

در یک آیه صریحاً به ترس دشمنی به نام یهود اشاره می‌کند و می‌فرماید: **﴿قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُجْرِبُونَ نُبُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ﴾**^۴؛ این‌ها از ترسشان با دست خودشان، خانه خودشان را خراب می‌کردند! یکی از قبایل یهود که در مدینه زندگی می‌کرد و پرمدعا بود، امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی داشت و باور نمی‌کردند به آسانی مغلوب شوند. اما ترس با آنها چه کرد؟ این ترس یهود الان هم هست. چرا خدا از ترس دشمن برای من و شما می‌گوید؟ ترس، عامل ضعف دشمن توست. کافی است اقدام کنی. خدا می‌خواهد به ما برای اقدام انگیزه ببخشد.

۱. حشر، ۱۳.

۲. آل عمران، ۱۵۱.

۳. انفال، ۱۲.

۴. حشر، ۲.



چقدر می‌توانیم از این ترس دشمن بهره‌برداری کنیم؟ کسی که داد می‌زند و تهدید می‌کند، به این معنا نیست که از تو قوی‌تر است. چه بسا این کار، ترس او را نشان می‌دهد. می‌گوید: «جلو نیا!»، ولی اگر جلو بروی، چه بسا نابودش کنی. ما اگر این ترس دشمن را جدی می‌گرفتیم، چقدر جلو می‌افتادیم؟

الان چقدر اسرائیل از پهپادهای شما می‌ترسد؟ مرکز مطالعات امنیت داخلی رژیم صهیونیستی می‌گوید:

برنامه پهپادی ایران خطرناک‌ترین تهدید برای اسرائیل است؛ زیرا ایران جرأت زیادی برای حمله به تمام اهداف در خاورمیانه پیدا کرده است. به موازات آن، ایران به بازوهای خود در مناطق مختلف کمک کرده و تجارب خود برای توسعه زرادخانه پهپادی را به آن منتقل می‌کند.^۱

چند تا فیلم فاخر و جهانی ساختیم که این ترس یهود از پهپادهای خودمان را نشان دهیم؟ در همین عملیات «وعده صادق»، طعم این پهپادها را به کام اسرائیل چشاندیم.

در آیه دیگری خداوند متعال باز هم درباره این ترس یهود می‌فرماید: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا»^۲؛ و خداوند گروهی از اهل کتاب (یهود) را که از آنان (مشکران عرب) حمایت کردند، از قلعه‌های محکمشان پایین کشید و در دل هایشان رعب افکند، (و کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید. امروز هم ما می‌توانیم آنها را از قلعه‌های محکمشان پایین بکشیم. چرا می‌ترسیم؟! ترس را خدا در جان آنها انداخته، بعد عده‌ای می‌گویند: نکند ما را بزند! مگر نمی‌بینی دارد تهدید می‌کند؟ نمی‌فهمد که دشمن خودش ترسیده است و از سر ترس تهدید می‌کند، نه از سر قدرت.

این ترس، برگ برنده ماست. هر قدر که سیاستمداران ما در طول دوران

۱ خبرگزاری فارس، پهپادهای ایرانی خطرناک‌ترین تهدید برای رژیم صهیونیستی، ۲۰ مهر ماه ۱۴۰۱، دسترسی

در: <http://fna.ir/tloel>



انقلاب اسلامی از دشمن ترسیدند و پا پس کشیدند و از این ظرفیت ترس در وجود دشمن، بهره نبردند، ما ضربه خوردیم و دشمن توانست ضربه بزند. قدرت بازدارندگی ترساندن دشمن آن قدر بالاست که با دست خودش گور خودش را می‌کند. کافی است او را بترسانی، دیگر هوس نمی‌کند به سمت شما بیاید.

۲. اختلاف شدید و نفرت از هم در جبهه دشمن

دومین نقطه ضعف دشمن چیست؟ فرمود: «الْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱؛ ما در میان آن‌ها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکندیم. از نظر جامعه‌شناسی، ضعفی بالاتر از این وجود ندارد که در یک جامعه، دشمنی و نفرت وجود داشته باشد. الحمدلله قدرت و فاق ملی و همدلی در جامعه ما بالاوبی نظیر است؛ هرچند دشمن دائم می‌خواهد القا کند که این طور نیست. اما ببینید در یک جامعه، اگر گروهی اندک بخواهند که تفرقه افکنی و نفرت پراکنی کنند، چقدر به جامعه یکدست ما آسیب می‌زنند؟ حالا این حالت را در جامعه یهود هزار برابر در نظر بگیرید و ببینید آنها چه قدر آسیب پذیرند. از نظر سیاسی اوضاع را کمی رصد کنید تا ببینید چه خبر است. پنج انتخابات در کمتر از چهار سال در اسرائیل برگزار شده که همه محکوم به شکست بوده. حالا تازه نتانیا هو دوباره می‌خواهد سر کار بیاید. نخست‌وزیر فعلی اسرائیل گفت: «با این روند، قطعاً اسرائیل ۸۰ سالگی خود را نخواهد دید».^۲ چه جمله طلایی‌ای! حیف ما مشغول مسائل دیگری شده‌ایم، وگرنه این جمله باید در صدر اخبار قرار می‌گرفت. حواسمان را پرت کرده‌اند. شدت اختلاف و از هم پاشیدگی سیاسی را ببینید!

شاید بعضی‌ها بگویند: این حرف‌ها چه ربطی به ما دارد؟ به خدا خیلی زشت است که مسئله اول دشمن شما ایران باشد، اما مسئله اول من و شما نابودی اسرائیل نباشد. فدای آن شهیدی بشوم که در وصیت‌نامه‌اش نوشته بود: «دوست دارم اگر می‌کشم، صهیونیست بکشم، و اگر کشته شوم، به دست

۱. مانده، ۶۴.

۲. خبرگزاری فارس، «صهیونیست‌ها درباره بقا و آینده اسرائیل چه می‌گویند؟»، دسترسی در:

<http://fna.ir/1sb193>



صهیونیسم کشته شوم».^۱ شهید لطفی نیاسر تمام زندگی اش را برای این هدف گذاشت و آخر هم بر سر رسیدن به این هدف، به دست اسرائیلی‌ها شهید شد.

عزیزم! همه این حرف‌ها به شما ربط دارد. چون او تا شما را نابود نکند، دست از سر شما برنمی‌دارد، و البته هرگز نمی‌تواند چنین کند و شما چاره‌ای جز نابودی اسرائیل برای ماندن ندارید. این تنها راه حل مشکلات داخلی ماست. وقتی اسرائیل را نابود کنی، زیر پایه نظام سلطه را کشیده‌ای. اگر پای ما به قدس برسد، خیلی از معادلات قدرت تغییر خواهد کرد و خیلی از مشکلات جهانی ما حل خواهد شد. گاهی ما آن قدر سرگرم مسائل فرعی می‌شویم که از اصل ماجرا غافل می‌مانیم.

۳. دشمن محکوم به ذلت و خواری

سومین نقطه ضعف دشمن شما چیست؟ فرمود: **«صُرِّبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ»**؛^۲ مهر ذلت بر آنان خورده است. کافی است قدری مقتدرانه و با عزت عمل کنیم. ضرب‌المثلی قدیمی هست که می‌گوید: روی پیشانی فلانی این بدبختی را نوشته‌اند. حالا به درست یا غلط بودنش کاری ندارم، اما این حرف درباره دشمن شما یعنی اسرائیل صادق است. روی پیشانی اش نوشته شده که نابود خواهد شد. اما می‌دانید روش خدا برای نابودی دشمن چیست؟ دست می‌گذارد روی گلوی دشمن و می‌گوید: تو بیا کار را تمام کن. خدایا! چرا خودت تماشا نمی‌کنی؟! ولی این دیگر کار شماست. درست است که باطل مردنی است، اما این شما هستید که کار باطل مردنی را تمام می‌کنید. فرمود: **«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»**؛^۳ بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد، و این‌گونه باطل محو و نابود می‌شود!

خفت و خواری بالاتر از این که نمی‌توانند یک جمع کوچک را مدیریت کنند!؟

۱. کانال شهید محمد مهدی لطفی نیاسر، دسترسی در:

https://eitaa.com/Sh_MahdiLotfi355

۲. آل عمران، ۱۱۲.

۳. انبیاء، ۱۸.



طبق اخبار خودشان ۲٫۵ میلیون اسرائیلی زیر خط فقر قرار دارند. گزارش نهادهای امدادگران در اسرائیل نشان می‌دهد که ۴۰ درصد از خانواده‌هایی که کمک دریافت می‌کنند، در سال جاری به دلیل ناتوانی در پرداخت قبض برق، با خاموشی مواجه بودند. بنابر گزارش سازمان امدادگران اسرائیلی «لتیت» یک چهارم خانواده‌ها در اسرائیل در آستانه سقوط به زیر خط فقر قرار دارند.^۱

ما با یک جمع پراکنده و ورشکسته مواجهیم. این جمع خودش رو به نابودی است. این‌ها تنها بخشی از نقاط ضعف دشمن ماست. این حرف‌ها، شبیه گرم کردن قبل از وارد شدن به میدان مبارزه است و تحلیل وضعیت حریف قبل از مسابقه است. پس با روحیه بالا باید به سمت دشمنی برویم که آخرین نفس‌های خودش را می‌کشد.

چرا خدا به جریان باطل فرصت جولان می‌دهد؟

البته خدا می‌فرماید: من به این‌ها فرصت می‌دهم تا جنایت کنند؛ اما جرمانه بیشتر می‌شود. فرمود: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُطَمِّئِلُهُمْ خَيْرٌ لَّا نُفْسِيهِمْ إِنَّمَا نُطَمِّئِلُهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۲؛ آن‌ها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای این‌که بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها، عذاب خوارکننده‌های (آماده شده) است!

حضرت اباعبدالله علیه السلام شب عاشورا با صدای بلند این آیه را می‌خواندند و بر این نکته تأکید دارند که این مانور قدرت جریان باطل نشان‌دهنده حقانیت آنان و قدرتمندتر بودنشان نیست؛ بلکه همگی در ذیل اراده الهی است و به ضررشان تمام می‌شود. ایشان با تأکید بر مضمون این آیات، به یاران خود می‌آموزند که فریب قدرت و مانورهای ظاهری یزیدیان را نخورند و تسلیم باطل نشوند. در دنیای امروز نیز جریان‌های باطل با اتکا به قدرت ظاهری و فریبکاری، سعی در

1. mdeast.news/?p=126883



گمراه کردن انسان‌ها و تسلط بر آنها دارند. مقاومت استثنائی مردم غزه و شهادت زنان و کودکان آن موجب شد تا این تمدن، ذات خبیث خود را آشکار کند و پوچ بودن بسیاری از شعارهای آن مثل حقوق بشر، حقوق زنان، آزادی خواهی و ... برای همه به ویژه شهروندان جامعه غربی آشکار شود.

روضه

امشب شب ابوالفضل العباس علیه السلام و شب بصیرت است. بصیرت به ضعف دشمن؛ بصیرت به قدرت جامعه‌ای که حول امام جمع شده است. این‌ها بصیرت می‌خواهد. امشب به مدد نگاه عمیق ابوالفضل العباس علیه السلام به این نقطه عالی بصیرت می‌پردازیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صُلِبَ الْإِيمَانُ، جَاهَدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا، وَمَضَى شَهِيدًا!»؛ عمویمان عباس تیزبین بود و ایمانی استوار داشت. در کنار ابوالفضل علیه السلام جهاد کرد و امتحانی نیکو داد و به شهادت رسید.

یا ابوالفضل! می‌خواهیم از دردهای دل تو بگوییم. برای عباس علیه السلام گریه کنی، آن قدر خوشحال نمی‌شود که با عباس گریه کنی. می‌دانی عباس کی تیر به چشمش زدند؟ وقتی حسین علیه السلام در پیش چشمانش قاسم را روی زمین می‌کشید و به سمت خیمه‌ها می‌برد. می‌دانید عباس به قاسم یک بدهی داشت؟ قاسم کودک بود که جلوی چشمش، بدن بابایش امام حسن علیه السلام را تیرباران کردند و با نگاهش از عمو انتظار کمک داشت. عباس علیه السلام هم گفته باشد: صبر کن! انتقام می‌گیرم. اما صبح روز عاشورا که قاسم می‌خواست به میدان برود، یک نگاهی به عباس کرد....

یا ام‌البنین! می‌دانی کی عمود آهن به فرق عباس زدند؟ آن وقتی که حسین علیه السلام صدا زد: جوانان بنی‌هاشم بیایید؛ علی را به در خیمه رسانید. ای حسین! من زنده باشم و علی اکبر تو فرقتش شکافته باشد؟ دیگر چیزی از عباس می‌ماند؟! لاله‌الله! یا ابوالفضل! برای تو روضه بخوانم: عباس دید



همه رفتند، اما اباعبدالله می‌فرماید: باز هم صبر کن. یک نگاهی کرد که دیگر حسین علیه السلام می‌خواهد با من چه کند؟ دید فقط علی اصغر علیه السلام مانده. گفت: یا اباعبدالله! بگذار بروم. فرمود: برو. می‌دانم طاقت اصغر را نداری، برو و از اهل خیمه خداحافظی کن. عباس از صبح شاهد خداحافظی‌هاست. دیده این بچه‌ها یک‌بار مردند و زنده شدند برای علی اکبر؛ برای قاسم. می‌دید که این بچه‌ها می‌میرند و زنده می‌شوند. به خیمه‌گاه آمد و یک نگاهی کرد. بچه‌ها چشمشان از حدقه بیرون زد که ای وای! نکند عمو می‌خواهد به میدان برود. عباس علیه السلام در لحظه آخر دلش نیامد. یک‌وقت خم شد با آرامش مشک را برداشت و گفت: بچه‌ها! بروم آب بیاورم. بچه‌ها آرام گرفتند. عمو اگر می‌خواهی آب بیاوری، چرا دست به سرم می‌کشی عمو؟! چرا عمو به جای خداحافظی من را می‌بوسی عمو؟!!

عباس! بلند شو؛ خیمه‌ها را آتش زدند. عباس! بلند شو، خواهرت را به اسیری بردند! امام حسین علیه السلام هر بار که می‌آمد، همه را آرام می‌کرد؛ اما وقتی از کنار نهر علقمه برگشت، بچه‌ها جلو آمدند و دیدند بابا مثل باران بهاری اشک می‌ریزد. صدا زد: «أَيْنَ عَمِّي الْعَبَّاسُ؟». دیدند حسین علیه السلام رفت و عمود خیمه را کشید و خیمه را پهن کرد. سکینه بچه‌ها را جمع کرد و گفت: بچه‌ها! به بابا رحم کنید. دیگر حرفی از عباس ننزید. بچه‌ها فریاد زدند: بگو عمو برگردد، ما آب نمی‌خواهیم!

أَلْعِنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.



مبحث دهم

زنده باد عشق!

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

هرگز خیال نکن کسانی که در راه خدا شهید شده‌اند، مرده‌اند! بلکه زنده‌اند و در حضور خدا به آنان روزی مخصوص می‌دهند.* از پاداشی که خدا از سر بزرگواری به آنان داده است، خوشحال‌اند و به کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند مژده دهند که از مرگ نترسند و غمی برایشان نیست.

آل عمران، ۱۶۹ و ۱۷۰

ترویج فرهنگ زنده بودن شهید و بشارت‌ها و امدادهای شهدا

قوی شدن، سرانجام حتمی زندگی عاشقانه جمعی با محوریت امام علیه السلام

بی تردید مسیر زندگی عاشقانه جمعی با محوریت عشق به امام، ما را به قدرتمندی می‌رساند. این مسیر روشن ماست. مهم‌ترین اثر امام در ما و جامعه ما قوی کردن جامعه است. زندگی جمعی است که یک جامعه را قوی می‌کند. زندگی فردی و پراکنده و پر از اختلاف و تنش، اولین و مهم‌ترین آسیب این است که جامعه را ضعیف می‌کند.

چرا بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ریسمان الهی را پاره کردند و امت واحده پیغمبر تبدیل به ۷۲ ملت شد؟ این سزای جامعه‌ای است که از امام دور شده باشد. چه چیزی جز امام، شما را دوباره گرد هم جمع می‌کند؟ چه چیزی به شما قدرت می‌دهد؟ زندگی جمعی حول عشق به امام علیه السلام. لذا خدا به زیبایی طراحی کرده است: اجر و مزد رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله را موذت به اهل بیت ایشان علیهم السلام قرار داده است. مردم آمدند و گفتند: یا رسول الله! برای ما زیاد زحمت کشیدی، می‌خواهیم مزدی برای شما قرار بدهیم. خدا آیه نازل کرد و فرمود: «**قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**»^۱ بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم).

زیرساخت دین این جاست. دیگر با چه چیزی می‌خواهی این جامعه را تکان

بدهی؟ با زلزله ده ریشتری هم نمی‌توانی جامعه‌ای که حول امام و با عشق و علاقه به امام شکل گرفته را تکان بدهی. آفرین به این طراحی حکیمانه خدا. منتها خدا ولی خودش را به ما سپرده است. آیا پای کار او هستیم یا خیر؟ از کجا می‌گویید خدا ولی خودش را به ما سپرده است؟ فرمود: **«هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ»**^۱؛ او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد. خدایا! مگر ما که هستیم که ولی خودت را به ما می‌سپاری؟! شما خیلی مهم هستید؛ خداوند روی شما حساب باز کرده. بدانید که نابودی جامعه، با تنها گذاشتن ولی خداست. اما بی‌تردید جامعه حول عشق به امام جمع شود و جهان را تغییر می‌دهد.

ما راهی را شروع کردیم که یک خاتمه شیرین و یک مقصد روشن دارد. آن مقصد روشن، رسیدن به قله حکمرانی در جهان است؛ یعنی قدرتمند شدن. فرمود: **«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَمَجْعَلُهُمْ أُيُمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»**^۲؛ ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. خدا سروری جهان را به نام شما زده است. به نام جامعه‌ای زده است که حول محور عشق به امام، زندگی عاشقانه خود را سامان می‌دهند. این جامعه ابرقدرت خواهد شد و الگویی برای بقیه جوامع می‌شود.

شهادت‌طلبی، ریشه قدرت جامعه

این جامعه به آقایی و قدرت خواهد رسید. ریشه‌های قدرت این جامعه، جدای از عشق به امام، عاملی است به نام «شهادت». فداییان راه عشق امام، راه رسیدن به قله را فراهم می‌کنند. مقام معظم رهبری جمله فوق‌العاده حکیمانه‌ای دارند؛ می‌فرمایند: «مظهر قدرت ایران، شهدا هستند». خواهش می‌کنم به سادگی از کنار این حرف عبور نکنید، مطلب بسیار فنی و حکیمانه است.

جامعه‌ای که مرگ را کشته است، از مرگ زندگی می‌سازد و مرگ را زندگی می‌بیند. چگونه می‌خواهند چنین جامعه‌ای را شکست بدهند؟! ولی اول باید

۱. انفال، ۶۲.

۲. قصص، ۵.



نگاه به مسئله شهادت عوض شود. عاشق، عاشق فدا شدن برای معشوق است؛ اما این فدا شدن، منافی برای جامعه دارد که بالاترین آن، قدرتمند شدن جامعه است. عشق به شهادت، مؤلفه قدرتمندی یک جامعه است. آن‌هایی که به فرموده قرآن منتظر شهادتند را با چه عاملی می‌توان شکست داد؟! آن‌هایی که مرگ در راه خدا را مرگ نمی‌بینند، بلکه زندگی می‌بینند را با هیچ چیز نمی‌توان چنین جامعه‌ای را شکست داد.

امشب در کربلا چه خبر بود؟ آن‌ها که گفتند ما حاضریم صد بار و هزار بار در راه حسین علیه السلام شهید شویم و «حَلَّتْ بِقَنَايِكَ» گفتند، آن گروه عشاق اباعبدالله الحسین علیه السلام امروز به ما قدرت عشق را نشان دادند و نشان دادند که زنده باد عشق و زنده است عشق.

جامعه زندگی عاشقانه حول محور عشق به امام، همیشه فدا نمی‌شود؛ بلکه گاهی برای فدا شدن ناز هم می‌کشند. مگر اباعبدالله الحسین علیه السلام در شب عاشورا به یارانش نفرمود بروید؟ ولی با اصرار در کنار امام ماندند تا فدا شوند. البته همه قرار نیست فدا شوند. امروز اکثر جامعه ما می‌مانند و عده خاصی از عشاق اجازه و لیاقت فدا شدن پیدا می‌کنند. بقیه می‌روند تا فتح قله را تماشا کنند. این‌ها که باقی ماندند، برای آنها که رفتند، احترام و حرمت قائلند و عاشق شهادت و شهید هستند و شهادت را مرگ نمی‌بینند.

شهادت، مرگ است یا زندگی و زنده شدن؟

اگرچه ظاهر شهادت، داغ و مصیبت از دست دادن عزیزان است، اما قرآن افق نگاه انسان را بالا می‌برد و از ما می‌خواهد که از بالا به مسئله نگاه کنیم تا محاسبات و معادلات ذهنی مان عوض شود. می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ»؛^۱ خیال نکن که شهید مرده است، ابداً؛ بلکه شهید، مرگ را می‌کشد و نه تنها نمرده، بلکه زنده تر شده است؛ چراکه آدمی در این دنیا اندکی از زندگی را می‌چشد و محدودیت دارد؛ اما از این دنیا که پارا فراتر بگذارد، آزادی عمل پیدا می‌کند. انگار تازه زنده می‌شود. وقتی زنده شدی، آن وقت کارهایی



از دستت برمی آید که قبلا امکانش را نداشتی. شهید حاج قاسم کارآمدتر است یا حاج قاسم؟ لذا از شهدا بخواهید؛ چون دستشان بازتر است و امکانات بیشتری برای دستگیری از ما دارند. به تجربه اثبات شده و شهدای بسیاری نشان داده اند که دستشان برای کمک به ما باز است و بیشتر از ما حیات دارند.

بنابراین خدا از ما می خواهد این فکر را که شهید مرده است، از ذهنمان پاک کنیم. باید از دیدگاهی بالاتر به به مسئله نگاه کنیم. چرا خداوند می فرماید شهید زنده است؟ چون می خواهد شما را با یک موجود زنده مواجه کند. وقتی بر سر مزار شهدا مثل حاج قاسم می روی، حواست باشد که او زنده است. آیا ما چنین درکی از شهید و شهادت داریم؟ این که شهادت از جنس مردن نیست، بلکه از جنس زنده شدن است؟

چه کسی مرده است؟

گاهی خدا معادلات ذهنی ما را درباره زندگان و مردگان تغییر می دهد و می فرماید: ای پیغمبر! این هایی که حقایق را انکار می کنند، مرده اند و تو نمی توانی سختی را به گوش مردگان برسانی: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى». ^۱ به قول حافظ: «بر او نمرده، به فتوای من نماز کنید».

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «بعضی ها مردگانی بین زندگان هستند»؛ یعنی در میان زنده ها هستند، ولی در واقع جنازه هایی عمودی هستند! لذا فرمود: «قَالَ صُورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبٌ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ»؛ ^۲ ظاهر و صورت انسان دارد، اما قلب و باطنش حیوانی است. قلب مرکز درک، شعور، فهم، محبت و اراده است، و در فرهنگ و ادبیات قرآن و سنت، مرکز ایمان و هدایت است. کسی که قلبش حیوانی است، به جای افکار نورانی و خواسته های والا و انسانی، قلبش جولانگاه افکار و خواسته های پست حیوانی است. حتی انتخاب ها و رفتارهای چنین شخصی حیوانی است. دیدید حیواناتی که صورت انسانی دارند، چقدر از شهادت زن ها

۱. نمل، ۸۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.



و بچه‌ها در غزه خوشحال شدند. این‌ها همان مردگان در قیافه زندگان هستند. خداوند چه زیبا معادلات ذهنی ما رو به هم می‌زند؛ فرمود: ﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ﴾؛^۱ قرآن به شما نگاه می‌بخشد و نگاه شما را به مردگان و زندگان تغییر می‌دهد.

مرده کیست؟ زنده کدام است؟ مرده کسی است که قدرت شنیدن و دیدن واقعیت‌ها را از دست می‌دهد. فرمود: ﴿إِنَّ سَرَ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛^۲ بدترین جنبه نزد خدا افراد کرولالی هستند که نمی‌اندیشند. بعضی‌ها کورباطنند. این‌ها در حقیقت مرده‌اند. مبدا این‌ها را زنده فرض کنی! با چشم خودش و پیش چشمش می‌بیند. غزه هم نیست که بگوییم ندیده و فقط از دور چیزی شنیده. نه، همین‌جا در ایران، حداقل ۲۴ دانش‌آموز بی‌گناه در حادثه گلزار شهدای کرمان به خاک و خون کشیده شدند. بعد هنوز به خیانت آمریکا و اسرائیل شک دارد، یا سعی می‌کند اسرائیل را تطهیر کند. این تفکر تطهیر اسرائیل و آمریکا اصلاً ربطی به یک فرد ندارد. یک جریان است. این‌ها مردگانی در میان زندگان هستند.

در ادامه می‌فرماید: ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛^۳ مؤمنین دعوت پیغمبر برای زنده شدن را بپذیرید. خدا در میانه غم و مصیبت شهادت عزیزان، از ما می‌خواهد که از بالا به مسئله نگاه کنیم؛ یعنی شهید زنده است. خدا معادله زنده بودن و مرده بودن را در ذهن ما تغییر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾؛^۴ نه تنها زنده‌اند، بلکه پیش خدا روزی هم می‌برند. بعد می‌فرماید: ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.^۵ چرا خدا از شادی شهدا سخن می‌گوید؟ ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛^۶ روی سخن شهدا با همه ماست. نه ترسی دارند و نه غمی. پس باید معادلات ذهنی‌تان را در مواجهه با واقعیتی به نام «شهادت» و «شهید» تغییر

۱. جاثیه، ۲۰.

۲. انفال، ۲۲.

۳. انفال، ۲۴.

۴. آل عمران، ۱۷۰.

۵. همان.

۶. همان.



بدهید. شهدا به زیبایی نقشه کور دشمنان را برملا می‌کنند و به ما قوت و قدرت روحی و امید می‌دهند.

بیداری دل‌ها، اولین اثر خون شهید

بنابراین، شهید زنده است و خون شهید اثرگذار است. فرمود: «وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ»^۱؛ و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی‌برد. یعنی خدا نمی‌گذارد اثر عمل شهید از بین برود.

اولین اثر خون شهید، بیداری دل‌هاست. مگر بیداری دل‌ها به این سادگی است؟! امام صادق علیه السلام فرمود: «إِزَالَةُ الْحِبَالِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ قَلْبٍ عَنْ مَوْضِعِهِ»^۲؛ از جای کردن کوه‌ها آسان‌تر است تا از جا برکندن دل‌ها. خویشاوندان خود را گرامی بدار؛ چراکه آنان بال و پر تو هستند. ببینید خون حسین بن علی علیه السلام در عالم چه کرده است؟! فرمود: «بَدَّلَ مُهَجَّتَهُ فِيكَ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الصَّلَاةِ»^۳؛ امام حسین علیه السلام خونش را در راه خدا نثار کرد تا بندگان خدا از جهالت و سرگشتگی و گمراهی نجات یابند. نتیجه زندگی عاشقانه جمعی با امام عشق، بیداری دل است.

در درگاه امام حسین علیه السلام چه آدم‌های ناحسابی که آدم حسابی شدند. یک آقا رسولی در بازار بود، اهل همه چیز. مشهور هم بود و همه ایشان را می‌شناختند. فقط دوست داشت به مجلس عزاداری امام حسین علیه السلام برود؛ منتها برای مجلس امام حسین علیه السلام یک کار خوب دیگر هم می‌کرد: دهانش را آب می‌کشید و می‌گفت: خوب نیست آدم با دهان نجس به مجلس ابا عبدالله علیه السلام برود. یک شب که به یکی از هیئت‌ها رفته بود، صاحب هیئت بیرونش کرد و گفت این کیه که این جا آمده؟ جلسه ما جلسه محترمی است و... این هم جلوی خودش را گرفت که آن مسئول هیئت را بزند. لوطی بود دیگر. گفت: تو هم نوکر امام حسینی و نمی‌زنی. رفت خانه. اهل گریه و این‌ها نبود، ولی دلش شکسته بود.

۱. محمد، ۹.

۲. ابن شعبه حرانی تحف العقول، ص ۳۵۸.

۳. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۳، ح ۲۰۱.



همان صاحب هیئت که او را بیرون کرده بود، صبح فردا در خانه رسول را می‌زند. آقارَسُول آمد بیرون و گفت: صبح به این زودی چه خبر است؟ دید عجب! همان رئیس هیئت است. به آقارَسُول گفتی: اگر خواستی، از امشب بیا به هیئت؛ کسی با تو کاری ندارد. رسول پرسید تو دیشب من را ضایع کردی و از هیئت بیرون انداختی، الان می‌گویی بیا هیئت؟! گفت: من دیشب خوابی دیدم. پرسید چه خوابی دیدی؟ گفت: نمی‌گویم. خواب ناجوری بود و نمی‌خواسته بگویم. رسول اصرار کرد که باید بگویی و اگر نگویی اصلاً به هیئت نمی‌آیم. خلاصه مجبور می‌شود خوابش را تعریف کند.

گفت: من دیشب خواب دیدم خیمهٔ اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا محاصره شده و ایشان تنهاست و دشمنان می‌خواهند به خیمه‌شان حمله کنند. جلورفتم و پرسیدم که چه خبر است؟ چرا این‌ها از هر طرف می‌خواهند حمله کنند؟ دیدم یک سگی اطراف خیمه دارد پاس می‌دهد و هر کسی می‌خواهد حمله کند، به او حمله می‌کند و عقب می‌راند. خیلی ببخشید آقارَسُول! آن سگ توی خواب تو بودی؛ قیافه‌اش قیافهٔ تو بود و بدنش بدن سگ! می‌گویند آقارَسُول نشست و زد زیر گریه و گفت: پس بالاخره ما را به عنوان سگ خودشان پذیرفتند؟! از همان لحظه همه چیز را کنار گذاشت و می‌گفت: من را امام حسین علیه السلام به عنوان سگ خیمهٔ خودش پذیرفته؛ دیگر دهان به این نجسی‌ها نمی‌زنم. قمه و قداره را هم کنار گذاشت. ^۱ امشب می‌خواهم بگویم یا امام حسین علیه السلام! می‌شود امشب ما را هم عوض کنی؟ خون تو بیدارکننده دل‌هاست. امشب یک سری هم به دل ما بزن. نه تنها خون شهید، دل یک نفر را زنده می‌کند، بلکه خون شهید، دل یک ملت و جامعه را زنده می‌کند.

خون شهید گره‌گشاست

خون شهید گره‌گشاست. فرمود: «كُلُّ عَمَلٍ مُنْقَطِعٍ عَنِ صَاحِبِهِ إِذَا مَاتَ إِلَّا الْمُرَابِطَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ يُنْمَى لَهُ عَمَلُهُ»؛ ^۲ هر عملی پس از مرگ صاحبش از او

۱. پناهیان، کلیپ «هنر امام حسین علیه السلام»، دسترسی در:

<http://panahian.ir/post/6008>

۲. متقی هندی، کنز العمال، ح ۱۰۵۰۸.



جدا می‌شود، مگر عمل کسی که در راه خدا مجاهده کند. عمل چنین کسی رشد می‌کند و تا روز قیامت روزی اش داده می‌شود.

با شهادت، کار شهید تمام نمی‌شود؛ بلکه تازه شروع می‌شود و عملش رشد پیدا می‌کند و دستش بازتر می‌شود. یکی از جلوه‌های ادامه یافتن کار شهید، در خون شهید است. خون شهید اثر دارد. آثار خون شهید را می‌توانیم در حداقل دو بخش بررسی کنیم: یک بخش آثار معنوی و روحی خون شهید که معمولاً از این آثار معنوی خون شهید، که روی فرد تأثیرگذار است، زیاد سخن گفته‌ایم و شنیده‌ایم و حتی اثرش را در قلب و روحمان احساس کرده‌ایم. کافی است یک سفر به اردوهای راهبان نور رفته باشید. این انقلاب روحی را در خودتان احساس می‌کنید. اما آن بخشی که کمتر از آن بحث شده، آثار عینی و ملموس اجتماعی و سیاسی خون شهید است. این آثار را می‌توان هم در علوم سیاسی و هم در علوم اجتماعی بررسی کرد. از نظر علم جامعه‌شناسی، خون شهید چه آثار اجتماعی و سیاسی دارد؟ این مسئله را می‌شود به دقت از لحاظ علمی بررسی کرد.

تأثیرات خون شهدای خدمت

ببینند خون شهدای خدمت ما چه بیداری و انقلابی در دل‌ها ایجاد کرد! آن تشیع جنازه میلیونی، آن همه حضور و دلدادگی چگونه پدید آمد؟ این وفاق ملی، این جمع شدن دل‌ها در کنار شهید چه اثر اجتماعی بزرگی است. با چه چیزی آن همه نفرت پراکنی و اختلاف‌افکنی در جامعه توسط دشمنان جمع می‌شد؟ جز با خون شهید؟ یک پویایی راه افتاد به نام «پویش چله خدمت». چه خدماتی به عشق شهید رئیسی انجام دادند. این‌ها اگر اثر خون شهید نیست، پس چیست؟! شهدا هم ما را یاری می‌کنند. امروز خون سیدالشهدا علیه السلام چه انقلابی در ایران به راه انداخته است.

تأثیرات خون شهدای غزه

امام خمینی علیه السلام اثر خون شهید را فهمید؛ اثر خون سیدالشهدا علیه السلام را فهمید و یک ملت را زنده کرد. ایشان می‌فرمایند: «این خون سیدالشهدا است که خون‌های



همه ملت‌های اسلامی را به جوش می‌آورد». امروز هم می‌بینید که همین خون شهدا چقدر بیدار کننده دل‌هاست. عمق مظلومیت عزه تا قلب اروپا و آمریکا رفته است. چگونه؟! با اهدای هزاران شهید. چه کسی باور می‌کرد در قلب دانشگاه‌های آمریکا، فریاد برانگیز از مشرکین و ظالمین از جهان سر بدهند؟! این کار خون شهید است و اصلاً در حد و اندازه نمی‌گنجد. خون شهدای عزه چه آثار سیاسی و اجتماعی عظیم و جهانی‌ای بر جای گذاشته است.

شب عاشورا، شب قرار عاشقانه برای فدا شدن در راه امام علیه السلام

امشب شب عاشورا است؛ شبی است که ما باید قرار عاشقانه‌مان را با ابا عبدالله الحسین علیه السلام تازه کنیم. امشب شهادت نامه عشاق امضا می‌شود. آیا ما هم بر آن عهدی که بستیم، هستیم؟ آیا جامعه ما بر آن عهدی که با امام و ولی خدا بسته، باقی است؟ این که تا پای جان برای امام بمانیم؟ فدا شدن برای امام خیلی پر معناست. امشب باید التماس کنی تا اجازه دهند که فدای امامت شوی.

حضرت زکریا علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد که اسماء خمسۀ طیبه را به او بیاموزد. خداوند متعال جبرئیل را بر او فرستاد و آن اسامی پنج تن را به او یاد داد. زکریا چون نام‌های محمد، علی، فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد می‌کرد، اندوهش برطرف می‌شد و گرفتاری‌اش از بین می‌رفت و چون حسین علیه السلام را یاد می‌کرد، بغض و غصه گلویش را می‌گرفت و می‌گریست و مبهوت می‌شد: «أَنْ زَكَرِيَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْحَمْسَةِ فَأَهْبِطَ عَلَيْهِ جِبْرِيْلُ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ سُرِّيَ عَنْهُ هُمَةٌ وَانجَلَى كَرْبُهُ وَإِذَا ذَكَرَ الحُسَيْنَ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَوَقَعَتْ عَلَيْهِ النُّبْرَةُ».

یک روز گفت: بارالها! چرا وقتی آن چهار نفر را یاد می‌کنم، آرامش می‌یابم و اندوهم برطرف می‌شود؛ اما وقتی حسین علیه السلام را یاد می‌کنم، اشکم جاری می‌شود و ناله‌ام بلند می‌شود؟ خدای تعالی او را از واقعه کربلا آگاه کرد. «فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ يَا إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُومِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ الحُسَيْنَ تَدَمَعُ عَيْنِي وَ تَنُورُ رُفْرُفِي فَأَنْبَأَهُ اللهُ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ».



زکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ چون این مطلب را شنید، نالان و غمگین شد و تا سه روز از عبادتگاهش بیرون نیامد و به کسی اجازه نداد نزد او بیاید و گریه و ناله سر داد: «فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكَرِيَّا لَمْ يَفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهَا النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَأَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَتْ نُذْبَتُهُ».

این طور نوحه و ناله می‌کرد و می‌گفت: بارالها! از مصیبتی که برای فرزند بهترین خلایق خود تقدیر کرده‌ای، دردمندم. خدایا! آیا این مصیبت را بر آستانه او نازل می‌کنی؟ آیا جامه این مصیبت را بر تن علی و فاطمه عَلَيْهِمَا السَّلَامُ می‌پوشانی؟ آیا این غم را بر ساحت آنان فرود می‌آوری؟ «إِلَهِي أُنْفِجْ خَيْرَ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ إِيَّاهِي أَنْ تُنْزِلَ بِلَوْلَى هَذِهِ الرَّزِيَّةِ بِنَفَائِهِ إِيَّاهِي أَتُلْسِسُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ تِيَابَ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ إِيَّاهِي أَلْحُلْ كُرْبَةَ هَذِهِ الْفَجِيعَةِ بِسَاحَتِهِمَا».

سپس گفت: بارالها! فرزندى به من عطا کن تا در پیری، چشمم به او روشن شود و او را وارث و وصی من قرارده؛ آن‌گاه مرا دردمند او گردان، هم چنان که حبیب محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دردمند فرزندش گرداندی. خداوند نیز حضرت یحیی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به او بخشید و او را دردمند وی ساخت: «ثُمَّ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَوَلَدًا تَقْرُبُ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكِبَرِ وَ اجْعَلْهُ وَارثًا وَصِيًّا وَ اجْعَلْ مَحَلَّهُ مَتَى مَحَلَّ الْحُسَيْنِ فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأَقْتِنِي بِحُبِّهِ ثُمَّ فَجِّعْنِي بِهِ كَمَا تَفْجَعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بِوَلَدِهِ فَرَزَقَهُ اللَّهُ يَحْيَى وَ فَجَّعَهُ بِهِ»^۱.

یادتان هست که گفتم عاشق دوست دارد مثل معشوق شود؟ حسین جان! امشب ما را هم دیوانه خودت کن! حسین جان! امشب ما را هم مثل زهیر، مثل بُریر، مثل حبیب پذیر.

مدعی را گو مزن لاف عاشقی!

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پنج سال دنبال شهادت می‌دوید. فکر نکنید که تا گفتم خدایا شهیدم کن، فردا هم خدا تو را شهید می‌کند. این شهادت، ناز کشیدن دارد. همین طوری نیست. امشب باید طور دیگری ناله بزنی. امشب از خواهرش زینب عَلَيْهَا السَّلَامُ اذن شهادت بگیر. مدعی! هرگز مزن بیهوده لاف عاشقی. این حسین

۱. ابن بابویه قمی، کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۶۱.



تنها یک عاشق دارد، آن هم زینب است. زینب علیها السلام با زبان حال می‌گفت: «حسین جان! اگر اجازه دهی صف کشیده می‌آییم که این قوم نگوید حسین سپاه ندارد».

یا ابا عبدالله! چرا واقعه کربلا نه روز طول کشید؟ چون این بچه‌ها قرار است بدن‌های قطعه‌قطعه عزیزانشان را ببینند. کم‌کم باید به اینها حالی کنند. بالاتر از این، یک نفر هست که نمی‌تواند قبول کند از حسین علیها السلام جدا شود، و آن زینب کبری علیها السلام است. اما کم‌کم حسین و خدای حسین باید زینب را آماده کنند که این‌جا کربلاست. اما فکر می‌کنم امام حسین علیها السلام در طول این نُه روز هر کاری کرد که یک جوری بتواند برای زینبش مطلب را جا بیندازد، هر دفعه که به چشم‌های زینبش نگاه می‌کرد، می‌دید نمی‌تواند. اصلاً زینب نمی‌خواهد این واقعت را قبول کند. فدایت شوم! دارم روضه باسند برایتان می‌خوانم. هر چه به چشم‌های زینب علیها السلام نگاه می‌کند، می‌بیند نمی‌تواند بگوید.

این‌که گفتم، سندش این است: امام زین العابدین علیها السلام می‌فرماید: عصر روز تاسوعا پدرم حسین علیها السلام نشسته بود و دید که دیگر وقت می‌گذرد و چطور باید ماجرا را به زینب علیها السلام بگوید. فرمود: «ای دنیای بی‌وفا! انگار هیچ‌وقت دنیایی نبوده و همیشه آخرت بوده است». ^۱ هنوز کار به «إنا لله وانا إليه راجعون» نکشیده. امام زین العابدین علیها السلام می‌فرماید: عمه‌ام زینب علیها السلام صیحه‌ای زد و خودش را جلوی حسین انداخت و بی‌هوش شد. پدرم مختصر آبی آورد و بر صورت زینب ریخت تا به هوش آمد. بعد ایشان را آرام نمود و تازه این‌جا سر حرف را باز کرد. فرمود: زینبم! جدم، پدرم، مادرم و برادرم که همه از من بهتر بودند، رفتند و تو صبر کردی؛ آخر چرابی طافتی می‌کنی؟!

می‌گویند مجلس امام حسین علیها السلام همیشه از شب دوم حال دیگری پیدا می‌کند. خیلی‌ها می‌گویند چرا ما بعد از عاشورا عزاداری نمی‌کنیم؟ قبل از عاشورا همه التهاب دارند، اما تا ظهر روز عاشورا شد، همه آرام می‌گیرند.

۱. «أَمَا تَعْبُدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَنْزَلْ، وَالسَّلَامُ» (ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ج ۱، ص ۷۵).



چرا این طور است؟ به خدا این‌ها التهاب قلب زینب کبری علیها السلام است. تا به کربلا می‌رسد، می‌گوید: یعنی اینجا کربلاست؟! نه، باور نمی‌کنم. این فریاد زینب علیها السلام است که می‌گوید نه. همهٔ حسینی‌ها می‌گویند: وای حسین و سینه می‌زنند، اما ظهر عاشورا که موقع خداحافظی است، حسین علیه السلام قلب زینب علیها السلام را آرام می‌کند و یک اشارهٔ ولایی می‌کند که زینبم! آرام بگیر. دیگر می‌خواهم بروم. عزادارها هم تمام علم‌ها را روی دوش می‌گذارند و دیگر آرام می‌گیرند.

اللعنة الله على القوم الظالمين





کتابنامه

کتابنامه

*قرآن کریم.

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغيبة، چ ۱، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.
۲. ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الاشعثیات)، چ ۱، تهران: مكتبة النینوی الحدیثه، بی تا.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، چ ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، صفات الشیعه، چ ۱، تهران: اعلامی، ۱۳۶۲ش.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی (الصدوق)، من لایحضره الفقیه، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، چ ۱، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ش.
۷. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، چ ۱، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۸. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، مترجم: فهری، تهران: جهان، بی تا.
۹. ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد، کامل زیارت، چ ۱، نجف اشرف: دار المرتضویه، ۱۳۵۶ش.
۱۰. ابن نما حلی، جعفر بن محمد، مثیر الأحزان، چ ۳، قم: مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف،

۱۴۰۶ق.

۱۱. ابن ادريس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ۱۴۱۰ق.
۱۲. ابن شعبه حُرّانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۲، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۰۴ق.
۱۳. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال الحسنه (ط - الحدیثه)، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامي ۱۳۷۶ش.
۱۴. ابن عنبه حسنی، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۱۵. أحمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي، الصواعق المحرقة على أهل الرضى والضلال والزندقة، ج ۱، لبنان: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۷ق.
۱۶. اخطب خوارزم، موفق بن احمد، مقتل الحسين عليه السلام، قم: انور الهدی، ۱۳۸۱ش.
۱۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، گردآورندى جلال الدين محدث، ج ۲، قم: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ق.
۱۸. بلاذرى، احمد بن يحيى، أنساب الأشراف، ج ۱، بيروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۹. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ش.
۲۰. خزاز رازى، علی بن محمد، كفاية الاثر، قم: بيدار، ۱۴۰۱ق.
۲۱. خصبی، حسين بن حمدان، هداية الكبرى، بيروت: ۱۴۱۹ق.
۲۲. خمینی، روح الله، صحيفه امام، ج ۵، تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۹ش.
۲۳. دورانت، ویلیام جیمز، تاريخ تمدن، تهران: اقبال، ۱۳۳۷ش.
۲۴. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمی)، ج ۲، قم: الشريف الرضى، ۱۴۱۲ق.



۲۵. شجرى، محمد بن على، فضل زیارة الحسين عليه السلام، قم: کتابخانه عمومى حضرت آیت الله العظمى مرعشى نجفى رحمته الله عليه، ۱۴۰۳ ق.
۲۶. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج-البلاغه (للصبي صالح)، چ، ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۲۷. صدوق، محمد بن على بن حسين، كمال الدين و تمام النعمة، تحقيق و تصحيح على اكبر غفارى، چ، ۲، تهران: دارالكتب الاسلامية، ۱۳۹۵ ش.
۲۸. طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، ترجمه سيد محمد باقر موسى همدانى، چ، ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعة مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.
۲۹. طبرسى، على بن حسن، مشكاة الانوار فى غرر الاخبار، چ، ۲، نجف: المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ ق.
۳۰. طبرسى، فضل بن حسن، تفسير جوامع الجامع، چ، ۱، قم: حوزه علمیه قم، مركز مديريت، ۱۴۱۲ ق.
۳۱. طبرسى، احمد بن على، الإحتجاج على أهل اللجاج، چ، ۱، مشهد: نشر مرتضى، ۱۴۰۳ ق.
۳۲. طبرى، محمد بن جرير بن يزيد، تاريخ الطبرى، ترجمه ابو القاسم پاينده، چ، ۵، تهران: اساطير، بى تا.
۳۳. طوسى، محمد بن حسن، الأمالى، محقق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۳۴. طوسى، محمد بن حسن، الغيبة، چ، ۱، قم: دار المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۱ ق.
۳۵. طوسى، محمد بن حسن، تهذيب الاحكام، چ، ۴، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ۱۴۰۷ ق.
۳۶. العاملى، زين الدين بن على (شهيد ثانى)، مُسكّن الفؤاد عند فقد الأحبّة والأولاد، چ، ۱، قم: بصيرتى، بى تا.
۳۷. عدهاى از علماء، الاصول الستة عشر (ط-دارالحدیث)، چ، ۱، قم: مؤسسه دار الحديث الثقافية، ۱۳۸۱ ش.
۳۸. فرات بن ابراهيم كوفى، تفسير فرات الكوفى، چ، ۱، تهران: مؤسسة الطب و النشر فى



وزارة الإرشاد الإسلامي، ۱۴۱۰ ق.

۳۹. قطب الدين راوندی، سعيد بن هبة الله، الدعوات؛ سلوة الحزين، ج ۱، قم: مدرسه امام مهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، ۱۴۰۷ ق.

۴۰. قمی، علی بن ابراهيم، تفسير القمی، محقق: جزایری، طیب، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.

۴۱. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، اختیار معرفة الرجال (تعلیقات میرداماد)، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۳۶۳ ش.

۴۲. کفعمی، ابراهيم بن علی عاملی، البلد الأمين و الدرع الحصین، ج ۱، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ ق.

۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تحقیق و تصحیح غفاری و آخوندی، ج ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.

۴۴. متقی هندی، کنز العمال، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۱ ق.

۴۵. محمد بن إسماعیل أبو عبدالله البخاری، صحیح البخاری، ج ۱، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ ق.

۴۶. محمد حسین رخشاد، در محضر آیت الله العظمی بهجت، قم: انتشارات مؤسسه فرهنگي سماء، بی تا.

۴۷. مسعود بن عیسی ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ج ۱، قم: مكتبة فقيه، ۱۴۱۰ ق.

۴۸. مفید، محمد بن محمد، الإختصاص، محقق/مصحح: غفاری و محرمی زرنندی، ج ۱، قم: المؤتمر العالمي لآلئفة الشيخ المفید، ۱۴۱۳ ق.

۴۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، تحقیق و تصحیح مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۵۰. مقرر، عبدالرزاق، مقتل الحسين عليه السلام، بیروت: مؤسسه الخرسان للمطبوعات، ۱۴۲۶ ق.

۵۱. نورى، حسين بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، قم:



موسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۸ ق.

۵۲. هلالی، سلیم بن قیس، أسرار آل محمد عليه السلام، ج ۱، قم: الهادی، ۱۴۱۶ ق.

۵۳. سایت گنجور.

منابع اینترنتی

<http://panahian.ir>

<https://eitaa.com/akhbarefori>

<https://farsi.khamenei.ir>

<https://farsnext.com>

<https://hawzah.net>

<https://mdeast.news>

<https://www.khabarfoori.com>

<https://www.khabaronline.ir>

<https://www.tasnimnews.com>



مقام معظم رهبری علیه السلام :
امروز دل‌های ما هم مشتاق
حسین بن علی علیه السلام و آن ضریح
شش گوشه و آن قبر مطهر
است. ما هم گرچه دوریم،
ولی به یاد حسین بن علی و
به عشق او سخن می‌گوییم.

زندگی با آیه‌ها

فهرست ملی حلقه و تبیین آیه‌های قرآن کریم



مشق

شکر پنهان در حکایت آیه‌ها

